

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



# فتوحنا و موسی

(جلد پنجم)

تحلیل و بررسی دیدگاه‌های فقیهان مستقل و  
تابعان آنان از قرن سیزدهم تاکنون

(مد ظله العالی)

حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام

# فقه غنا و موسیقی / جلد پنجم

(مد ظله العالی)

## ◆ حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمد رضا، ۱۳۲۷-

عنوان و نام پدیدآور: فقه غنا و موسیقی: تحلیل و بررسی دیدگاه‌های

فقیهان مستقل و تابعان آنان از قرن سیزدهم تاکنون

/ محمد رضا نکونام.

مشخصات نشر: اسلامشهر، انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳-

مشخصات ظاهری: ۷ ج، ج ۵، ۱۹۲ ص.

شابک دوره: ۰ - ۱۹ - ۶۴۳۵ - ۹۷۸

شابک ج ۵: ۳۰ - ۶۰۰ - ۶۴۳۵ - ۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: ۷ - ۵ ج (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیبا)

عنوان دیگر: تحلیل و بررسی دیدگاه‌های فقیهان مستقل

و تابعان آنان از قرن سیزدهم تاکنون

موضوع: موسیقی(فقه)

موضوع: اسلام و موسیقی

موضوع: موسیقی -- فتوها

ردیبندی کنگره: ۱۹۴ / ۶ / ن ۸ ف ۷ / ۱۳۹۱

ردیبندی دیوبی: ۳۷۴ / ۲۹۷

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۹۲۹۴۲

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر

نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳

شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۱۳۰۰۰ ریال

مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴

فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶

تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۳۲۹۰ ۱۵۷۸

[www.nekoonam.com](http://www.nekoonam.com)

[www.nekounam.ir](http://www.nekounam.ir)

ISBN : 978 - 600 - 6435 - 30 - 5

شابک دوره: ۰ - ۱۹ - 6435 - 978 - 600



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

## فهرست مطالب

### فصل هشتم: غنا و موسیقی

#### از دیدگاه فقیهان قرن سیزدهم تاکنون

سید محمد جواد حسینی عاملی <small>رحمه‌الله</small>	۱۱
تعريف غنا	۱۱
تمایز میان طرب و تطريب	۱۲
نقد دیدگاه مرحوم مقدس	۱۳
غنای مباح؛ غنای بدون طرب	۱۴
دلایل حرمت غنا	۱۴
تفیهای بودن روایات جواز	۱۶
استحباب کفر!	۱۷
شیخ محمدحسن نجفی <small>رحمه‌الله</small>	۲۱
فسق‌آوری غناخوانی	۲۱
اصل اولی جواز حداخوانی	۲۲
حرمت آلات لهو	۲۳
حرمت لهو	۲۵

تعبد بدون درایت و غیر علمی .....	۲۸
<b>شیخ انصاری <small>رحمه اللہ علیہ</small></b> .....	۳۱
حرمت غنای لھوی .....	۳۱
ورود عالمانه شیخ به بحث غنا .....	۳۱
حرمت غنا از دیدگاه قرآن کریم .....	۳۲
تمایز میان کلام باطل و صوت غنایی .....	۳۳
حرمت غناخوانی کلام باطل حرام .....	۳۶
دلایل حرمت غنای لھوی، باطل و لغوی .....	۳۷
حرمت غنای لھوی اهل فسق .....	۴۰
جوزاً اصل غنا و حرمت غنای جبهه ای باطل .....	۴۴
انصراف روایات به غنای عرف خاص آن .....	۴۵
موضوع نداشتن تقيه در عصر حاضر .....	۴۷
طرب انگیزی و لھوپروری .....	۴۸
حرمت صوت لھوی .....	۵۴
حرمت غنای اهل فسوق .....	۵۵
انواع غنای لھوی .....	۵۷
غناخوانی در امور قدسی .....	۵۹
نقد نظریه محقق سبزواری .....	۶۱
نقد نظریه فیض کاشانی .....	۶۶
نقد نظریه مقدس اردبیلی .....	۶۹
مستثنیات غنا .....	۷۲
غناخوانی زنان در عروسی ها .....	۷۶
حداخوانی .....	۷۶

	بررسی لهو .....
۷۹	
	حرمت آلات موسیقی .....
۸۱	
	مرحوم مامقانی <small>رهنما</small> .....
۸۵	
	تلخیص عبارات مرحوم شیخ و دیگر فقیهان ...
۸۵	
	نقد دلایل قرآنی و روایات.....
۸۸	
	آقا سید احمد خوانساری <small>رهنما</small> .....
۹۱	
	غناخوانی؛ گناه کبیره .....
۹۱	
	فسق‌آوری غناخوانی .....
۹۳	
	کبیره نبودن استفاده از آلات موسیقی .....
۹۴	
	حضرت امام خمینی <small>رهنما</small> .....
۹۷	
	معناشناسی غنا .....
۹۷	
	تناسب در غنا .....
۹۸	
	طرب سکرآور .....
۱۰۰	
	توضیح قیدهای شناسه‌ی غنا .....
۱۰۲	
	نقد حضرت امام <small>رهنما</small> بر کلام مرحوم اصفهانی .....
۱۰۴	
	نقد رمز حسن صوت .....
۱۰۸	
	تعاریف غنا از دیدگاه حضرت امام <small>رهنما</small> .....
۱۱۰	
	دلایل حرمت غنا .....
۱۱۳	
	روایات مستغیض، بلکه متواتر .....
۱۱۷	
	تفسیر قول زور به گفتار باطل .....
۱۱۸	
	حقیقت ادعایی .....
۱۲۰	
	نقد روایات تفسیری .....
۱۲۲	
	دوگونگی لهو الحديث .....
۱۲۴	

روایات حرمت ذاتی غنا ..... ۱۲۸	
تفسیر تازه از نظرگاه محقق سبزواری و فیض کاشانی ..... ۱۲۹	
تحلیل روایت غناخوانی زنان در عروسی ها ..... ۱۳۸	
مستثنیات غنا ..... ۱۴۵	
غناخوانی در شادمانی ها ..... ۱۴۵	
استثنای مراثی و سوگواری ها ..... ۱۴۸	
نوحه گری زنان ..... ۱۵۵	
حداخوانی ..... ۱۶۰	
لهو و باطل ..... ۱۶۷	
تحریر الوسیلة ..... ۱۷۹	
استفتاءات موسیقی ..... ۱۸۱	
بزرگان و اعاظم متأخر ..... ۱۸۵	
آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی ..... ۱۸۵	
آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی ..... ۱۸۸	
آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی ..... ۱۹۱	

\* \* \*

## فصل هشتم:

غنا و موسیقی  
از دیدگاه فقیهان  
قرن سیزدهم تاکنون



## سید محمد جواد حسینی عاملی الله

(مشهور به محقق جواد، متوفی ۱۲۲۶ هق)

محقق جواد، صاحب کتاب گران‌سنگ «مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة» و استاد صاحب جواهر است. وی در این کتاب -که شرحی بر قواعد علامه‌ی حلی است- فتاوا و نظرات دیگر فقیهان را بررسی و نقد می‌نماید.

### تعریف غنا

علامه‌ی حلی در باب غنا چنین نظر می‌دهد:  
«أربع ما نص الشارع على تحريمها عيناً كعمل الصور المجمّمة،  
والغناء وتعليمه واستماعه وأجر المغنية».

جناب محقق جواد، در شرح آن چنین می‌نگارد:  
«فَكَانَهُ قَالَ فِي الْقَامُوسِ الْغَنَاءُ مِنَ الصَّوْتِ مَا مَدٌ وَّحَسْنٌ وَّرَجْعٌ،  
فَانطَّلَقَ عَلَى الْمَسْهُورِ؛ إِذَا تَرْجِيْعٍ تَقَارِبٌ ضَرُوبٌ حَرَكَاتٌ الصَّوْتِ  
وَالنَّفْسِ، فَكَانَ التَّرْجِيْعُ لَازِماً لِلإِطْرَابِ وَالتَّنْطَرِيبِ... .  
فَمَنْ ذَكَرَ الْمَدَ وَالترْجِيْعَ وَالتَّنْطَرِيبَ فَلَا حَاجَةُ بِهِ إِلَى تَضْمِينٍ وَلَا

تحميل، كما أنّ من ذكر التطريب والإطراب كذلك لأنّه لا يكون بدون مدّ ولا ترجيع فقد حمل أحدهما وضمنه التحسين والتطريب والترقيق....

ويرشد إلى ذلك أنّ من تعرض لبيان معناه ما عدا صاحب الكفاية تبعاً لمجمع البرهان لم يذكر له إلا معنيين: المعنى المشهور، والإحالة إلى العرف.

بل قد نقول إنّ المعنى المشهور لا يحكم العرف بسواء... وقال المولى الأردبيلي أيضاً الظاهر هو أنه يطلق على مدّ الصوت من دون طرب، قلت لأنّه على ما فهموه يصحّ تقسيمه إلى المطرب وغيره، على أنّ ما استظهره الأردبيلي لو بقى على ظاهره لحرم الأذان وغيره مما هو نحوه. والحاصل أنّ الوهم الذي حصل لهؤلاء ونحوهم كالقطيفي إنّما نشأ من عدم الرجوع إلى اللغة في معنى الإطراب والتطريب المأخوذ هنا في التعريف.

على أنّ كلام القطيفي يمكن تأويله بوجه قريب، وإلا فحاله حال هؤلاء، وأغرب من هذا أنّ المقدّس الأردبيلي فهم أنّ الطرب خاص بالسرور، وقد نصّ في القاموس وغيره على أنه وهم، وأنّه قول العوام.

وأمّا الاختلاف الواقع في كلام أهل اللغة فقد عرفت وجه الجمع فيه والوجه في الاختلاف ظاهراً إنه إذا تطابق العرف واللغة قالوا «أنّه معروف»<sup>١</sup>.

### تمايز ميّان طرب و تطريب

در جلد يكم گفتیم اطراب و تطريب وصف صوت است، نه وصف

١. مفتاح الكرامة، ج ١٢، ص ١٦٨ - ١٧٠

دل. طرب و صفت شنونده و دل است که می‌ریزد و تطرب خصوصیات شکلی صوت است و برای دل نیست. ما در بحث مشتقات گفته‌یم که معنای اصل و ماده باید در همه‌ی واژگان مشتق از آن لاحظ شود و اگر طرب به معنی خفت و صفت ریزش دل است، همین معنا در اطراب و تطرب نیز اعتبار می‌شود و ممکن نیست مشتق معنای ماده و اصل خود را نداشته باشد. همچنین ترادف در لغات نیز معنا ندارد و تشابه و قرب معنایی سبب شده که ساده‌انگاران وجود ترادف در لغات را پذیرند. اما مرحوم محقق جواد طرب را امری متمایز از اطراب و تطرب می‌گیرد، از این رو قابل است غنا حرام است؛ هرچند اطراب و تطرب نداشته باشد. وی دو معنا را برای غنا می‌آورد: یکی تعریف مشهور «مد الصوت مع الترجيع المطرب» و دو دیگر، واگذاری و احاله‌ی شناخت آن به عرف است؛ چراکه اگر معنایی مشهور باشد، عرف به طور طبیعی مخالف آن سخن نمی‌گوید.

### نقد دیدگاه مرحوم مقدس

وی سپس دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی در تعریف غنا را می‌آورد. پیش از این گذشت که دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی این است که غنا مد صوت بدون طرب است و محقق جواد بر وی اشکال می‌کند. در این صورت، گفتن اذان نیز باید حرام باشد؛ زیرا صدا در اذان بدون آن که طربی را ایجاد کند کشیده می‌شود. وی گوید علت این که جناب محقق اردبیلی چنین تعریفی را برگزیده است، مراجعه نداشتن وی به

لغت‌شناسان و توجه نکردن به تفاوتی که آنان همچون صاحب قاموس  
میان طرب و اطراب و تطريب گذارده‌اند می‌باشد!

نقد دیگری که وی بر مقدس اربیلی وارد می‌آورد، اختصاص دادن  
طرب به سرور و فرح است و حال آنکه صاحب قاموس کسی را که  
چنین کلامی بگوید، از عوام می‌داند و طرب افزوده بر سرور، در حزن  
نیز می‌باشد.

مرحوم عاملی اختلاف میان عرف و لغت‌شناسان در معنای غنا را  
بسدین گونه جمع می‌نماید که اطراب و تطريب را امری مغایر از  
طرب می‌گیرد.

### غنای مباح؛ غنای بدون طرب

ایشان بر این باور است که غنای مباح غنایی است که ترجیع در آن  
نباشد و صدا در گلو چرخانده نشود.

ترجیع گونه‌های متفاوتی دارد و چرخاندن صدا در گلو و «هههه» ترجیع  
فارسی است، ترجیع حجاز مستقیم و ترجیع چارگاه شکسته است.  
چرخاندن صدا از نواخذ شنایا نیز ترجیع است و گفتن مد «ولا الصالین»  
بدون ترجیع امکان ندارد و محقق عاملی بر این گمان بوده که ترجیع  
منحصر در «هههه» فارسی است.

### دلایل حرمت غنا

«فلا خلاف كما في مجمع البرهان في تحريم و تحريم الأجرة  
عليه، وتعلمه وتعليمه واستماعه؛ سواء كان ذلك في القرآن أو دعاء

أو شعر أو غيرها حتى قام المحدث الكاشاني والفضل الخراساني  
فنسجا على منوال الغزالى وأمثاله من علماء العامة، وخصا الحرام  
منه بما اشتمل على محرم من خارج مثل اللعب بالآلات اللهو ودخول  
الرجال والكلام في الباطل.

واستندا في ذلك إلى أخبار تقرب من اثنى عشر خبراً، وهي على  
تقدير تسليم وضوح دلالتها مخالفة لكتاب المجيد، موافقة للعامة،  
محمولة على التقية، مع أنها معارضة بخمسة وعشرين خبراً بين  
صرحه الدلالة أو ظاهرة على تحريم الغناء مطلقاً من غير تقيد،  
ويعددها الأخبار الدالة على تحريم استماع الغناء....

ثم إن هذه الأخبار التي استندوا إليها بين آمرة بقراءة القرآن بالحزن  
وآمرة بقراءته بالصوت الحسن، وليس شيء من الأمرين بغناء، وفي  
بعضها لم يعط أمتي أقل من ثلاثة: الجمال والصوت الحسن والحفظ.  
وفي خبر عامي: «تغنو به، فمن لم يتغّن بالقرآن فليس مننا»، وهو مع  
ضعفه منزل على معنى استغنا به، أو محمول على التقية، ومعارض  
بما عرفت ويقوله عليه: «اقرأوا القرآن بألحان العرب، وإياكم ولحون  
أهل الفسوق»؛ فإنه سيجيء قوم يرجّعون القرآن ترجيح الغناء.  
(الحديث).

وال الأولى بأهل التحصيل أن يلتقطوا إلى رد مثل هذه الأباطيل. إن هي  
إلا آراء باردة، ومذاهب فاسدة مخالفة المذهب كتنا نعيّب على  
العامة والصوفية، فما رأينا إلا وبعض الإمامية قد استحسن ملك  
الترهات وأكّب على تلك الخرافات»!

جناب محقق جواد، هيج دليل بر حرم ترجيع اقامه نمى كند و

همانگونه که در معنای طرب، اطراب و تطريب به اشتباه افتاده و به دوگانگی معنای آن قایل شده، در چيستی ترجیع از ترجیع عربی غفلت دارد و یا آن که ترجیع را نمی‌شناسد. البته تطريب و اطراب وصف فاعلی و طرب وصف فعلی است. طرب به معنای خفت است و اطراب یعنی وارد کردن خفت؛ ولی محقق عاملی اطراب و تطريب را وصف صوت می‌گیرد و به فاعل و قابل آن اعتباری نمی‌دهد؛ یعنی مدد و ترجیع صوت است که ایجاد طرب می‌کند و تفاوتی نیست که چیزی طرب را به دل وارد کند یا طرب از دل حاصل شود.

### تفیه‌ای بودن روایات جواز

نتیجه‌ی سخن صاحب مفتاح الكرامة این است که هیچ اختلافی در حرمت غنا نیست؛ خواه در قرآن کریم باشد یا در غیر آن. بله، محدث کاشانی، فاضل خراسانی و غزالی گفته‌اند غنا اشکالی ندارد. ایشان تعصب خود را اظهار می‌دارد و می‌گوید: کسانی که از حلیت غنا سخن می‌گویند، در پی اهل سنت راه افتاده‌اند؛ هرچند از عالمان شیعه باشند.

وی روایات جواز غنا را با چماق تفیه رد می‌کند بدون این‌که تأملی در مورد آن داشته باشد.

وی در نقد این روایات چنین می‌نویسد: کسانی که قایل به جواز غنا شده‌اند دوازده روایت را دلیل آورده‌اند که بر فرض روشی دلالت آن بر جواز غنا، با قرآن مجید مخالف و با آموزه‌های اهل سنت هماهنگ است و حمل بر تفیه می‌شود!

ما پیشتر چنین دلایلی را در کلام مرحوم شیخ حر عاملی، محقق بحرانی و غیر او بررسیده‌ایم و دیگر از آن سخن نمی‌گوییم. وی گوید این دوازده حدیث با بیست و پنج حدیث دیگر مخالفت دارد. البته ما شماره‌ی این روایات را با حذف موارد تکراری آن در کتاب‌های حدیث به بیش از یک‌صد روایت رسانده‌ایم و همه‌ی آن را نیز یک به یک مورد ارزیابی و تحلیل قرار دادیم و چنین آماری با واقع روایات هم خوانی ندارد.

### استحباب کفر!

فقیهانی که عقیده‌مندند غنا مباح، بلکه مستحب است و قرآن کریم و ادعیه را می‌توان با غنا خواند، باور آنان با روایاتی که مزد آوازه‌خوان را سخت و عمل آنان را کفر می‌داند معارض است. مگر می‌شود کفر مستحب باشد! برداشت چنین فقیهانی از اخباری که گمان برده‌اند استحباب غنا را می‌رساند درست نیست. این روایات به طور صریح امر به قرائت قرآن کریم به صورت حزن‌آمیز و یا با صوت حسن می‌کند و این دو به غنا ارتباطی ندارد.

در برخی روایات به نقل از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: امت من به کمتر از سه چیز بخشیده نشده‌اند: جمال و زیبایی چهره، صوت نیکو و نیروی حافظه.

غنا به معنای توانگری است و این گونه روایات که امر به تغفی در قرآن کریم می‌کند، به معنای بی‌نیازی جستن از قرآن کریم است، نه غناخوانی آن.

وی عقیده به جواز غنا را دیدگاهی فاسد و از خرافات و بدعت‌های

صوفیه می‌شمرد. البته، در آن زمان بعض به صوفیه زیاد بوده همان‌طور که صوفیان که قدرت را در اختیار داشتند با دیگران مشکل داشته‌اند. صوفیه عالمان را به جهل نسبت می‌دادند و عالمان نیز آنان را منحرف می‌دانستند. اما چه نیکوست که انسان به دیگران با دیده‌ی تحقیر و بعض ننگرد و به تمام بندگان خدا با نگاه مرحمت بنگرد و همه را دوست داشته باشد و خود را جای خدا نشاند و در مورد بندگان خدا حکم صادر نکند. محبت و بعض به هر کس باید خدایی باشد و اگر حب و بعضی شخصی یا فرقه‌ای باشد، جز حقد و کینه و یا رقت قلب چیزی نیست. به هر حال هر کس به اندازه‌ی فهم خود مسلمان است و این که یکی درویش است و دیگری فقیه و سومی عارف، نباید موجب کینه میان آنان شود و باید حریم‌ها را پاس داشت و به حرم‌های دل یکدیگر تجاوز ننمود. چرا مرحوم محقق عاملی که خود انسان بزرگواری است و صاحب فتواست به برادر مسلمان خود - بر فرض فتوای اشتباه - نسبت بسیاری می‌دهد. افرادی چون مرحوم فیض کاشانی و مقدس اربیلی که از مظاهر شیعه هستند و اهتمام بسیاری به ولایت اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> داشته‌اند و از رؤسای شیعه می‌باشند، چگونه می‌شود در مورد آنان گفت به دنبال عامه رفته و اهل تحقیق نبوده‌اند و نیز این همه روایات حلیت را از اباطیل و خرافات دانست، چنین نوشتاری از ادب بحث به دور است. امروزه در مسابقات کشتی، بوکس، کاراته و مانند آن، دو شرکت‌کننده که به میدان می‌آیند، به مقتضای کار، یکدیگر را بسیار می‌زنند؛ ولی هیچ کدام به دیگری بی‌احترامی نمی‌کنند. در نهایت و در آخر کار نیز بازنده و برنده یکدیگر را

می بوسند بدون این که از هم دلگیری داشته باشند و بازنده هیچ گاه طرف مقابل خود را سرزنش نمی کند که چرا برند شده است؛ بلکه خود را ملامت می کند که چرا نتوانسته است از حریف ببرد و حتی دو کافرنیز با هم چنین رفتاری را دارند و این اقتضای ادب مسابقه و شان انسانی است. متأسفانه در مباحث علمی گاهی چنان تهمت هایی به یکدیگر نسبت می دهند که گویا دشمن قسم خوردهی خود را دیده اند. حرف را باید با دلیل رد کرد همان طور که باید قفل را با کلید باز نمود و با کوبیدن آن به زمین باز نمی شود. در بحث، طرف مقابل را باید چنان دید که حتی اگر کلامی نادرست می گوید، شاید خداوند در روز قیامت برای نادرست او ثوابی بیشتر از درست ما عنایت کند؛ چرا که کارها بر اساس نیت و صفائی که شخص دارد است. البته، این بزرگان چون تعصب دینی داشتند و می دیدند که عده ای خلاف دین آنان سخن می گویند بر آن بودند آنان را با چنین سخنانی کنار بزنند؛ ولی در هر حال این اخلاق انسان شجاع نیست. انسان هیچ گاه نباید از دشمن بترسد و همیشه باید سعی کند برخوردي مناسب با او داشته باشد.



## شيخ محمدحسن نجفي

(فقیه بر جسته قرن سیزدهم، صاحب جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، م ۱۲۶۶ هـ)

### فسق آوری غناخوانی

«المسألة الخامسة: لا خلاف في أن الغناء، وهو عند المصنف والفضل في الإرشاد والتحرير: «مَدَ الصوت المشتمل على الترجيع المطلب» يفسق فاعله، وترد شهادته، وكذا مستمعه بلا خلاف، بل الاجماع بقسميه عليه، قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ في خبر عنبرة: استماع اللهو والغناء ينبع النفاق كما ينبع الماء الزرع. وفي خبر أبي الصباح ومحمد بن مسلم في قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَسْهَدُونَ الزُّورَ﴾<sup>١</sup>، قال: الغناء؛ سواء استعمل في شعر أو قرآن أو دعاء أو تعزية ولو على سيّدنا الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ أو غيرها لإطلاق النهي عنه، بل قد فسر به الزور، وقول الزور في كثير من الأخبار وفي كثير منها لهو الحديث. وقال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ في خبر أَسَمَّة: الغناء عشر النفاق. وفي

خبره الآخر: بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجيعة، ولا تجاح فيه الدعوة،  
ولا تدخله الملائكة. وقال الباقي عليه السلام في خبر محمد بن مسلم: الغناء  
مما وعد الله به النار، وتلا هذه الآية: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُشْتَرِي لَهُوَ  
الْحَدِيثَ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَيْرٍ عِلْمٍ وَيَتَخَذَهَا هُزُواً أَوْ لِئَكَ لَهُمْ  
عَذَابٌ مُهِينٌ ﴾ . وأمّا ما روي من قوله عليه السلام: ليس منا من لم يتغنى  
بالقرآن فقد يراد به الاستغناء كما روي أنّ من قراء القرآن فهو غني لا  
فقر بعده. وعن الصدوق ولو كان كما يقوله أنه الترجيح بالقراءة  
وحسن الصوت لكان العقوبة قد عظمت في ترك ذلك، وأنّ من لم  
يربع صوته بالقراءة فليس من النبي عليه السلام حيث قال: ليس منا  
إلى آخره.

ولا بأس بالحداء قولاً واستماعاً للأصل، وأمر النبي ﷺ به، وهو  
قسم الغناء، أو المراد ما لم يصل إلى حدّ الغناء، وحينئذ هو كغيره  
من أنواع الأنشاد»<sup>٢</sup>.

مرحوم صاحب جواهر در این عبارات، سخنی جدیدی نسبت به فقیهان گذشته ندارد. وی قایل به حرمت مطلق غنا حتی در تعزیه و مراثی گشته است.

اصل اولی جواز حداخوانی

مرحوم صاحب جواهر از مستثنیات غنا، حدا را می‌آورد. وی از آن به مستثنیات تعبیر نمی‌کند و دلیل آن را اصل اولی جواز قرار می‌دهد و این امر تازگی دارد.

٦- لقمان

٢- جواهر الكلام، ج ٤١، ص ٤٧ - ٤٩

البته قدر متین حرمت در غنا، غنای اهل فسق و جبهه‌ی باطل است و در حرمت غیر آن، برفرض که شک باشد، شک در اقل و اکثر غیر ارتباطی است که برایت در آن جاری است و مصدق اقل، غنای اهل فسق و فجور است و غیر آن که با فسق و فجوری همراه نیست، نمی‌دانیم اشکال دارد یا نه، اصل این است که حرام نیست. البته برفرض که ندانیم حرمت غنای اهل فسق به سبب مد صوت است یا از ترجیع یا طرب انگیزی آن، باید در غیر آن نیز اصل جاری ساخت و اجرای این اصل، منحصر به حُدا نیست. ما روایات باب حدا را در جای خود آوردیم، اما روایتی که صاحب جواهر از آن نام می‌برد سند ضعیفی دارد و تنها در سنن بیهقی که کتابی تاریخی است آمده است. عجیب است که این فقیهان به چنین روایت یا اصلی تمسک می‌کنند و روایات جواز را با همه‌ی گسترده‌گی آن، نادیده می‌گیرند.

مرحوم صاحب جواهر<sup>رهنگ</sup> گوید: حدا قسم غناست نه قسم غنا؛ مانند اسم و فعل که نسبت به کلمه قسم است. البته وی دلیلی برای این ادعا ندارد و گویی دلیل آوردن در میان فقیهان چندان مرسوم نبوده است. وی احتمال می‌دهد حدا به حد غنا نرسد. ایشان برای این سخن نیز دلیل ندارد.

### حرمت آلات لهو

فقیه بر جسته‌ی حوزه‌ی نجف، در مسأله‌ی ششم به بررسی حکم آلات موسیقی می‌پردازد و می‌گوید:

«المسألة السادسة: لا خلاف أيضاً في أنَّ العود والصنج وغير ذلك من آلات اللهو حرام؛ بمعنى أنه يفسق فاعله ومستمعه، بل الاجماع بقسميه عليه. قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ في خبر سماعة: لما مات آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ شتمت به إبليس وقابيل، فاجتمعوا في الأرض، فجعل إبليس وقابيل المعاذف والملاهي شماماتَةً بآدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، فكلَّ ما كان في الأرض من هذا الضرب الذي يتلذذ به الناس فإنما هو من ذلك. وفي خبر السكوني: قال رسول الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: إنهاكم عن الزمر والمزمار وعن الكوبيات والكبيرات. وفي خبر إسحاق بن جرير إنَّ شيطاناً يقال له القفندر إذا ضرب في منزل الرجل أربعين صباحاً بالبربط، ودخل عليه الرجال وضع ذلك الشيطان كلَّ عضو منه على مثله من صاحب البيت، ثم نفخ فيه نفخةً فلا يغار بعدها حتى تؤتي نساءه فلا يغار. وعن النبي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أنَّ الله حرم على أمتي الخمر والميسر والنرد والمرز والكوبة والقنبين إلى غير ذلك من النصوص، وعن المبسوط والمرز: شراب الذرة، والكوبة: الطبل، والقنبين: البربط. وكيف كان فعل الخلاف والمبسوط يكره الدف في الأماكن والختان خاصةً؛ لقول النبي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أعلنا النكاح، واضربوا عليه بالغربال؛ يعني الدف، وقوله عَلَيْهِ السَّلَامُ أيضاً: فصل ما بين الحرام والحلال بالضرب بالدف عند النكاح، وربما قيد الدف هنا بما خلا عن الصنج، وعن ابن إدريس ما عن التذكرة من أنَّ الأقوى الحرمة؛ لعموم النصوص النافية وكثرتها، وعدم صلاحية ما ذكر لتخفيضها، وقد مر الكلام فيه في المكاسب»<sup>١</sup>.

مرحوم صاحب جواهر استفاده از آلات لهو و آلات موسيقی را حرام

١- جواهر الكلام، ج ٤١، ص ٥١ - ٥٢.

دانسته و هم نوازنده و هم شنونده را فاسق می‌داند و برای اثبات مدعای خود، به اجماع محصل و نیز منقول و چند روایت تمسک می‌کند که تحلیل این روایات پیش از این گذشت. برای نمونه در روایت سماعه که وی فرمود چون حضرت آدم علیہ السلام از دنیا رفت، ابليس و قابیل به شمات او پرداختند، گفته شد هر سنج و عودی که در مسیر شمات به اولیای الهی به کار گرفته شود، حرام است؛ چرا که اندراس دین و خانه‌نشینی صاحب ولایت را در پی دارد.

البته، اجماع مدرکی هر چند محصل باشد و نیز اجماع مدرکی منقول اعتباری ندارد و با توجه به شأن نزول روایات، شک می‌شود که آیا نواختن هر آلت موسیقی حرام است یا خیر و تنها مصدق حرام آن آلاتی است که در خدمت فسق و فجور است، و در این صورت اصل اولی جواز حاکم است، مگر این‌که با دلیل خلاف آن ثابت شود؛ بنابراین هر چیزی که دلیلی بر حرمت آن اقامه نشود، مباح است.

### حرمت لهو

بله آیا می‌شود استفاده از این آلات را از باب لهو حرام دانست. به تحقیق کلمات صاحب جواهر در این موضوع می‌پردازیم. وی با نقل کلماتی از مرحوم مقدس اردبیلی می‌نویسد:

«بل قال: وما شككنا، فلا نشكّ في جواز الصيد للتنزه، ولا يترخص؛ بخلاف التنزه في الغياض والرياض والأودية العطرة والأندية الخضراء، أترى أنَّ التنزه هيئنا محظور.

نعم اللعب منه ذاك هو اللعب المحظور، لا التنزه بالتفرج في الجنان

والحضر والبساتين، بل في الصحاح والقاموس وشمس العلوم وغيرها أن الله هو اللعب، وفي المصباح المنير عن الطرطونس أنَّ أصل اللهو الترويح عن النفس بما لا تقتضيه الحكمة، ومعلوم أنَّ التنَّزه بالمناظر البهجة والمرأكب الحسنة ومجامع الأنس ونحو ذلك مما تقتضيه الحكمة، فلم يبق خارجاً منه عن مقتضى الحكمة إلَّا اللعب، ونحن نمنع صدق اسم اللعب على مثل هذ التصييد، والحكمة هي الصفة التي تكون بها الأفعال على ما ينبغي أن تكون عليه، وهي المراد هنا، وإن كانت تطلق على غير ذلك أيضاً - إلى أن قال - وإذا كان اللهو في اللغة هو اللعب كما عرفت فتحن نمنع صدق اسم اللعب على التصييد، ونقول: إن إطلاق اسم اللهو عليه كما وقع في الأخبار وكلام الأصحاب إنما جاء على ضرب من التسامح، سلمنا أنه لهو، ولكن المحرّم من اللهو إنما هو اللعب، وليس هذا بلعب، نعم يطلق اللهو على التلهي بامرأة أو ولد أو نحو ذلك. قال الأزهري في التهذيب: اللعب واللهو ما يشغلك من هو وطرب يرید من عشق، وخفقة من فرح أو حزن، فإن ذلك مما يشغل، قال الله تعالى: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ تَنْجِدَ لَهُواً لَاتَّخِذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعْلِمَنَّ﴾<sup>١</sup>. والظاهر أنَّ هذا هو المراد باللهو هنا، فان التصييد بالبزازة والكلاب ضرب من الهوى والعشق والطرب الذي يحصل به، والخفقة التي تعترف به والابتهاج والفرح مما لا يكاد يخفى. قلت: وهو على طوله كأنه اجتهاد في مقابلة النص حكماً و موضوعاً. واستبعاد لغير البعيد، ولا تلازم بين حرمة ما نحن فيه وبين حرمة سائر أفراد التنَّزه بالحضر والبساتين والأدوية ونحوها»<sup>٢</sup>.

١- أنبياء / ١٧.

٢- جواهر الكلام، ج ١٤، صص ٢٦٣ - ٢٦٤.

مرحوم مقدس اردبیلی گوید: شکی در جواز صیدی که برای نزهت و تفرج باشد نیست؛ چرا که تفاوتی میان صید و گردشگری وجود ندارد و چیزی که ممنوع است لعب است و نه لهو؛ زیرا لعب است که به مقتضای حکمت نیست، نه لهو.

در صحاح، قاموس، شمس العلوم و برخی از دیگر کتاب‌های لغت آمده است که لهو همان لعب است و در مصباح المنیر نقل شده است که آن‌چه به اقتضای حکمت است لهو است و لعب و بازی با حکمت سازگاری ندارد. (ناگفته نماند مرحوم مقدس بسیار مقدس بوده و از بازی دور بوده است، از این رو بازی را در راستای حکمت نمی‌بیند.)

وی گوید: البته اگر مراد از لهو همان لعب باشد همان‌طور که در بعضی از فرهنگ‌های لغت آمده است، اسم لعب را نمی‌توان بر صید گذارد و اطلاق اسم لهو بر چنین شکاری همان‌گونه که در روایات و کلام اصحاب آمده است نوعی تسامح است و شکار از برای تفریح اشکال ندارد.

جناب مقدس تنزه و لهو را بدون اشکال می‌شناسد؛ خواه در صید باشد یا در غیر آن، ولی آن‌چه اشکال دارد و مقتضای حکمت نیست لعب است. البته چنان‌چه لهو در لغت به معنای لعب نباشد و گرنه آن نیز اشکال ندارد. شکار تفریحی حرام نیست. شکار با باز پرنده (و دیگر پرنده‌های شکاری) یا سگ شکاری نوعی از طرب و هوای نفسی است که با آن برای انسان خفت، شادمانی و لذت می‌آورد. بله صید لهوی چنان‌چه لعب باشد حرام است، از آن جهت که لعب حرام است، البته نه این که لهو به معنای لعب گرفته شود.

وجود دارد.

مرحوم صاحب جواهر در پاسخ مرحوم مقدس چنین می‌گوید:  
 با آن که مرحوم مقدس سخن را به درازا کشاند، کلام ایشان اجتهاد  
 در مقابل نص است، هم از جهت حکم و هم از جهت موضوع و نیز  
 بعید شمردن چیزی است که بعید نمی‌باشد.

### تعبد بدون درایت و غیر علمی

جناب مرحوم صاحب جواهر روایات صید لهوی را حرام می‌داند،  
 ولی مقدس به حلیت و اباوهی آن قایل است. تلازمی نیز میان حرمت در  
 بحث حاضر (صید لهوی) با حرمت دیگر افراد تفریح و گردش نیست، از  
 این رو نباید انتظار داشت اگر شارع صید تنزه‌ی را حرام دانست، باید هر  
 تفریحی را حرام اعلام کند و چنین نیست که با حرمت صید لهوی،  
 کوهنوردی و شنای لهوی نیز حرام باشد و این موارد اطلاقات خود و آن  
 افراد تعیید خود را دارد و نباید میان آن خلط نمود؛ چرا که ما در هر  
 موضوعی تابع شریعت هستیم.

روایات بسیاری شکارچی و صیاد به لهو را در کنار محارب، سارق یا  
 عدول کننده از مسیر حق و طاغی و باغی و خروج کننده‌ی بر علیه حق  
 قرار داده که همه‌ی این موارد باشد تی که در تعبیر دارد حکایت از قبح این  
 کار و حرمت آن دارد در حالی که مرحوم مقدس در مقابل این همه  
 نصوص، اجتهاد نموده و حکم به اباوهی صید لهوی داده است؛ چرا  
 که ایشان نمی‌تواند بپذیرد صید لهوی که نوعی از تفریح و گردش و  
 خوشایند انسان است، اشکال داشته باشد؛ در حالی که نص بر خلاف آن

البته به مرحوم نجفی باید گفت مرحوم مقدس مجتهد است و مجتهد باید به فهم روایات برسد و سخن‌گوید و مجتهد کسی نیست که به ظاهر روایات، بدون تأمل بایسته دل خوش دارد و به جای مراد و معنای واقعی، ظاهر گفته را منظور دارد. مجتهد باید ذهن پویای خویش را جولان دهد و به بازگشایی مسایل برای کشف مراد پردازد و این آزاداندیشی مقدس را می‌رساند. بله، اگر جناب مقدس و مرحوم صاحب جواهر دقت می‌کردند که صید لهوی کشتن موجودی زنده است و شکارچی می‌خواهد با حیات‌کشی لذت ببرد، و این امر نوعی سادیسم و دیگر آزاری است که قساوت قلب به همراه دارد و نیز انقراض نسل حیوانات و تخریب محیط زیست را در پی دارد، با دقت بر این مطلب مرتکب چنین اشتباهی در سخن و چنین تسلیم و اجتهادی در برابر نص نمی‌شدند.

جناب مقدس در مقابل نص فتوا می‌دهد و مرحوم نجفی تاب و توان خویش را از دست می‌کند و او را نکوهش می‌کند، اما اشکالی که بروی وارد است این است که چرا تحلیل این روایات را ارایه نمی‌دهد و آن را به درایت نمی‌گذارد تا به تعبد غیر علمی محکوم نگردد. البته ایشان گفته است:

«كون التمام في السفر لصيد اللهو؛ لأنّه معصية، فهو حينئذ من السفر للعصيّة، ولعله لأن الصيد من الملاهي».<sup>۱</sup>

تمام بودن نماز در سفر شکار لهوی برای این است که چنین شکاری معصیت است و غایت سفر وی نیز گناه است و شاید شکار، آلت لهو باشد.

۱- جواهر الكلام، ج ۱۴، ص ۲۶۲.

مرحوم نجفی گوید شکار حیوان از آن جهت که حیوان، آلت لهو است، حرام است؛ در حالی که چنین نیست و می‌شود حیوان را آلت لهو قرار داد و با او بازی کرد؛ زیرا آلت لهو بودن، دلیل بر حرمت ندارد، بلکه کشنده موجود زنده بدون غرض درست است که حرام می‌باشد. پدید آمدن چنین مشکلاتی در فقه به سبب نداشتن شناخت کافی از موضوع و نشناختن ملاک حکم است که بارها بر اهمیت آن تأکید شد. با توجه به این توضیح است که باید گفت لهو بودن غنا و موسیقی نمی‌تواند سبب حرمت آن گردد و لهو از آن جهت که لهو است حرام نیست. ما این بحث را در پیش و در جلد دوم این مجموعه به تفصیل آوردهیم و ادامه‌ی کلام در این زمینه را در مقامی که دیدگاه شیخ انصاری را به تحقیق و نقد می‌گذاریم خواهیم آورد.

مرحوم صاحب جواهر بحث غنا و موسیقی را در کتاب شهادت و به نیم صفحه تمام می‌کند و از آن می‌گذرد. این امر، اهمیت نداشتن این مسئله و بدیهی انگاشتن حرمت آن را می‌رساند. البته، با چیرگی عالمان اصولی بر حوزه‌های علمیه و روی آوردن بیشتر فقیهان به دانش اصول، روح منطقی در میان آنان رشد نمود و فقه از حالت تعبد و بسته بودن نقل فتوا و عبارت خارج شد و روحیه‌ی تحقیق و موشکافی مسایل در میان عالمان تا حدودی شکوفا گردید و تعبد و نقل افراطی جای خود را به تحلیل منطقی و عقلی داد تا جایی که فقه به دست فقیهی چون جناب شیخ انصاری به اوج توانمندی خود نزدیک شد و این اصولی توانمند و فقیه پژوهشی و ماهر، تحلیل روایت و فتوا را در فقه نهادینه نمود.

## شیخ انصاری رحمه‌الله

(شیخ مرتضی بن محمد بن امین انصاری، م ۱۲۱۴ - ۱۲۸۲ هـ)

### حرمت غنای لهوی

جناب شیخ رحمه‌الله نخست می‌گوید دلیلی بر حرمت ذات غنا از آن جهت که غناست به دست نیامد و در پایان، صوت و کلام لهوی را حرام می‌شمرد. بر اساس این نظر، اگر غنا بالهو برابر باشد، غنا حرام است و چنان‌چه غنا اخص از لهو باشد؛ غنای لهوی حرام است و چنان‌چه اعم از آن باشد، غنای غیر لهوی حلال و غنای لهوی حرام است. البته موضوع سخن در غنا و موسیقی، ذات غناست که آیا غنا از آن جهت که غناست مباح است یا حرام و این که لهو امری حرام است و غنا از آن جهت که لهو است، حرام می‌باشد، خارج شدن از موضوع بحث است.

### ورود عالمانه‌ی شیخ به بحث غنا

مرحوم شیخ انصاری، دانشمند بزرگ و نابغه‌ی کمنظیر فقه و اصول و مؤسس فقه پژوهی نوین و پویا و میدان‌دار نوآوری و تأسیس، به بحث غنا که می‌رسد به گونه‌ای متفاوت از دیگر فقیهان، طرح بحث می‌نماید.

وی حرمت غنا را ضروری دین نمی‌گیرد و نخست به تاریخ غنا اشاره‌ای دارد و برخی از مدارک آن را به اجمال بیان می‌کند و پیش از آن که پیش‌فرض مسلمی در این بحث داشته باشد، به آن وارد می‌شود و سیر بحث را بسیار منطقی پی می‌گیرد. برای ایشان، مهم نیست نتیجه‌ای که از تحقیق خود می‌گیرد چیست. وی در این بحث، هیچ‌گونه تعصی نشان نمی‌دهد و آزادمنشی و آزاد اندیشی خود را پاس می‌دارد. چه نیک و چه شایسته است که عالمان دینی، این روش را در تحقیق فقهی پیشه سازند. متأسفانه، با آن که بیش‌تر عالمان و فقیهان متأخر، از سفره‌ی مبارک ایشان ارتزاق می‌کنند، اما کم‌تر این شیوه را در پژوهش‌های فقهی خود منظور می‌دارند و کم‌تر از تعصی خارج از معیار علمی، دور می‌گردند. ما در اینجا، کلام این اسطوره‌ی فقه و اصول را به صورت کامل نقل می‌کنیم و تحلیل و نقد آن را با تمام قوت دنبال می‌نماییم.

### حرمت غنا از دیدگاه قرآن کریم

شیخ اعظم رحمه اللہ بحث غنا را چنین می‌آغازد:

«المسألة الثالثة عشر: الغناء. لا خلاف في حرمته في الجملة، والأخبار بها مستفيضة، وادعى في الإيضاح تواترها.

منها: ما ورد مستفيضاً في تفسير «قول الزور» في قوله تعالى: «وَاجْتَبِنُوا قَوْلَ الزُّورِ»، وفي صحیحة الشّام، ومرسلة ابن أبي عمیر وموئذنة أبي بصیر المرویات عن الكافی، ورواية عبد الأعلى المحکیة عن معانی الأخبار، وحسنۃ هشام المحکیة عن تفسیر القمی رحمه الله: تفسیر قول الزور بالغناء.

و منها: ما ورد مستفيضاً في تفسير «لهو الحديث» كما في صحيحه ابن مسلم، ورواية مهران بن محمد، ورواية الوشاء، ورواية الحسن ابن هارون، ورواية عبد الأعلى السابقة. ومنها: ما ورد في تفسير «الزور» في قوله تعالى: ﴿ وَالَّذِينَ لَا يُشْهِدُونَ الزُّورَ ﴾، كما في صحيحه ابن مسلم عن أبي عبد الله عائلاً تارةً بلا واسطة، وأخرى بواسطة أبي الصباح الكناني<sup>۱</sup>.

اختلافی در میان فقیهان نیست که غنا «فى الجملة» و با صرف نظر از چیستی آن، حرام است. روایات حرمت غنا، ادعای تواتر را با خود دارد.

البته جناب شیخ پیش از آن که شناختی از غنا به دست دهد، به حکم آن می‌پردازد، در حالی که ارایه‌ی حکم، بدون شناخت موضوع، ممکن نیست و به بیان منطقی، شناخت موضوع بر شناخت حکم پیشی دارد؛ همان‌طور که تقسیم، بعد از تعریف و شناخت موضوع و حکم، قرار دارد. تعبیر فی الجمله نیز از اختلاف در شناخت موضوع و افراد غنا حکایت دارد.

### تمایز میان کلام باطل و صوت غنایی

فقیهان غنا را به «مد الصوت مع الترجيع المطروب» می‌شناسند و غنا را در صوت منحصر می‌سازند و از کلام چیزی نمی‌گویند؛ در حالی که غنایی که در روایات آمده است آن را از معنا جدا نمی‌سازد و روایات تفسیری «لهو الحديث»، «کلام زور» و حدیث شماتت

۱- المکاسب المحرم، ج ۱، ص ۲۸۵.

آدم علیه السلام مصاديقی مانند کلام باطل و حدیث لھوی و نیز شماتت که از مقوله‌ی کلام است را غنا دانست؛ چراکه صوت و کلمه از آن قابل تفکیک نیست و تجزیه برنمی‌دارد.

پیش از این گذشت که کلام منحصر در صوت ناطق نیست، بلکه صوت صامت همانند چھچھه‌ی صرف نیز از مقوله‌ی کلام است و چون معنادار است هر دستگاهی چھچھه‌ای ویژه‌ی خود دارد. مرحوم شیخ نیز غنا را از مقوله‌ی صوت می‌داند و صوت را امری جدای از کلام بر می‌شمرد، از این رو استدلال به روایات تفسیری را قابل خدشه می‌داند؛ چراکه در این روایات، از کلام زور و باطل سخن گفته شده و غنا بنا بر نظر ایشان از مقوله‌ی صوت است.

«وقد يخدش في الاستدلال بهذه الروايات بظهور الطائفة الأولى، بل الثانية في أنّ الغناء من مقوله الكلام، لتفسير قول الزور به. ويؤيّده ما في بعض الأخبار من أنّ من قول الزور أن تقول للذى يغتّى: أحسنت. ويشهد له قول علي بن الحسين عليهما السلام في مرسلة الفقيه الآتية في الجارية التي لها صوت: «لا بأس لو اشتريتها فذكرتك الجنّة»؛ يعني بقراءة القرآن والزهد والفضائل التي ليست بغنا، ولو جعل التفسير من الصدوق دلّ على الاستعمال أيضاً. وكذا «لهو الحديث» بناءً على أنه من إضافة الصفة إلى الموصوف، فيختصّ الغناء المحرّم بما كان مشتملاً على الكلام الباطل، فلا تدلّ على حرمة نفس الكيفية ولو لم يكن في الكلام باطل. ومنه تظهر الخدشة في الطائفة الثالثة، حيث أنّ مشاهد الزور التي مدح الله تعالى من لا يشهادها، هي مجالس التغّيّي بالأباطيل من

الكلام. فالإنصاف، أنها لا تدل على حرمة نفس الكيفية إلا من حيث إشعار «لهو الحديث» بكون اللهو على إطلاقه مبغوضاً لله تعالى. وكذا الزور بمعنى الباطل، وإن تحقق في كيفية الكلام، لا في نفسه، كما إذا تغنى في كلام حق، من قرآن أو دعاء أو مرثية. وبالجملة، فكل صوت يعد في نفسه - مع قطع النظر عن الكلام المتضمن به - لهواً وباطلاً فهو حرام<sup>۱</sup>.

«قول زور» و «لهو الحديث» به غنا ارتباطی ندارد؛ چون «قول زور» و «لهو الكلام» از مقوله‌ی کلام است و موضوع آن سخن باطل است. تأیید این گفته روایتی است که می‌گوید اگر کسی مشغول غناست و کسی او را تشویق کند و به وی احسنت گوید، گفته‌ی وی قول زور است. هم‌چنین شاهد آن روایتی است که به نقل از امام سجاد علیه السلام آمده است خرید کنیزی که به غنا بخواند و بهشت را یادآور شود اشکال ندارد. «لهو الحديث» نیز چنان‌چه از باب اضافه‌ی صفت (اللهو) به موصوف (الحديث) باشد نیز چنین است. «لهو الحديث» تنها لهو را نکوهش نمی‌کند، بلکه کلام لھوی را از آن جهت که باطلی در آن است موضوع آیه قرار می‌دهد و از کلام باطل پرهیز می‌دهد و حکم مذکور ترجیع و طرب را نمی‌توان از آن استنباط کرد.

جناب شیخ اعظم «لهو الحديث» را اضافه‌ی صفت به موصوف می‌داند، بر این اساس، آیه‌ی شریفه ذات لھو را حرام نمی‌شمرد، بلکه «حدیث لھوی» است که حرام است و وعده‌ی عذاب دردناک بر آن داده شده است. از طرفی، صوت حدیث نیست؛ زیرا در تعریف رایج صوت

۱- المکاسب المحرم، ج ۱، صص ۲۸۶.

آمده است صوت چیزی است که بر مخرج فم تکیه دارد و این گونه است که حدیث که موضوع آیه‌ی شریفه است با صوت و صدا و غنا تفاوت دارد و مراد از آن، همان‌طور که در شأن نزول آیه‌ی شریفه گذشت، حکایات و اخبار و قصص پیشینیان بود که به‌خاطر جذابیتی که قصاصان به آن می‌دادند بر آن بودند تا مردم را با این کار از شنیدن قرآن کریم باز دارند.

### حرمت غناخوانی کلام باطل حرام

البته جناب شیخ به عنوان فقیه اهل فن با کمک روایات، از این آیه چنین استنباط می‌کند که صرف مد صوت حرام نیست، بلکه صوتی که در ضمن کلام باطلی باشد، حرام است، از این‌رو، وی در حقیقت، کلام باطل را حرام می‌شمرد؛ اما هم‌چنان که ایشان خواهد آورد، هر باطلی حرام نیست و برای نمونه کلامی که غیبت کسی را حکایت کند، باطل و حرام است. وی غنا و کیفیت صوت را تنها از باب «لهو الحدیث» حرام دانست، یعنی صوتی که با کلام باطلی همراه است.

تفاوت کلام ما با جناب شیخ در این است که شیخ انصاری می‌فرماید صرف صوت، حدیث لهوی نیست؛ اما اگر صوت در ضمن کلام باطل باشد، «لهو الحدیث» شمرده می‌شود؛ اما ما می‌گوییم نه صوت به تنها یعنی داخل در حدیث لهوی است و نه صوت همراه با حدیث لهو؛ بلکه آن‌چه دارای حرمت است، همان «لهو الحدیث» به تنها یعنی است؛ خواه همراه صوت یا بدون آن باشد؛ چرا که مورد و اطلاق آیه در لهو الحدیث است،

نه لهو الصوت و از صوت گفت و گویی نشده است. حدیث لهو که قصه‌های قصه‌پردازانی بوده که به ایران سفر می‌کردند، به این خاطر حرام شده و بر آن وعده‌ی عذاب داده شده است که موجبات اندراس دین و کنار زدن پیام وحی را در پی داشته است و مشرکان مکه می‌خواستند با ترویج چنین قصه‌هایی مردم را از پیام‌های وحیانی قرآن کریم دور دارند. بر این اساس، روایات گروه سوم نیز از مجالس باطل سخن می‌گوید و از این روایات، حرمت کیفیت غنا و ذات غنا از آن جهت که غناست فهمیده نمی‌شود و این روایات از کلام و مجلس باطل سخن می‌گوید. شیخ گوید انصاف این است که نمی‌شود گفت، کیفیت صوت حرام است، مگر از باب لهوالحدیث. در ادامه هم می‌فرماید: «فالغناء فھي من مقوله كيفية للأحوال» و با این‌که غنا را صوت می‌داند، ولی نفس صوت را حرام نمی‌داند؛ مگر آن‌که در کلام لهوالحدیث باشد.

### دلایل حرمت غنای لهوی، باطل و لغوی

«وممّا يدلّ على حرمة الغناء من حيث كونه لهوًا وباطلاً ولغوًا: رواية عبد الأعلى - وفيها ابن فضّال - قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الغناء، وقلت: إنّهم يزعمون: أنّ رسول الله عليه السلام رخص في أن يقال: جئناكم جئناكم، حيّونا حيّونا نحيّكم، فقال: كذبوا، إنّ الله تعالى يقول: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهِمَا لَا عَيْنَ لَوْ أَرْدُنَا أَنْ نَتَخَذَ لَهُوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ. بَلْ نَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَنْدَعُهُ فَإِذَا هُوَ رَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾<sup>۱</sup>، ثمّ قال:

ويل لغلان مما يصف! - رجل لم يحضر المجلس - الخبر. فإن الكلام المذكور - المرخص فيه بزعمهم - ليس بالباطل واللهو اللذين يكذب الإمام عليه السلام رخصة النبي عليه السلام فيه، فليس الإنكار الشديد المذكور يجعل ما زعموا الرخصة فيه من اللهو والباطل إلا من جهة التغّيّي به. ورواية يونس، قال: سأّلت الخراساني عليه السلام عن الغناء، وقلت: إن العباسى زعم أنك ترخص في الغناء، فقال: كذب الزنديق! ما هكذا قلت له، سأّلتني عن الغناء، فقلت له: إن رجلاً أتى أبا جعفر عليه السلام فسألته عن الغناء، فقال له: إذا ميّز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء؟ قال: مع الباطل، فقال: قد حكمت. ورواية محمد بن أبي عباد - وكان مستهترًا بالسماع، ويشرب النبيذ - قال: سأّلت الرضا عليه السلام عن السمع، قال: لأهل الحجاز فيه رأى، وهو في حيّر الباطل واللهو، أما سمعت الله عز وجل يقول: ﴿وَإِذَا مَرُوا بِاللَّعْوِ مَرُوا كِرَاماً﴾<sup>١</sup>. والغناء من السمع، كما نصّ عليه في الصحاح، وقال أيضًا: جارية مسمعة، أي مغنية. وفي رواية الأعمش - الواردة في تعداد الكبائر - قوله: والملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء وضرب الأوّتار. وقوله عليه السلام - وقد سئل عن الجارية المغنية - : قد يكون للرجل جارية تلهيه، وما ثمنها إلا كثمن الكلب. وظاهر هذه الأخبار بأسيرها حرمة الغناء من حيث واللهو والباطل، فالغناء - وهي من مقوله الكيفية للأصوات، كما سيجيء -، إن كان مساوياً للصوت اللهوي والباطل - كما هو الأقوى، وسيجيء - فهو، وإن كان أعمّ وجوب تقييده بما كان من هذا العنوان، كما أنه لو كان أخصّ وجوب التعدي عنه إلى مطلق الصوت الخارج على وجه الله»<sup>٢</sup>.

١- فرقان / ٧٢

٢- المكاسب المحرمـة، ج ١، ص ٢٩٠

وی سپس روایت سؤال از «جئنکم حیّونا حیّونا نحیّکم» می‌آورد که جواز غنا با صراحةً نفی شده است. البته ما در تحلیل این روایت گفتیم که این شعر از شعارهای رایج مشرکان بوده که مرام آنان را ترویج می‌نموده، براین پایه، از گفتن آن نهی شده است. ایشان با توجه به آیه‌ی لهو، غنا را از مصادیق لهو بر می‌شمرد و شماری از روایات حرمت را در تأیید آن نقل می‌کند. از جمله روایتی است که شخصی از امام رضا علیه السلام در مورد غنا می‌پرسد و می‌گوید شنیده‌ام که خلیفه جواز غنا را به شما نسبت می‌دهد، امام در پاسخ وی با درشتی می‌فرماید آن زندیق دروغ می‌گوید و من تنها روایت امام باقر علیه السلام را به او گفته‌ام، اما جناب شیخ، این روایات را دلیل بر حرمت ذات غنا قرار نمی‌دهد، بلکه آن را از این جهت که لهو و باطل است، حرام می‌داند و می‌نویسد:

«وَظَاهِرٌ هُذِهِ الْأَخْبَارُ بِأَسْرِهَا حَرَمَةُ الْغَنَاءِ مِنْ حِيَثُ اللَّهُ وَ الْبَاطِلُ»؛

ظاهر همه‌ی این روایات دلالت بر حرمت غنا از جهت لهو و باطل است.

براین پایه، اگر غنا لهو و باطل نباشد، حرام نیست. البته شیخ از کسانی است که عقیده دارد هر لھوی حرام نیست؛ زیرا اصل این است که هیچ چیزی حرام نیست، مگر این که دلیل بر حرمت داشته باشد. شیخ در نهایت می‌فرماید: آن‌چه از اخبار استفاده می‌شود این است که هر غنای لھوی باطل، حرام است. حال، مهم این است که گفته شود غنای لھوی باطل، چیست که حرام است.

وی گوید غنا از مقوله‌ی کیف است که بر صوت عارض می‌شود. اگر غنا با صوت لهوی و باطل برابر باشد، همان‌طور که نظر شیخ چنین است و گوید اقوی چنین است، غنا به صورت مطلق حرام است و در صوتی که اعم از صوت لهوی باشد، غناهای لهوی حرام و غناهای غیر لهوی حرام نیست و چنان‌چه غنا اخص از لهو باشد، چون هر غنایی لهوی است، حرام است.

جناب شیخ برای حرمت غنا از آن جهت که غناست دلیلی نمی‌یابد و موضوع بحث نیز بررسی حکم غنا از آن جهت که غناست می‌باشد. جناب شیخ با پرهیز از تعصب و هرگونه پیش داوری، تنها مفاد دلیل را پی می‌گیرد و دلیلی برای حرمت غنا به دست نمی‌آورد. چنین رویکردی است که کتاب «مکاسب محروم»<sup>۱</sup> ایشان متن درسی حوزه‌های علمیه در فقه عالی قرار می‌گیرد و این کتاب را بر جواهر الكلام پیش می‌دارد؛ زیرا روش فنی ایشان در این کتاب، پرورش فقیه است و کتابی به تمام معنا استدلالی است.

### حرمت غنای لهوی اهل فسق

مرحوم شیخ در عبارات یادشده، غنا را از مقوله‌ی صوت لهوی و باطل دانست و به یکی از این دو بسنده نکرده و هر دو را با هم می‌آورد؛ در حالی که نه هر لهوی حرام است و نه هر باطلی.

در مسئله‌ی غنا آن‌چه موضوع بحث شیخ قرار می‌گیرد لهو است و نه غنا، آن هم لهو اهل فسق و معاصی است که حتی قرآن خواندن با آن نیز

اشكال دارد؛ خواه رابطه‌ی لهو و غنا تساوی باشد یا عام و خاص مطلق یا من وجه.

«وبالجملة، فالمحرم هو ما كان من لحون أهل الفسوق والمعاصي التي ورد النهي عن قراءة القرآن بها؛ سواء كان مساوياً للغناء أو أعمّ أو أخصّ، مع أنّ الظاهر أنّ ليس الغناء إلّا هو؛ وإن اختللت فيه عبارات الفقهاء واللغويين: فعن المصباح أنّ الغناء الصوت. وعن آخر أنه مد الصوت، وعن النهاية عن الشافعي أنه تحسين الصوت، وترقيقه. وعنها أيضاً: أنّ كلّ من رفع صوتاً ووالاه فصوته عند العرب غناء. وكلّ هذه المفاهيم مما يعلم عدم حرمتها وعدم صدق الغناء عليها، فكلّها إشارة إلى المفهوم المعين عرفاً. والأحسن من الكلّ ما تقدّم من الصاحح، ويقرب منه المحكى عن المشهور بين الفقهاء من أنه مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب. والطرب - على ما في الصحاح - خفة تعتري الإنسان لشدة حزن أو سرور، وعن الأساس للزمخشي: خفة لسرور أو هم. وهذا القيد هو المدخل للصوت في أفراد اللهو، وهو الذي أراده الشاعر بقوله: أطربا وأنت قتسي؛ أي شيخ كبير، وإلّا ف مجرد السرور أو الحزن لا يبعد عن الشيخ الكبير.

وبالجملة، فمجرد مد الصوت لا مع الترجيع المطرب، أو ولو مع الترجيع، لا يوجب كونه لهواً. ومن اكتفى بذكر الترجيع - كالقواعد - أراد به المقتضي للإطراب. قال في جامع المقاصد - في الشرح - ليس مجرد مد الصوت محّماً - وإن مالت إليه النفوس - ما لم ينته إلى حد يكون مطرباً بالترجيع المقتضي للإطراب انتهى»<sup>١</sup>.

١- المكاسب المحّمة، ج ١، صص ٢٨٥ - ٢٩٦.

به صورت کلی غنایی حرام است که از الحان اهل فسق و معاصی است (که در کنار آن، دهه‌ها لهو حرام؛ مانند: شراب‌خواری، رقصی و هر کار خلافی را انجام می‌دادند).

مرحوم شیخ برای تأکید مطلب، بعد از این که فرمود: حرام است قرآن کریم با سبک مجالس اهل فستی خوانده شود. چنین ادامه می‌دهد:

ظاهر این است که غنایی جز مورد لهوی آن نیست؛ اگرچه فقیهان و لغويان در آن اختلاف کرده‌اند.

جناب شیخ غنای لهوی که در مجالس اهل فسق بوده است را حرام می‌داند و طبیعی است چنین مجالسی دین را به اندراس می‌کشد، اما اگر کسی غنا را به گونه‌ای اجرا کند که نه تنها اندراس دین را در پی نداشته باشد و از اهل فستی نیز شناخته نگردد، بلکه در مسیر احیای شعایر دینی و از بین بردن باطل باشد، آیا باز می‌توان گفت غنا حرام است؟ این در حالی است که جامعه‌ی مسلمین نیاز فوری به اسباب نشاط‌آور دارد و از افسرده‌گی رنج می‌برد.

در این بحث باید گام به گام با شیخ همراه شد تا نظر نهایی ایشان به دست آید و پردازش جناب شیخ در چینش واژگان به کار برده در این کتاب، بسیار فنی و تخصصی است و در آن، اندیشه‌ای به بزرگی اندیشه‌ی شیخ آمده است و نباید با تسامح از آن گذشت.

جناب شیخ در فراز نخست، غنا را از آن جهت که غناست حرام ندانست و تنها کلام یا صوت لهوی را حرام شمرد؛ به این معنا که اگر

صوتی لهوی نباشد، هرچند غنا باشد، حرام نیست و در صورتی که صوتی غنایی لهوی نیز باشد، حرام است و به صورت کلی، هر امر لهوی؛ هرچند غیر صوت باشد، حرام است و موضوع حرمت، «لهو» است، نه غنا از آن جهت که غناست. وی سپس براین عقیده شد که هر لهوی اگر باطل باشد، حرام است و در نهایت نیز، چون نتوانست به حرمت هر امر باطلی حکم دهد، گفت لحن و غنای اهل باطل و فاسقان حرام است و غنا را منحصر در آن ساخت و گفت غنا امری غیر از آن نیست و به چنین چیزی غنا گفته می‌شود. وی در پایان نتیجه می‌گیرد: اگر قرآن کریم بالحن و غنای اهل فسق خوانده شود، حرام است؛ و به تعبیر دیگر، آوازِ فسقی است که حرام است و ترجیع داشتن آن و نیز طرب‌انگیز بودن و شادی‌بخش بودن را سبب حرمت آن قرار نمی‌دهد. اما فسقی بودن آواز چگونه کشف می‌شود، آیا خواندن در دستگاه خاصی مانند چارگاه، سه‌گاه، ماهور یا شوشتاری دستگاه ویژه‌ی اهل فسق است و خواندن در آن حرام است یا شناخت آن ملاک دیگری دارد، شیخ در این زمینه چیزی نمی‌گوید و به معناشناسی غنارو می‌آورد و دیدگاه لغتشناسان و فقیهان را نقل می‌کند. دیدگاه‌هایی که ما همه‌ی آن را پیش از این آورده‌ایم.

شیخ در این بحث، با احتیاط بسیار و دست به عصا پیش می‌آید؛ چرا که سخنان او با فقیهان پیش از او تفاوت بسیار دارد. وی از سویی نمی‌خواهد با فقیهان دیگر همگام گردد و از سوی دیگر نیز برخورد عالمان عصر صفوی با جناب محقق سبزواری و مرحوم فیض را از خاطره‌ی تاریخ استحضار می‌نماید و برای مصون ماندن از حملات ساده‌اندیشان، فراز و فرود بسیار به بحث خود می‌دهد.

شیخ در جایی غنارا منحصر در غنای لهوي می نماید و چنین می گوید:  
 «مع أَنَّ الظَّاهِرَ أَنْ لَيْسَ الْغَنَاءُ إِلَّا هُوَ»؛

این در حالی که چند سطر پیش از آن آورده است:  
 «فالغناء وهي من مقوله الكيفية للأصوات... إن كان مساوياً للصوت  
 اللهوي والباطل كما هو الأقوى»؛

غنایی که با لهوي برابر است همان لحن اهل فسوق است و ايشان نيز  
 موضوع روایات حرمت را فسوقی بودن غنا قرار می دهد؛ یعنی غنایی که  
 در خدمت دولت باطل است. چنان چه لهوي از آن جهت که لهوي است ملاک  
 حرمت غنا قرار گيرد فسوق و عدل در آن دخالتی ندارد و نيازی به بحث از  
 آن نیست ولی چنان چه «الحن فاسق» موضوع سخن قرار گيرد، تفاوتی  
 میان صوت لهوي و غير لهوي نیست و صوت فسوقی خواه لهوي باشد یا  
 غير لهوي حرام است.

### جواز اصل غنا و حرمت غنای جبهه‌ی باطل

اگر بخواهیم بر کلمات این مرد بزرگ و فقیه نحریر، با دیده‌ی دقت و  
 تأمل بنگریم درمی‌یابیم که جناب شیخ للہ نمی‌تواند غنارا از آن جهت که  
 غناست حرام بشمرد؛ چرا که فقیه فهیمی است و دلیلی بر حرمت آن در  
 دست ندارد، از سوی دیگر، وی نمی‌تواند از حرمت غنا بگذرد؛ چرا که  
 چیزی از آن با توجه به روایات گسترده‌ای که وجود دارد و نیز فتاوای  
 فقیهان پیشین، حرام بوده است و آن همان لحن و غنای فاسقان است  
 که مجلس آرای بزم شاهان بنی‌امیه و بنی عباس بوده که بزرگ‌ترین گناه  
 همراه آن، پذیرفتن دولت جبهه‌ی باطل و حکومت غصبی جناح طاغوت  
 بوده است.

## انصراف روایات به غنای عرف خاص آن

وی در تشخیص موضوع غنای حرام تردید دارد یا نمی‌خواهد حکم صریح دهد و بر آن است محافظه‌کارانه از آن بگذرد، به این سبب، کلمات برخی از فقیهان و لغتشناسان را می‌آورد تا اختلاف عالمان را یادآور شود. وی این شناسه‌ها را به مفهوم عرفی آن تحويل می‌برد و می‌گوید غنایی که آنان شناسانده‌اند به هیچ وجه حرام نیست. این عبارت به این معناست که آنان نه غنا را می‌شناخته‌اند و نه حکمی را که برای آن می‌آورده‌اند، درست بوده است. وی گفته‌ی «صحاح اللげ» را به عنوان بهترین تعریف بر می‌گزیند. تعریف جوهري همان تعریف مشهور میان فقیهان است. نکته‌ی جالب توجه در کلام شیخ این است که برداشت عرف از غنا که همان لهو و لعب‌های بنی امیه و بنی عباس بوده همان غنای حقیقی است و موضوع روایات ناهی و حرمت چنین غنایی بوده است. یعنی واقعیت خارجی و معهود ذهنی غنا که برای مردم و عرف آن روز به طور کامل آشکار بوده است؛ اگرچه تاریخ آن به امروزیان نرسیده باشد.

مرحوم شیخ در این عبارات به نکته‌ی مهمی اشاره دارد و نخست هیچ یک از شناسه‌هایی که برای غنا ارایه شده را تعریف درست آن نمی‌شناسد، بلکه غنا را همان چیزی قرار می‌دهد که در عرف خاص خویش معهود و شناخته شده بوده است و شأن نزول روایات نیز همان را مورد نظر دارد؛ یعنی همان کنیزان خواننده که به صورت نیمه عربیان و در کنار انجام گناهان بسیار، می‌خوانندند. بنابر این نگاه، آنچه دارای اشکال

است صوت و صدا نیست؛ خواه عادی باشد یا غنایی، ولی چنان‌چه صوت و صدا به فسق و فجور و گناه و فساد و شر بیالاید، حرام می‌شود. شأن نزول روایات حرمت غنا و موسیقی به چنین غنا و موسیقی اختصاص دارد و از حکومت دینی و خوانندگان مؤمن و مسلمان که در خدمت ترویج آیین اسلام هستند، انصراف دارد. البته، اگر شرایط زمان صدور روایات در حال حاضر نیز پیشامد نماید و غنا و موسیقی در خدمت دولت باطل قرار گیرد، حرمت آن ثابت است؛ چنان‌چه خوانندگان بیگانه‌نشین که در خدمت استکبار قرار دارند، به عنوان گروه ضربت دنیای سلطه عمل می‌نماید و بدیهی است عمل آنان از عظیم‌ترین گناهان است.

شیخ در این کلام، غنای لهوی را حرام دانست، نه لیسیدهی غنا و ذات آن را بدون ملاحظه‌ی هیچ لازم و قیدی. گویی شیخ می‌بیند برداشت وی با نزدیک به هزار سال فقه پیش از او، جز معده‌ی از فقیهان، اختلاف دارد و شاید نمی‌خواهد مخالفت خود با دیگر فقیهان را آشکار سازد و به ساخت بدله‌ی برای غنای حرام روی می‌آورد و غنای لهوی را حرام می‌شمرد. البته غنایی که مخصوص اهل فسق است. بنا بر این نظرگاه، چنان‌چه از صدا و سیمای جامعه‌ی اسلامی صوتی غنایی پخش شود، اشکال ندارد؛ چرا که آنان اهل فسق و فجور نیستند و غنای آنان غنای فسقی شمرده نمی‌شود، اما اگر همین صدا از رسانه‌های بیگانگان و دشمنان دین و طاغوت پخش گردد، اجرا، پخش و دیدن آن حرام است؛ چرا که غنایی که آنان پخش می‌کنند، در عرف به غنای اهل فسق شناخته

می‌گردد. با این وصف، کفر و ایمان در حرمت یا حلیت غنا مؤثر نیست، بلکه لهو یا عدم لهوی است که نقش مهم را ایفا می‌کند و غنا موضوعیتی ندارد. علت حرمت لحن فاسق نیز این است که غفلت و گمراهی می‌آورد و اندراس دین را در پی دارد و ترویج باطل است و فساد و انحراف به همراه می‌آورد، ولی لحن داودی، لحن نیکوی امام حسن عسکری<sup>ع</sup> و لحن قرآن کریم و لحن مؤمنان هیچ اشکالی ندارد و می‌تواند چنان به غنا بخواند که صدای اهل فرقه را به محاقد برد.

### موضوع نداشتن تقیه در عصر حاضر

پی‌گیری روند بیان جناب شیخ به دست می‌دهد که وی از فتوای صریح دوری می‌جوید و معماگونه سخن می‌گوید. به دست آوردن فتوای نهایی وی هم‌چون فهم گزاره‌های فلسفی میرداماد می‌ماند که از عهده‌ی کمتر کسی بر می‌آید. البته جناب ملاصدرا نیز همان سخنان استاد را در کتاب‌های خود آورده، اما چون عربیان سخن گفته است تحت فشار سیاسی آن زمان قرار گرفت، ولی میرداماد همواره مورد احترام بوده است. البته گاه تقیه ایجاب می‌نماید که عالمان دیدگاه‌های خویش را با پیچیدگی و تعقید و گاه با عباراتی که چند احتمال در آن داده می‌شود، بیان کنند، اما در شرایط کنونی که فهم مردم بالا رفته است، پنهان نداشتن فتوا سزاوار نیست، مگر آن که حکومت با تأثیرپذیری از عالمان دگمندیش بر عالمان پویا و روش‌نگار خردگیرد و بر آنان سخت گیرد و در انزوا قرار دادن آنان بکوشد. در این زمان، تقیه؛ به‌ویژه برای دیپلمات‌ها

و زایران خانه‌ی خدا جایز نیست؛ چون بیگانگان، ایرانی و مرام و آینین هیأت‌های شیعی ایرانی را می‌شناسند و تقیه‌ی آنان را رفتار منافق گونه برداشت می‌کنند.

البته رعایت برخی امور به سبب محترم شمردن قوانین بین‌المللی است که دولت جمهوری اسلامی ایران خود را متعهد به رعایت آن نموده است و برای نمونه مهر نگذاشتن در نماز در کشور سعودی به سبب منافات داشتن آن با قانون آن کشور، احترام به میزبان است و باید رعایت گردد، اما این که نمازگزاران شیعی دست‌های خود را روی هم بگذارند و هم‌چون آنان نماز بخوانند، لازم نیست مراعات شود، بلکه حرام است؛ چرا که شناسنامه‌ی زایران در دست آنان است و آنان می‌دانند که اینان دروغ می‌گویند و این رفتار را از نفاق می‌شمرند.

### طرب انگیزی و لهو پروری

«ثُمَّ إِنَّ الْمَرَادَ بِالْمَطْرَبِ مَا كَانَ مَطْرَبًا فِي الْجَمْلَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَعْنَى أَوِ الْمُسْتَمْعَ، أَوْ مَا كَانَ مِنْ شَأْنِهِ الْإِطْرَابُ وَمَقْتَضِيًّا لَهُ لَوْلَمْ يَمْنَعْ عَنْهُ مَانِعٌ مِنْ جَهَةِ قَبْحِ الصَّوْتِ أَوْ غَيْرِهِ. وَأَمَّا لَوْلَمْ يَعْتَبِرْ الْإِطْرَابُ فَعَلَّا - خَصْوَصًا بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ، وَخَصْوَصًا بِمَعْنَى الْخَفَّةِ لِشَدَّةِ السُّرُورِ أَوِ الْحَزْنِ - فَيُشَكَّلُ بِخَلْوَةِ أَكْثَرِ مَا هُوَ غَنَاءُ عَرْفًا عَنْهُ. وَكَانَ هَذَا هُوَ الَّذِي دَعَا الشَّهِيدَ الثَّانِي إِلَى أَنْ زَادَ فِي الرَّوْضَةِ وَالْمَسَالِكِ - بَعْدَ تَعرِيفِ الْمَشْهُورِ - قَوْلَهُ: أَوْ مَا يُسَمِّي فِي الْعُرْفِ غَنَاءً، وَتَبَعِيهِ فِي مَجْمَعِ الْفَائِدَةِ وَغَيْرِهِ. وَلَعَلَّ هَذَا أَيْضًا دَعَا صَاحِبَ مَفْتَاحِ الْكَرَامَةِ إِلَى زَعْمِ أَنَّ «الْإِطْرَابَ» فِي تَعرِيفِ الْغَنَاءِ غَيْرَ «الْطَّرَبِ» - الْمَفْسُرُ فِي

الصالح بخفة لشدة سرور أو حزن، وإن توهّمه أحبّ مجتمع البحرين وغيره من أصحابنا. واستشهد على ذلك بما في الصلاح من أن التطريب في الصوت مدد وتحسينه. وما عن المصباح من أن طرب في صوته مدد ورجعه. وفي القاموس: الغناء - ككساء - من الصوت ما طرب به، وأن التطريب: الإطراب، كالتطرب واللغنّي. قال رحمة الله: فتحصل من ذلك أن المراد بالتطريب والإطراب غير الطرب بمعنى الخفة لشدة حزن أو سرور - كما توهّمه صاحب مجتمع البحرين وغيره من أصحابنا - فكانه قال في القاموس: الغناء من الصوت ما مدّ وحسن ورجع، فانطبق على المشهور، إذ الترجيع تقارب ضروب حركات الصوت والنفس، فكان لازماً للإطراب والتطريب انتهى كلامه رحمة الله. وفيه: أنّ الطرب إذا كان معناه - على ما تقدّم من الجوهرى والزمخترى - هو ما يحصل للإنسان من الخفة، لاجرم يكون المراد بالإطراب والتطريب إيجاد هذه الحالة، وإلا لزم الاشتراك اللغظي، مع أنهم لم يذكروا للطرب معنى آخر ليشتق منه لفظ «التطريب» و«الإطراب». مضافاً إلى أنّ ما ذكر في معنى التطريب من الصلاح والمصباح إنما هو للفعل القائم بذاته الصوت، لا الإطراب القائم بالصوت، وهو المأخذ في تعريف الغناء عند المشهور، دون فعل الشخص، فيمكن أن يكون معنى «تطريب الشخص في صوته»: إيجاد سبب الطرب - بمعنى الخفة - بمدّ الصوت وتحسينه وترجيشه، كما أنّ تفريح الشخص: إيجاد سبب الفرح بفعل ما يوجبه، فلا ينافي ذلك ما ذكر في معنى الطرب. وكذا ما في القاموس من قوله: «ما طرب به»؛ يعني ما أوجد به الطرب، مع أنه لا مجال لتوهّم كون التطريب - بسماحته - بمعنى التحسين

والترجيع؛ إذ لم يتوهّم أحد كون الطرب بمعنى الحسن والرجوع، أو كون التطريب هو نفس المدّ، فليست هذه الأمور إلّا أسباباً للطرب يراد إيجاده من فعل هذه الأسباب. هذا كلّه، مضافاً إلى عدم إمكان إرادة ما ذكر من المدّ والتحسين والترجيع من «المطرب» في قول الأكثر: «إنّ الغناء مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب» كما لا يخفى. مع أنّ مجرّد المدّ والترجيع والتحسين لا يوجب الحرمة قطعاً، لما مرّ وسيجيئ. فتبين من جميع ما ذكرنا أنّ المتعين حمل المطرب في تعريف الأكثر للغناء على الطرب بمعنى الخفة، وتوجيه كلامهم: بإرادة ما يقتضي الطرب، ويعرض له بحسب وضع نوع ذلك الترجيع، وإن لم يطرب شخصه لمانع، من غلظة الصوت ومجّ الاستماع له. ولقد أجاد في الصحاح حيث فسر الغناء بالسماع، وهو المعروف عند أهل العرف، وقد تقدّم في رواية محمد بن أبي عباد - المستهتر بالسماع -. وكيف كان، فالمحصل من الأدلة المتقدّمة حرمة الصوت المرجّع فيه على سبيل اللهو، فإنّ اللهو كما يكون بالآلة من غير صوت - كضرب الأوّلار ونحوه - وبالصوت في الآلة - كالمزمار والقصب ونحوهما - فقد يكون بالصوت المجرّد. فكلّ صوت يكون لهواً بكيفيّته ومعدوداً من الحان أهل الفسوق والمعاصي فهو حرام، وإن فرض أنه ليس بغناً. وكلّ ما لا يعدّ لهواً فليس بحرام، وإن فرض صدق الغناء عليه، فرضاً غير متحقّق؛ لعدم الدليل على حرمة الغناء إلّا من حيث كونه باطلأً ولهواً ولغوأ وزوراً<sup>1</sup>.

اطراب چنان‌چه به صورت فعلى معتبر باشد، بهویزه با لحاظ هر

1- المكاسب المحرام، ج ١، ص ٢٩٣ - ٢٩٦.

فرد، به معنای خفتی است که بر نفس عارض می‌شود و او را خوش می‌آید؛ حال، یا به خاطر شدت سروری است که ایجاد شده و یا به سبب شدت حزن است.

صوت، مد صوت و ترجیع آن حرام نیست؛ اما شیخ حکم طربانگیز بودن صدا را سبب داخل شدن آن در دایره‌ی لهو می‌داند و گویی شیخ خوشامد نفس از امور لهوی را حرام می‌شمرد.

این در حالی است که دلیلی شرعی بر حرمت کامیابی و شادی وجود ندارد و شریعت تنها برای آن مرزهایی را قرار داده است. حالت خفت و سبکی و نشاط از آن جهت که خفت و نشاط است حرام نیست و ملاک و معیاری برای حرمت ندارد و طبیعی و هماهنگ با فطرت آدمی است. جناب شیخ با ذکر گفته‌های لغتشناسان و فرهنگ‌نویسان که تعاریف و شناسه‌های مختلفی از غناگزارش کرده‌اند می‌نویسد:

هیچ یک از اجزای تألفی این تعریف‌ها حرام نیست و صوت، مد صوت و نیکو بودن صدا و مانند آن جایز است.

شیخ در این بحث، دقیق نظر خویش و تفاوت فقه خود با فقه دیگران را نمایانده و برتری خویش در فقه را به اثبات رسانده است.

البته، مراجعه به «لغتنامه»‌های عامیانه در مباحث تخصصی، امری خطاست و فقیه ناچار از کاوش و بحث از اصل و ریشه و ماده‌ی لغات است.

جناب شیخ، سپس به معناشناسی «طرب» رو می‌آورد و معنای آن را از کتاب «صحاح اللغه»ی جوهري جويا می‌شود. لغتشناسی که جز بر

گزارش‌گری از موارد کاربرد و استعمال لغات به چیز دیگری اهتمام نداشته است. ما پیش از این گفتیم که برای دریافت معنای طرب، باید نفس انسانی مورد آزمایش قرار گیرد.

تعریفی که فقیهان به تبع لغویان از طرب آورده‌اند جامع نیست و مواردی مانند سبکی حاصل از سرعت زیاد در شبیه تن، سبکی حاصل از انزال منی و نیز سبکی و نشاط حاصل از مکائنهفات را شامل نمی‌شود. شیخ در نهایت و پس از فراز و فرودهای بسیار، در بحث می‌گوید:

«وبالجمله فمجرّد مد الصوت لا مع الترجيع المطرّب أو ولو مع الترجيع لا يوجب كونه لهواً، ومن اكتفى بذكر الترجيع كالقواعد، أراد به المقتضى للإطراب»<sup>۱</sup>؛

وی در این عبارت طرب‌انگیزی را سبب پیدایش لهو می‌داند و صرف «مد الصوت مع الترجيع» را از دایره‌ی لهو خارج می‌داند و تأکید می‌کند فقیهانی که در تعریف غنا به ترجیع صوت اکتفا کرده‌اند، ترجیعی را در نظر داشته‌اند که طرب‌آور باشد.

طرب‌آوری که غنا را در لهو داخل می‌سازد به صورت نوعی معیار است و طرب شخصی مراد نیست و چنان‌چه طرب فعلی ملاکی باشد حرام دانستن غنا دارای اشکال است و شاید همین اشکال است که سبب شده صاحب مفتاح الكرامه میان تعریف فقهی و تعریف لغوی طرب، تفاوت قابل شود:

«ولعلّ هذا ايضاً دعا صاحب مفتاح الكرامة إلى زعم أنَّ الإطراب

۱. همان، ص ۲۹۲.

فی تعريف الغناء غير الطرب المفسّر في الصحاح بخفة لشدة سرور  
أو حزن».<sup>۱</sup>

وی پس از نقل دیدگاه‌های عالمان، بحث را چنین جمع می‌کند:

«فتبيين من جميع ما ذكرنا أنّ المتعين حمل المطرب في تعريف  
الأكثر للغناء على الطرب بمعنى الخفة، وتوجيه كلامهم بارادة ما  
يقتضي الطرب، ويعرض له بحسب وضع نوع ذلك الترجيع»<sup>۲</sup>؛

در تعریف بسیاری از فقیهان «مطرب» بر طرب به معنای خفت  
حمل شده است. در توجیه کلام چنین فقیهانی باید گفت آنان مسبب  
ولازم(مطرب) را ذکر و از آن اراده‌ی سبب و ملزموم(ترجیع)  
نموده‌اند؛ یعنی از مطرب چیزی را در نظر داشته‌اند که طرب را پدیدارد  
می‌آورد و آن ترجیع به گونه‌ی نوعی است؛ هرچند برای شخص  
خاصی طرب حاصل نشود. (برای نمونه، درشتی صدای خواننده‌ای  
که با ترجیع می‌خواند، سبب می‌شود که شخص به طرب نیفت).

مرحوم شیخ از دلایل ارایه شده چنین نتیجه می‌گیرد:

«وكيف كان فالمحصل من الأدلة المتقدمة حرمة الصوت المرجع  
فيه على سبيل اللهو»؛

صوتی که دارای ترجیع است؛ یعنی غنا، چنان‌چه به گونه‌ی لهوی  
باشد حرام است.

از جناب شیخ باید پرسید آیا شما ملاک حرمت صوت ترجیع آور را  
لهوی بودن آن قرار می‌دهید یا غنایی بودن، و چنان‌چه ایشان لهو را حرام

۱. همان، ص ۲۹۳.

۲. همان.

بداند، هر کرده‌ی لهوی حرام است و غنا در حرمت آن دخالتی ندارد و موضوع بحث از غنا از آن جهت که غناست خارج می‌شود و بر لهو از آن جهت که لهو است، مستقر می‌گردد. البته بنا بر نظر ایشان نه هر غنایی لهو است و نیز نه هر لهوی حرام است. این امر با دقت بر فرازهای زیر به دست می‌آید.

### حرمت صوت لهوی

دقت بر مباحث یاد شده تفاوت شیخ با جناب فیض و مرحوم سبزواری را ظاهر می‌سازد. جناب شیخ بسیار ماهر است و فتوای خود را به راحتی به دست نمی‌دهد و عبارات ایشان در همین بحث، دارای فراز و فرود بسیاری است. جناب شیخ برای فتوای خود تعلیلی فنی می‌آورد و می‌فرماید:

«فالمحصل من الأدلة المتقدمة حرمة الصوت المرجع فيه على  
سبيل اللهو، فإن اللهو كما يكون بالآلة من غير صوت - كضرب  
الأوتار ونحوه - وبالصوت في الآلة - كالمزمار والقصب ونحوهما -  
فقد يكون بالصوت المجرد. فكل صوت يكون لهواً بكيفيته  
ومعدوداً من الحان أهل الفسوق والمعاصي فهو حرام، وإن فرض أنه  
ليس بغناة. وكل ما لا يعد لهواً فليس بحرام، وإن فرض صدق الغناء  
عليه، فرضاً غير محقق؛ لعدم الدليل على حرمة الغناء إلا من حيث  
كونه باطلأً ولهواً ولعواً وزوراً»<sup>۱</sup>.

لهو یا صوتی است؛ مانند دمیدن در نی و یا غیر صوتی است؛ مثل

<sup>۱</sup>- المکاسب المحرمہ، ج ۱، ص ۲۹۶

زدن تار. تار صدا دارد اما صوت ندارد و لهو صوتی دمیدن در آلت موسیقی است.

این بیان می‌رساند جناب شیخ چیزی از دانش موسیقی نمی‌دانسته است. البته، این بزرگان چنان مقدس و زاهد و پرکار در فرآگیری و آموزش و تحقیق در مسایل فقهی بودند که مجالی برای یادگرفتن غیر فقه نداشتند.

نی صوت لهوی ندارد و هواست که در آن دمیده می‌شود و در نی زدن، شخص دم خود را داخل نی می‌دمد و نه صدای خود را. گاه لهو صوت به تنها یی است و از ابزاری برای ارایه‌ی آن استفاده نمی‌شود؛ مانند این که انسان خود بخواند. هر یک از سه مورد گفته شده در صورتی که لهوی و از الحان اهل گناه باشد حرام است. شیخ بر اساس نظر خود باید چنین فتوا دهد که هر چیزی که لهو را ایجاد کند؛ اعم از صوت و هوا، حرام است. شیخ بر این عقیده است که صوت لهوی که از الحان اهل گناه است؛ اگرچه غنا نباشد، حرام است و همچنین هر صوتی که غنا باشد اما لهوی یا مناسب اهل گناه نباشد، حرام نیست.

در نظرگاه شیخ، با توجه به صوت بودن غنا و نیز لهو بودن آنچه که می‌تواند در کلام نیز ظهرور داشته باشد، گاه صوت و کلام، هر دو، غیر لهوی و گاه هر دو، لهوی و در برخی موارد نیز صوت غیر لهوی و کلام لهوی و گاه نیز برعکس است و صوت لهوی و کلام غیر لهوی است. البته شیخ اعظم به این تقسیم به صراحة اشاره نکرده است.

### حرمت غنای اهل فسوق

از نظر شیخ علیه السلام، غنا به صورت مطلق حرام نیست؛ هر چند فقیهان دیگر

آن را به صورت مطلق حرام دانسته باشند. البته، صرف لهو نیز حرمت‌آور نیست و تنها قدر متین آن حرام است که مخصوص اهل فسوق و گناه است، و گرنم بیشتر کارهای مردم لهو و لعب است: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُو﴾<sup>۱</sup>؛ زندگی دنیوی همه لهو و لعب است و کسی نیز آن را حرام ندانسته است. قدر متین از لهو نیز لهو اهل عصيان و گناه است. اصل اولی در لهو نیز اباحه است، به این معنا که اگر در لهوی شک شود که آیا حرام است یا خیر، اصل این است که حرام نیست. شیخ با عبارت: «ومعدوداً من ألحان أهل الفسق والمعاصي»، غنای حرام را به غنای اهل فسوق و معصیت و غنای خلفای جور اختصاص داد. البته شیخ چون دیده است صرف لهوی بودن کردهای نیز نمی‌تواند آن را حرام کند، چنین نظری را برگزیده است. وی نخست می‌گوید چیزی که لهو نباشد، حرام نیست؛ هرچند طرب‌انگیز و ترجیع‌آور باشد و هر چیزی که لهو شمرده نشود، حرام نیست؛ اگرچه صوت حسن، طرب‌انگیز و یا ترجیع‌آور باشد. وی با این بیان، از طرفی از غنا از آن جهت که غناست دور شده است و برای آن که چنین محدودی نیابد، غنا را به چنین غنایی که لهوی است، منحصر می‌سازد و از سوی دیگر، چون می‌بیند لهو نیز از آن جهت که لهو است حرام نیست، غنای لهوی را به غنای اهل فسوق و گناه ویژگی می‌دهد. این فقیه ممتاز، دلیلی بر حرمت غنا نمی‌یابد مگر آن که باطلی، لهوی، لغوی یا زوری با آن همراه شود.

## انواع غنای لهوی

«ثم إنّ «اللهو» يتحقّق بأمرین: أحدهما - قصد التلهي وإن لم يكن لهواً. والثاني - كونه لهواً في نفسه عند المستمعين وإن لم يقصد به التلهي. ثم إنّ المرجع في «اللهو» إلى العرف، والحاكم بتحقّقه هو الوجدان، حيث يجد الصوت المذكور مناسباً لبعض آلات اللهو وللرقص، ولحضور ما تستلذّه القوى الشهوية، من كون المغتني جارية أو أمراً ونحو ذلك، ومراتب الوجدان المذكور مختلفة في الوضوح والخفاء، فقد يحسّ بعض الترجيع من مبادي الغناء ولم يبلغه. وظهر مما ذكرنا أنه لا فرق بين استعمال هذه الكيفية في كلام حقّ أو باطل، فقراءة القرآن والدعاة والمراثي بصوت يرجح فيه على سبيل اللهو لا إشكال في حرمتها، ولا في تضاعف عقابها؛ لكونها معصية في مقام الطاعة، واستخفاهاً بالمقروء والمدعوه والمرثي. ومن أوضح تسوييات الشيطان: أنّ الرجل المستتر قد تدعوه نفسه - لأجل التفرّج والتزّه والتلذّذ - إلى ما يوجب نشاطه ورفع الكسالة عنه من الزمزمة الملهمية، فيجعل ذلك في بيت من الشعر المنظوم في الحكم والمراثي ونحوها، فيتغيّر به، أو يحضر عند من يفعل ذلك. وربّما يعدّ مجلساً لأجل إحضار أصحاب الألحان، ويستحبّه «مجلس المرثية» فيحصل له بذلك ما لا يحصل له من ضرب الأوّتار من النشاط والانبساط، وربّما يبكي في خلال ذلك لأجل الهموم المركوزة في قلبه، الغائبة عن خاطره، من فقد ما تستحضره القوى الشهوية، ويتخيل أنه بكى في المرثية وفاز بالمرتبة العالية، وقد أشرف على النزول إلى دركات الهاوية، فلا ملجأ إلا إلى الله من شرّ الشيطان والنفس الغاوية»<sup>١</sup>.

١- همان، ص ٢٩٧.

غنای لهوی به دو گونه شکل می‌پذیرد: یکی قصد لهو نمودن از چیزی که می‌شود لهو نیز نباشد و دیگری خواندن به گونه‌ای که نزد شنوندانگان لهو است. مرجع شناخت لهو عرف است و حاکم بر تحقق آن وجودان است و عرف با قضاوت وجودان افراد لهو را تعیین می‌کند.

در واقع تحلیل نظر شیخ چنین است که بعضی صدایها مناسب دستگاه است و بعضی دیگر با دستگاهی هماهنگ نیست و آنچه با دستگاه مطابقت دارد و وجودان آدمی تشخیص می‌دهد که لهوی است، لهو خوانده می‌شود.

این عبارت می‌رساند مرحوم شیخ موضوع غنا را نمی‌شناسد؛ زیرا نمی‌شود که صدایی بدون دستگاه باشد و ما پیش از این گفتیم که حتی مد «وَلَا الصَّالِينَ» نیز دستگاه موسیقی دارد و بهترین ترانه‌ها را می‌توان با دستگاه‌هایی که در سوره‌ی حمد وجود دارد خواند. هیچ صوت و صدایی بدون دستگاه نت نیست و حتی صدای گام برداشتن نیز خود نوعی موسیقی است. هر صوت و صدایی با صرف نظر از ماده‌ی آن دستگاه، نت و آهنگ دارد.

جناب شیخ مغز متفکر فقه شیعه است و با آنکه منطق و فلسفه‌ی چندانی نخوانده است، در فقه، چنان منطقی سخن می‌گوید که گویی ابن‌سینا در فلسفه است که صغرا و کبرا می‌چیند و تعجب همگان را بر می‌انگیزد. شیخ در بحث غنا می‌گوید من دلیلی بر حرمت غنا ندارم؛ مگر آنچه که لهو و مختص اهل فسق باشد و حاکم به تحقق لهو نیز وجودان است. وجودان نیز صوت لهوی را در بعضی از دستگاه‌ها یا در رقص می‌یابد.

البته، ما گفتیم که برای حلیت ذات غنا نیازی به ارایه‌ی دلیل نیست و اثبات حرمت ذات غناست که دلیل می‌طلبد.

گذشت که شیخ اعظم قانع نشد که لحن از آن جهت که لحن است حرام باشد و الحان اهل فسوق و معاصی را ضمیمه‌ی بحث نمود و آن را حرام دانست. انصاف باید داد که شیخ هیچ‌گاه بدون ملاک سخن را دنبال نمی‌کند. هم‌چنین ویژگی دیگر شیخ این است که کمتر به قواعد کلی تمسک می‌کند و موشکافانه همه‌ی جوانب بحث و اطراف آن را در نظر می‌گیرد و خود را از فرو غلطیدن در دام مغالطه‌ی تحولی نگری حفظ می‌نماید. وی در فتوای بسیار ریزبین است و ظرافت عقلی بسیار دارد و خود را از ساده‌انگاری دور می‌دارد. به طور مثال، اگر شخصی دیگری را به چاه اندازد، وی قاتل شناخته می‌شود و قتل وی نیز عمدی است؛ اما اگر کسی با اتمبیل خود انحراف به چپ داشته باشد و جلوی دیگری بپیچید و باعث کشته شدن وی شود، قتل وی را به عمد نمی‌دانند. در حالی که این مورد نیز نمونه‌ای از قتل عمد است.

### غناخوانی در امور قدسی

جناب شیخ در ادامه مطالبی را نقل می‌کند که نمایان می‌سازد غنا و موسیقی بحث فقهی صرف نیست و با سیاست و سلایق در ارتباط است. وی نقل می‌کند عده‌ای بر این عقیده هستند که کارهای لهو و باطل حرام است، اما اگر در مسیر موضوعات معنوی و الهی و در خدمت ترویج ولایت اولیای معصومین علیهم السلام و قرائت قرآن کریم و مجالس روضه‌خوانی

و مرثیه‌سرایی و سوگواری باشد، اشکال ندارد، اما شیخ می‌فرماید: نه تنها چنین کارهایی بدون گناه نیست؛ بلکه استفاده از آن در امور معنوی و قدسی، گناه مضاعف دارد و نام امام حسین علیه السلام توجیه‌کننده‌ی جواز غنا بر فرض حرمت آن نمی‌گردد.

اگر با صوت لهوی اهل فسق، قرآن کریم، ادعیه و مراثی نیز خوانده شود، تردیدی در حرمت آن نیست و شکی نیست که عقاب آن دوچندان می‌شود؛ زیرا به صورت ظاهری سبک شمردن چنین مقدساتی و در نتیجه خفیف کردن دین است.

شیخ آموزش دستگاه‌های موسیقی که برای روضه‌خوانی مناسب است برای مداحان و واعظان مثل شوشتاری، افساری، ماهور و بیات ترک را از فریب شیطان می‌داند. هم‌چنین از تسویلات شیطان است که کسی برای لذت بردن و رفع کسالت، زمزمه‌هایی ملیح یا شعرو و مرثیه‌ای به نام دین داشته باشد و چنین اموری از ساحت دین، به دور است.

گاهی برخی از افراد چون عزیزی را از دست داده یا بدکار گردیده و یا مشکل دیگری دارند ناراحت می‌شوند و به شنیدن کمترین صدای سوزناک و حزینی مانند خواندن در دستگاه شوشتاری، به یاد غم‌های خود اشک می‌ریزند و مویه می‌زنند؛ گرچه به ظاهر برای امام حسین علیه السلام است؛ هرچند در این میان، برای امام حسین علیه السلام نیز می‌گریند. کسی که جوانی از دست داده است، با شنیدن روضه‌ی حضرت علی اکبر علیه السلام، به بلندی ضجه می‌زند و هرچه می‌شنود را با جوان خویش تطبیق می‌دهد و مداحان نیز در مجلس سوگواری او به این مسئله دامن می‌زنند و شخص

می‌پندارد با چنین گریه‌هایی به مراتب عالی دست یافته و حال آنکه وی در حقیقت غم سنگین خود را با شنیدن غم سنگین تری تسکین داده و خود را با این کار تخلیه نموده است.

### نقد نظریه‌ی محقق سبزواری

«وربما يجري على هذا عروض الشبهة في الأزمنة المتأخرة في هذه المسألة، تارةً من حيث أصل الحكم، وأخرى من حيث الموضوع، وثالثة من اختصاص الحكم ببعض الموضوع. أمّا الأول: فلأنه حكى عن المحدث الكاشاني أنه خص الحرام منه بما اشتمل على محرم من خارج - مثل اللعب بالآلات الالهوي، ودخول الرجال، والكلام بالباطل - وإلا فهو في نفسه غير محروم. والمحكى من كلامه في الوفي أنه - بعد حكاية الأخبار التي يأتي بعضها - قال: الذي يظهر من مجموع الأخبار الواردة اختصاص حرمة الغناء وما يتعلّق به - من الأجر والتعليم والاستماع والبيع والشراء، كلّها بما كان على النحو المتعارف في زمن الخلفاء من دخول الرجال عليهن وتكلّمهم بالباطل ولعبهن بالملاهي من العيدان والقصب وغيرهما، دون ما سوى ذلك من أنواعه، كما يشعر به قوله عليه السلام: «ليست بالتي يدخل عليها الرجال» - إلى أن قال - وعلى هذا فلا بأس بالتنعّي بالأشعار المتضمنة لذكر الجنة والتّار والتّشویق إلى دار القرار، ووصف نعم الله الملك الجبار، وذكر العبادات، والترغيب في الخيرات، والرّهد في الفانيات، ونحو ذلك، كما أشير إليه في حديث الفقيه بقوله: فذكر تك الجنة، وذلك لأنّ هذا كلّه ذكر الله، وربما تشعر منه جلود الذين يخشون ربّهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى

ذكر الله. وبالجملة، فلا يخفى على أهل الحجى بعد سماع هذه الأخبار تمييز حق الغناء عن باطله، وأن أكثر ما يتغنى به الصوفية في محافلهم من قبيل الباطل انتهى.

أقول: لولا استشهاده بقوله: ليست بالي التي يدخل عليها الرجال أمكن بلا تكليف - تطبيق كلامه على ما ذكرناه من أن المحرّم هو الصوت اللهوي الذي يناسبه اللعب بالملاهي والتكلّم بالأباطيل ودخول الرجال على النساء، لحظ السمع والبصر من شهوة الزنا، دون مجرد الصوت الحسن الذي يذكر أمور الآخرة وينسي شهوات الدنيا. إلا أن استشهاده بالرواية: «ليست بالي التي يدخل عليها الرجال» ظاهر في التفصيل بين أفراد الغناء لا من حيث نفسه، فإن صوت المعنية التي تزف العرائس على سبيل اللهو لا محالة، ولذا لو قلنا بإباحته فيما يأتي كتّا قد خصّصناه بالدليل»!<sup>۱</sup>

عاده‌ای در این زمان، از سه جهت بر حکم حرمت غنا شبّهه وارد آورده‌اند: یکی مفاد دلایلی که بر حرمت اقامه شده است و آن را تمام ندانسته‌اند و دیگری در موضوع آن و سوم در ویژگی دادن حکم حرمت به بعضی از موارد غنا.

وی در مقام نخست نظریه‌ی مرحوم فیض و جناب محقق سبزواری را می‌آورد و ما این دو دیدگاه را در جای خود بررسیده‌ایم. اما آن‌چه در این عبارات تازگی دارد نقل نظریه‌ی مرحوم سبزواری از رساله‌ی تحلیلیه‌ی وی است که می‌رساند جناب شیخ اعظم به نسخه‌ای از این رساله دسترسی داشته است. جناب شیخ در نقل دیدگاه وی می‌نویسد:

۱. همان، ص ۳۰۰.

«ونسب القول المذكور إلى صاحب الكفاية - أيضاً - والموجود فيها - بعد ذكر الأخبار المتخالفة جوازاً ومنعاً في القرآن وغيره - أن الجمع بين هذه الأخبار يمكن بوجهين: أحدهما - تخصيص تلك الأخبار الواردة المانعة بما عدا القرآن، وحمل ما يدلّ على ذلك التغّي بالقرآن على قراءة تكون على سبيل اللهو، كما يصنّعه الفساق في غنائهم. ويؤيّد رواية عبد الله بن سنان المذكورة: «اقرأوا القرآن بألحان العرب، وإياكم ولحون أهل الفسق والكبائر»، و«سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء». وثانيهما - أن يقال - وحاصل ما قال -: حمل الأخبار المانعة على الفرد الشائع في ذلك الزمان، قال: والشائع في ذلك الزمان الغناء على سبيل اللهو من الجواري وغيرهن في مجالس الفجور والخمور والعمل بالمالهي والتكلّم بالباطل وإسماعهن الرجال، فحمل المفرد المعرف - يعني لفظ «الغناء» - على تلك الأفراد الشائعة في ذلك الزمان غير بعيد. ثم ذكر رواية علي بن جعفر الآتية، ورواية: «اقرأوا القرآن» المتقدمة، و قوله: «ليست بالتي يدخل عليها الرجال» مؤيداً لهذا الحمل. قال: إنّ فيه إشعاراً بأنّ منشأ المنع في الغناء هو بعض الأمور المحرّمة المقترنة به كالإلهاء وغيره - إلى أن قال -: إنّ في عدد من أخبار المنع عن الغناء إشعاراً بكونه لهواً باطلًا، وصدق ذلك في القرآن والدعوات والأذكار - المقررة بالأصوات الطيبة المذكورة المهيّجة للأشواق إلى العالم الأعلى - محلّ تأمل. على أنّ التعارض واقع بين أخبار الغناء وأخبار الكثيرة المتواترة الدالة على فضل قراءة القرآن والأدعية والأذكار مع عمومها لغةً، وكثرتها، وموافقتها للأصل، والنسبة بين الموضوعين عموم من وجه، فإذا لا ريب في

تحريم الغناء على سبيل اللهو والاقتران بالملاهي ونحوهما. ثم إن ثبت إجماع في غيره، وإلا بقي حكمه على الإباحة، وطريق الاحتياط واضح. انتهى<sup>۱</sup>.

عقیده‌ای که مرحوم فیض دارد به جناب محقق سبزواری نیز نسبت داده شده است. وی در وجه جمع میان اخبار جواز غنا در قرآن کریم و روایاتی که بر حرمت غنا دلالت دارد دو راه را پیشنهاد می‌دهد: یکی ویژگی دادن روایات تحريم به غیر قرآن کریم است و روایاتی که بر ذم غناخوانی در قرآن کریم دلالت دارد بر قرائتی حمل شود که به گونه‌ی لھوی است و اهل فسق در غنای خود چنین می‌کنند.

جناب سبزواری متعلق و مصدق حرمت غنا را صوت لھوی می‌داند و صوتی که لھو نداشته باشد را غنا نمی‌شمرد. راه دومی که مرحوم سبزواری پیشنهاد می‌دهد این است که گفته شود آن‌چه در این روایات آمده واژه‌ی «الغناء» است و لغت مفردی که دارای الف ولام تعریف باشد بر عموم دلالتی ندارد و عمومیت آن از آن جا استفاده می‌شود که قرینه‌ای بر اراده‌ی خاص از آن در دست نیست و چنان‌چه شارع برخی از مصادیق غنا را منظور می‌داشت، از آن‌جا که در مقام بیان و افاده است، باید آن را تعیین می‌نمود و چون برخی از افراد را منظور نداشته است، باید بر عموم استغراقی حمل شود، و در این بحث این گونه نیست؛ چرا که غنای رایج در آن زمان غنای لھوی کنیزان آوازه‌خوان بوده و غیر آنان در مجالس فسق و فجور و شراب و لھو و گفتن سخنان باطل و در شنود مردان و غیر این موارد

۱. همان.

بوده و حمل نمودن واژه مفرد بر مصاديق بسيار رايح در آن زمان بعيد است و باید آن را برابر مورد جواز آن حمل نمود و روایات جواز نيز آن را تأييد می‌کند و روایتی که سبب حرام شدن غنای زنان را وارد شدن مردان به مجلس آنان تعليل می‌آورد شاهد آن است و بر اساس اين تحليل، غنا از آن وجهت که غناست حرام نیست، بلکه برخی از امور باطل مانند گرويدن به لهو و مانند آن است که آن را حرام می‌سازد.

«أقول: لا يخفى أَنَّ الغناء - على ما استفينا من الأخبار، بل فتاوى الأصحاب وقول أهل اللغة - هو من الملاهي، نظير ضرب الأوّتار والنفخ في القصب والم Zimmerman، وقد تقدّم التصرّيف بذلك في روایة الأعمش - الواردة في الكبائر - فلا يحتاج في حرمتها إلى أن يقترب بالمحرمات الآخر، كما هو ظاهر بعض ما تقدّم من المحدثين المذكورين. نعم، لو فرض كون الغناء موضوعاً لمطلق الصوت الحسن - كما يظهر من بعض ما تقدّم في تفسير معنى التطريب - توجّه ما ذكرنا، بل لا أَظُنْ أَحداً يفتّي بإطلاق حرمة الصوت الحسن. والأخبار بمدح الصوت الحسن وأنه من أجمل الجمال، واستحباب القراءة والدعاء به، وأنه حلية القرآن، واتصاف الأنبياء والأئمة صلوات الله عليهم به في غاية الكثرة، وقد جمعها في الكفاية بعد ما ذكر: أَنَّ غير واحد من الأخبار يدلّ على جواز الغناء في القرآن، بل استحبابه، بناءً على دلالة الروايات على استحباب حسن الصوت والتحزّين والترجيع به، والظاهر أَنَّ شيئاً منها لا يوجد بدون الغناء على ما استفيده من كلام أهل اللغة وغيرهم على ما فضّلناه في بعض رسائلنا. انتهى.

وقد صرّح في شرح قوله عليه السلام: «اقرأوا القرآن بالحنان العرب» أنّ اللحن هو الغناء. وبالجملة، فنسبة الخلاف إليه في معنى الغناء أولى من نسبة التفصيل إليه»<sup>١</sup>.

- شیخ در نقد باور مرحوم سبزواری گوید:

غنا از امور لهوي شناخته مي گردد و لهوي بودن آن در حرمت آن بسنده است و لازم نیست با معاصری و گناهان همراه شود تا از این جهت حرام گردد. بله اگر بر مطلق صوت نیکو و حسن اطلاق غنا شود، این گفته موجه به نظر می رسد و ندیده ام که کسی مطلق صدای نیکو را حرام بداند. مرحوم سبزواری روایات جواز صدای نیکو را گردآوری نموده و در پایان می گوید آنچه در این روایات درباره صوت نیکو آمده بدون غنا شکل نمی پذیرد. وی لحن را به غنا تفسیر می کند. به صورت کلی وی برخلاف دیگر فقهیان فتوا می دهد و چنین نیست که نظرگاه وی تفصیلی باشد.

### نقد نظریه‌ی فیض کاشانی

«بل ظاهر أكثر كلمات المحدث الكاشاني أيضاً ذلك، لأنّه في مقام نفي التحرير عن الصوت الحسن المذكّر لأمور الآخرة المنسي لشهوات الدنيا. نعم، بعض كلماتهم ظاهرة في ما نسب إليهم من التفصيل في الصوت اللهوي الذي ليس هو عند التأمل تفصيلاً، بل قوله بإطلاق جواز الغناء، وأنّه لا حرمة فيه أصلاً، وإنما الحرام ما يقترن به من المحرّمات، فهو - على تقدير صدق نسبته إليهم - في غاية الضعف لا شاهد له، يقيّد الإطلاقات الكثيرة المدعى توادرها، إلاّ بعض الروايات التي ذكرها:

<sup>١</sup>. همان، ص ٣٠٢.

منها: ما عن الحميري - بسند لم يبعد في الكفاية إلحاقة بالصحاح - عن علي بن جعفر عن أخيه عليهما السلام قال: «سألته عن الغناء في الفطر والأضحى والفرح، قال: لا بأس ما لم يغضبه». والمراد به - ظاهراً - ما لم يضر الغناء سبباً للعصبية، ولا مقدمة للمعاصي المقارنة له. وفي كتاب علي بن جعفر، عن أخيه، قال: «سألته عن الغناء هل يصلح في الفطر والأضحى والفرح؟ قال: لا بأس ما لم يذكر به». والظاهر أنّ المراد بقوله: «لم يذكر به»؛ أي: لم يلعب معه بالم Zimmerman، أو ما لم يكن الغناء بالم Zimmerman ونحوه من آلات الأغاني. ورواية أبي بصير، قال: سألت أبي عبد الله عليهما السلام عن كسب المغنيات، فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام، والتي تدعى إلى الأعراس لا بأس بها، وهو قول الله عزوجل: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُشْتَرِي لَهُ الْحَدِيثُ لِيُضَلِّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>. وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليهما السلام قال: أجر المغنية التي تزف العرائس ليس به بأس، ليست بالتي يدخل عليها الرجال. فإنّ ظاهر الثانية وتصريح الأولى: أن حرمة الغناء منوط بما يقصد منه، فإن كان المقصود إقامة مجلس اللهو حرام، وإلا فلا. وقوله عليهما السلام في الرواية: «وهو قول الله» إشارة إلى ما ذكره من التفصيل، ويظهر منه أنّ كلا الغنائين من لهو الحديث، لكن يقصد بأحدهما إدخال الناس في المعاصي والإخراج عن سبيل الحق وطريق الطاعة، دون الآخر»<sup>۲</sup>.

- بیشترگزاره‌های محدث کاشانی در این مطلب ظهور دارد؛ چراکه وی در مقام نفی حرمت صوت نیکوست که یادآور امور اخروی و

۱. لقمان / ۶.

۲- همان، ص ۳۰۴

فراموش‌کننده‌ی شهوت و خواسته‌های دنیوی است. بله، برخی از گفته‌های این دو بزرگوار در تفصیل در حکم صوت لهوی که به آنان نسبت داده‌اند ظهور دارد، اما با دقت، این ظهور بدروی مرتفع می‌گردد. آنان به صورت مطلق به جواز هرگونه غنا - چنان‌چه حرامی با آن همراه نگردد - قایل شده‌اند. این نگره در صورتی که نسبت آن به این دو فقیه عزیز درست باشد، بسیار ضعیف است و شاهد و دلیلی برای آن نیست و روایات مطلق بر روایات مقید حاکم است و این روایات نمی‌تواند در برابر اطلاعات قرار گیرد؛ زیرا ظهوری که به آن اهمیت داده شود وجود ندارد. چنان‌چه در پس می‌آید:

«وأنت خبير بعدم مقاومة هذه الأخبار للإطلاقات<sup>۱</sup>؛ لعدم ظهور يعتدّ به في دلالتها، فإنّ الرواية الأولى لعلي بن جعفر ظاهرة في تحقّق المعصيّة بنفس الغناء، فيكون المراد بالغناء مطلق الصوت المشتمل على الترجيع، وهو قد يكون مطرباً ملهياً فيحرم، وقد لا ينتهي إلى ذلك الحدّ فلا يعصى به. ومنه يظهر توجيه الرواية الثانية لعلي بن جعفر، فإنّ معنى قوله: «لم يزمر به» لم يرجع فيه ترجيع المزمار، أو لم يقصد منه قصد المزمار، أو أنّ المراد من «الزمّر» التغّيّ على سبيل اللهو. وأما رواية أبي بصير - مع ضعفها سندًا بعلی بن أبي حمزة البطائني - فلا تدلّ إلا على كون غناء المعنّية التي يدخل عليها الرجال داخلاً في لهو الحديث في الآية، وعدم دخول غناء التي تدعى إلى الأعراس فيه، وهذا لا يدلّ على دخول ما لم يكن منهما في القسم المباح، مع كونه من لهو الحديث قطعاً. فإذا

فرضنا أنّ المغنى يعني بأشعار باطلة، فدخول هذا في الآية أقرب من خروجه. وبالجملة، فالذكور في الرواية تقسيم غناء المغنية باعتبار ما هو الغالب من أنها تطلب للتعني، إما في المجالس المختصة بالنساء - كما في الأعراس -، وإما للتعني في مجالس الرجال. نعم، الإنصاف أنه لا يخلو من إشعار بكون المحرّم هو الذي يدخل فيه الرجال على المغنيات، لكن المنصف لا يرفع اليد عن الإطلاقات لأجل هذا الإشعار؛ خصوصاً مع معارضته بما هو كالصریح في حرمة غناء المغنية ولو لخصوص مولاهما، كما تقدّم من قوله عليه السلام: «قد يكون للرجل الجارية تلهيه، وما ثمنها إلا ثمن الكلب» فتأمل. وبالجملة، ضعف هذا القول - بعد ملاحظة النصوص - أظهر من أن يحتاج إلى الإظهار. وما أبعد بين هذا وبين ما سيجيء من فخر الدين من عدم تجويز الغناء بالأعراس؛ لأنّ الروايتين وإن كانتا نصين في الجواز، إلا أنّهما لا تقاومان الأخبار المانعة، لتواثرها. وأما ما ذكره في الكفاية من تعارض أخبار المنع للأخبار الواردة في فضل قراءة القرآن فيظهر فساده عند التكّلم في التفصيل.

### نقد نظريهى مقدس اردبيلى

وأما الثاني - وهو الاشتباه في الموضوع - فهو ما ظهر من بعض من لا خبرة له من طلبة زماننا - تقليداً لمن سبقه من أعياننا - من منع صدق الغناء في المراثي، وهو عجيب! فإنه إن أراد أنّ الغناء مما يكون لمواد الألفاظ دخل فيه، فهو تكذيب للعرف واللغة. أما اللغة فقد عرفت، وأما العرف فلاّنه لا ريب أنّ من سمع من بعيد صوتاً مشتملاً على الإطراب المقتضي للرقص أو ضرب آلات اللهو لا

يتأمل في إطلاق الغناء عليه إلى أن يعلم مواد الألفاظ. وإن أراد أن الكيفية التي يقرء بها للمرثية لا يصدق عليها تعريف الغناء، فهو تكذيب للحسن»!.

مرحوم مقدس اربيلي - كه شیخ از او به عنوان بعض طلبه نام می برد - عقیده مند است: مرثیه خوانی غنایی اشکال ندارد، بلکه نیکو نیز هست؛ چون حزن بیشتری می آورد، اما شیخ در نقد سخن وی گوید: مرثیه خوانی غنایی یا نوحه‌گری نه تنها جایز نیست؛ بلکه قبح بیشتری نیز دارد و نام امام حسین علیهم السلام هیچ حرامی را حلال نمی کند.

وی این نظریه را در مقام دوم که به بیان اشتباهاتی می پردازد که در شناخت موضوع غنا برای فقیهان پیش آمده است می آورد.  
ایشان نامی از مرحوم مقدس نمی آورد، در حالی که ذکر نام بزرگان دانش در بحث و نقد علمی اشکال ندارد و سبب غیبت نمی شود. حال این که چرا جناب شیخ از وی این گونه یاد می کند بحثی است که در «تاریخ فقه» باید آن را پی گرفت.

مرحوم مقدس گفته است که غنا در مجالس سوگواری امام حسین علیهم السلام شکل نمی پذیرد و چنین سخنی جای عجب دارد؛ زیرا چنان‌چه مراد ایشان این است که غنا از مواد الفاظ است و وارد شدن نام امام حسین علیهم السلام به آن، غنا را از غنا بودن خارج می کند، این عقیده با عرف و لغت ناسازگار است؛ چراکه موضوع غنا صوت و

صاداست و به ماده‌ی واژگان ارتباط کلی ندارد. در صورتی که اگر خواننده‌ای به‌گونه‌ای بخواند که شنونده را به طرب آورد؛ طربی که رقص و نواختن آلات لهو آن را لازم دارد، غنایی بودن آن بدون درنگ و به قطع به ذهن می‌آید و ماده‌ی کلمه‌ی گفته شده در آن دخالت چندانی ندارد و عرف و لغت با گفته‌ی ایشان مخالف است.

البته، جناب شیخ پیش از این عرف و لغت را مرجع تشخیص غنای حرام ندانست و وجودان را چیره‌ی بر آن قرار داد و در اینجا قضاوت عرف و لغت را حاکم می‌گرداند. وی کلام اهل لغت که کشیدن صوت دارای ترجیع و طرب‌انگیز را غنا می‌دانست، حجت شرعی قرار نداد. هم‌چنین وی ماده‌ی کلمات را در حکم مؤثر دانست و به آیات «لهو الحدیث»، «قول زور» و مانند آن تمسک نمود و مفاد این آیات از کلام و نه صوت و صدا سخن می‌گوید. وی در نقد جناب مقدس دلایلی را می‌آورد که پیش از این، آن را نپذیرفته بود.

شیخ در ادامه می‌گوید:

اگر این طلبه گمان می‌برد عنوان غنا بر مراثی امام حسین علیه السلام صدق نمی‌کند، امری محسوس را دروغ می‌پنداشد؛ زیرا اگر کسی از چنین سوگواری‌هایی به نشاط آید و او را خوشایند باشد، کرده‌ی وی حرام است؛ هرچند سوز و حزن وی برای امام حسین علیه السلام باشد و نام آن حضرت حرامی را حلال نمی‌گرداند!

شیخ خود پیش از این گفت صرف خوشامدن دلیل بر حرمت نیست و غنای لهوی اهل فسق حرام است و خوشامدن از چیزی نشانه‌ی لهوی بودن آن نیست.

جناب شیخ نیز در این عبارات برای نقد مقدس از گزاره‌هایی بهره می‌برد که مرحوم مقدس به هیچ یک از آن پاییند نیست و در واقع، اشکالات شیخ، مبنایی است، نه بنایی؛ مبنایی که با مبانی شیخ اعظم نیز سازگاری ندارد.

مستثنیات غنا

تزاحم جهة الوجوب أو الحرمة، فالحكم لهم مع اجتماع جهتيهما مع إحدى الجهات الثلاث.

ويشهد بما ذكرنا - من عدم تأديي المستحبات في ضمن المحرّمات - قوله ﷺ: «اقرءوا القرآن بالحان العرب، وإياكم ولحون أهل الفسق والكبار، وسيجيء بعدي أقوام يرجّعون ترجيع الغناء والنوح والرهبانية، لا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة، وقلوب من يعجبه شأنهم». قال في الصحاح: اللحن واحد الألحان واللحون، ومنه الحديث: «اقرءوا القرآن بلحون العرب»، وقد لحن في قراءته: إذا طرب بها وغرد، وهو لحن الناس إذا كان أحسنهم قراءةً أو غناءً، انتهى. وصاحب الحدائق جعل اللحن في هذا الخبر بمعنى اللغة؛ أي بلغة العرب، وكأنه أراد باللغة «اللهجة»، وتخيل أن إبقاءه على معناه يوجب ظهور الخبر في جواز الغناء في القرآن. وفيه: ما تقدم من أن مطلق اللحن إذا لم يكن على سبيل اللهو ليس غناءً، وقوله: ﷺ: «وإياكم ولحون أهل الفسق»، نهي عن الغناء في القرآن. ثم إن في قوله: «لا يجوز تراقيهم»، إشارة إلى أن مقصودهم ليس تدبر معاني القرآن، بل هو مجرد الصوت المطرب. وظهر مما ذكرنا أنه لا تنافي بين حرمة الغناء في القرآن وما ورد من قوله صلوات الله عليه: «ورجع بالقرآن صوتك، فإن الله يحب الصوت الحسن»، فإن المراد بالترجيع ترديد الصوت في الحلق، ومن المعلوم أن مجرد ذلك لا يكون غناءً إذا لم يكن على سبيل اللهو، فالمقصود من الأمر بالترجيع أن لا يقرء القراءة عبائر الكتب عند المقابلة، لكن مجرد الترجيع لا يكون غناءً، ولذا جعله نوعاً منه في قوله ﷺ: «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء». وفي محكي شمس العلوم: أن الترجيع ترديد

الصوت مثل ترجيع أهل الألحان والقراءة والغناء، انتهى. وبالجملة، فلا تنافي بين الخبرين، ولا بينهما وبين ما دلّ على حرمة الغناء حتى في القرآن، كما تقدّم ذumo من صاحب الكفاية تبعاً - في بعض ما ذكره من عدم اللهو في قراءة القرآن وغيره - لما ذكره المحقق الأردبيلي رحمة الله، حيث أنه - بعدما وجه استثناء المراثي وغيرها من الغناء، بأنه ما ثبت الإجماع إلا في غيرها، والأخبار ليست بصريحة صريحة في التحرير مطلقاً - أيد استثناء المراثي بأنّ البكاء والتراجع مطلوب مرغوب، وفيه ثواب عظيم، والغناء معين على ذلك، وأنّه متعارف دائماً في بلاد المسلمين من زمن المشائخ إلى زماننا هذا من غير نكير. ثمّ أيد به جواز النياحة وجواز أخذ الأجر عليها، والظاهر أنها لا تكون إلا معه، وبأنّ تحرير الغناء للطرب على الظاهر، وليس في المراثي طرب، بل ليس إلا الحزن. انتهى. وأنت خبير بأنّ شيئاً مما ذكره لا ينفع في جواز الغناء على الوجه الذي ذكرناه. أمّا كون الغناء معيناً على البكاء والتراجع، فهو ممنوع، بناءً على ما عرفت من كون الغناء هو «الصوت اللهوي»، بل وعلى ظاهر تعريف المشهور من «الترجيع المطروب»؛ لأنّ الطرب الحاصل منه إن كان سروراً فهو مناف للتراجع، لا معين، وإن كان حزناً فهو على ما هو المركوز في النفس الحيوانية من فقد المشتاهيات النفسانية، لا على ما أصاب سادات الزمان، مع أنه على تقدير الإعانة لا ينفع في جواز الشيء كونه مقدمةً لمستحب أو مباح، بل لابد من ملاحظة عموم دليل الحرمة له، فإن كان فهو، وإلا فيحكم ببابنته؛ للأصل. وعلى أيّ حال، فلا يجوز التمسّك في الإباحة بكونه مقدمة لغير حرام، لما عرفت. ثمّ إنّه يظهر من هذا

وممّا ذكر أخيراً - من أنّ المراثي ليس فيها طرب - أنّ نظره إلى المراثي المتعارفة لأهل الديانة التي لا يقصدونها إلا للتفرج، وكأنّه لم يحدث في عصره المراثي التي يكتفي بها أهل اللهو والمترفون من الرجال والنساء عن حضور مجالس اللهو وضرب العود والأوتار والتغني بالقصب والمزمار، كما هو الشائع في زماننا الذي قد أخبر النبي ﷺ بنظيره في قوله: «يَتَّخِذُونَ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا»، كما أنّ زيارة سيدنا ومولانا أبي عبد الله ظاهر صار سفرها من أسفار اللهو والنزهة لكثير من المترفين، وقد أخبر النبي ﷺ بنظيره في سفر الحجّ، وأنّه «يَحْجُّ أَغْنِيَاءَ أَمْتَى لِلنَّزْهَةِ، وَالْأَوْسَاطِ لِلتَّجَارَةِ، وَالْفَقَرَاءِ لِلسَّمْعَةِ»، وكان كلامه صحيح - كالكتاب العزيز - وارد في مورد وجار في نظيره. والذي أظنّ أنّ ما ذكرنا في معنى الغناء المحرّم من أنه «الصوت اللهوي» أنّ هؤلاء وغيرهم غير مخالفين فيه، وأمّا ما لم يكن على جهة اللهو المناسب لسائر آلاته، فلا دليل على تحريرمه لو فرض شمول «الغناء» له؛ لأنّ مطلقات الغناء منزلة على ما دلّ على إناطة الحكم فيه باللهو والباطل من الأخبار المتقدّمة؛ خصوصاً مع انصرافها في أنفسها - كأخبار المغنية - إلى هذا الفرد.

بقي الكلام فيما استثناء المشهور من الغناء، وهو أمران: أحدهما - الحداء - بالضم - كدعاء: صوت يرجع فيه للسير بالليل. وفي الكفاية: أنّ المشهور استثناؤه، وقد صرّح بذلك في شهادات الشرائع والقواعد، وفي الدروس. وعلى تقدير كونه من الأصوات اللهوية - كما يشهد به استثناؤهم إياه عن الغناء بعدأخذهم الإطراب في تعريفه - فلم أجد ما يصلح لاستثنائه مع توادر الأخبار بالتحرير، عدا رواية نبوية - ذكرها في المسالك - من تقرير النبي ﷺ لعبد الله

## حداخدانی

شیخ انصاری در این عبارات از غنای حرام فاصله می‌گیرد و از غنای حلال سخن به میان می‌آورد. وی غنا را از باب لهو اهل فسق حرام دانست، از این رو «مستثنیات غنا» را طرح می‌نماید. ایشان حداخدانی را غنای لهوی می‌داند و روایتی که حداخدانی را جایز می‌شمرد از نظر

بن رواحة حيث حدا للإبل، وكان حسن الصوت. وفي دلالته  
وسنده ما لا يخفى.

## غناخوانی زنان در عروضی‌ها

الثاني - غناء المغنية في الأعراس إذا لم يكتتف بها محرّم آخر - من التكلّم بالأباطيل، واللعب بالآلات الملاهي المحرّمة، ودخول الرجال على النساء - والمشهور استثناؤه؛ للخبرين المتقدّمين عن أبي بصير في أجر المغنية التي تزف العرائس ونحوهما ثالث عنه أيضاً، وإباحة الأجر لازمة لإباحة الفعل. ودعوى: أنَّ الأجر لمجرد الزفاف لا للغناء عنده، مخالفة للظاهر. لكن في سند الروايات أبو بصير، وهو غير صحيح، والشهرة على وجه توجُّب الانجبار غير ثابتة؛ لأنَّ المحكى عن المفيد رحمة الله، والقاضي، وظاهر الحلبي، وصريح الحلبي والتذكرة والإيضاح، بل كلٌّ من لم يذكر الاستثناء بعد التعميم: المنع. لكنَّ الإنصاف أنَّ سند الروايات وإن انتهت إلى «أبي بصير» إلا أنه لا يخلو من وثوق، فالعمل بها - تبعاً للأكثر - غير بعيد، وإن كان الأحوط - كما في الدروس - الترك. والله العالم<sup>۱</sup>.

ایشان به ضعف در دلالت گرفتار است و نمی‌تواند با روایات متواتر

حرمت غناخوانی مقابله کند. ایشان می‌نویسد:

صاحب کفایة الاحکام الله جناب سبزواری و محقق حلی صاحب  
شرائع الاسلام، علامه در قواعد الاحکام و شهید ثانی در «الدروس»  
حُداجوانی را جایز می‌دانند؛ اما چون غنا صوت لهوی است و  
طربانگیز نیز هست، دلیلی برای استثنای شدن حُداجوانی از غنا  
وجود ندارد.

دومین امر مورد استثنای، غنای زنان آوازه‌خوان در عروسی است.

البته، در صورتی که به هیچ معصیت و گناهی آلوده نباشد و از آلات  
لهو در آن استفاده نگردد، کلام باطلی بر زبان رانده نشود، مردان  
زنان وارد نشوند و ...

دلیل این استثنای دو روایت از ابو بصیر است و وی هرچند در رجال از  
مشترکات است اما وثوق آنان ثابت شده است و بیشتر عالمان نیز بر  
این روایت تکیه نموده‌اند (در واقع شیخ این استثنای را می‌پذیرد اما  
احتیاط را در ترک و پرهیز از آن می‌داند).

این ادعایه مزد زنان خواننده برای مشایعت آنان از عروس بوده، نه  
برای غناخوانی آنان، با ظاهر روایات هم خوانی ندارد.

البته از شیخ جای تعجب دارد که چگونه امری را که به نظر وی حرام  
است، یعنی هم لهوی و هم طربانگیز است استثنای می‌نماید و انجام آن  
در عروسی را بدون اشکال می‌شمرد. برای مرحوم شیخ این امر مهم  
است که غنای لهوی حرام است؛ خواه در عروسی باشد یا در غیر  
عروسی و تفاوتی میان این دو نیست، از این رو بر رعایت طریق احتیاط  
خاطرنشان می‌شود و بدین‌گونه از بحث غنا خارج می‌شود.

در زمان شیخ انصاری، جامعه هنوز مدنی نشده بود و می‌شد از حکم‌های احتیاطی استفاده نمود، اما با پیچیده شدن جامعه و اقتدار شریعت در صدر حکومت، سخن‌گفتن از «اقوی این است» و «احتیاط آن است» مدیریت کارگزاران و اداره‌ی جامعه را دچار اختلال می‌سازد. البته، احتیاط در فتوا، بیشتر به سبب در دست نداشتن موضوعات یا تعجیل در اتخاذ حکم یا ضعف نفس می‌باشد.

البته باید انصاف داد جناب شیخ با آن که روح تعبد داشته است، این روحیه موجب نگردید ایشان هرچه را که دیگران فتوا داده‌اند، به تقلید، روی چشم بگذارد و آن را از سر تقلید - و نه تحقیق - بپذیرد. بلکه ایشان، آیات، روایات، فتاوا و دلایل ادعایی را با ذهن منطقی خود بررسی می‌نموده است، از این رو، موقعیت ممتازی را در میان فقیهان دارا گردیده است؛ به گونه‌ای که هنوز بعد از گذشت بیش از دویست سال از درگذشت ایشان، کتاب‌های این عالم بزرگ و بزرگوار، متن درسی و مصدر تحقیق برای حوزه‌های علمیه است. لازم به ذکر است جناب شیخ علیه السلام در جامعه‌ی بسته‌ی زمان خود چنین شکوفا شده است و ایشان چنان‌چه در جامعه‌ی فعلی ما می‌بود، فقه را بسیار دقیق‌تر از آن‌چه بیان نموده‌اند، پی می‌گرفتند.

شایسته است پیش از بیرون رفتن از این بحث، از محقق انصاری بپرسیم اگر جوان نازنینی که نماز شب وی ترک نمی‌شود، به غنا بخواند و آموزه‌های دینی را در شعر خود بیاورد و حق و ولایت را در خاطره‌ها زنده کند، آیا صدای وی که به هیچ وجه لهوی شمرده نمی‌شود، حرام است؟

آیا شما که از اهل فسق سخن می‌گویید صوت و صدا را موضوع حکم قرار می‌دهید یا افراد آدمی را؟ هم‌چنین اگر فرد فاسقی که در کنار انجام گناهان بسیار به غنا می‌خواند، در مرگ پدر خود به دور از هر لهو و فسقی روشه بخواند، آیا خواندن وی حرام است؟ البته این پرسش دور از واقعیت‌های بیرونی نیست و چنین افرادی شمار کمی ندارند. برخی از خوانندگان فاسق در مجالس ترحیم، چنان حزین می‌خوانند که هزار روشه خوان به گرد آنان نمی‌رسد و آنان قسی‌ترین افراد و حتی سنگ را می‌گریانند. البته، چنین خوانندگانی در گذشته بیش‌تر بودند و خوانندگان امروزی، کم‌تر می‌توانند چنین هنری داشته باشند. آیا ملاک حرمت در فتاوی شیخ، انسان‌ها هستند یا لهو بودن آن یا از آن جهت که فسق است و غنا برای گروه فاسقان شناخته می‌شود یا اصل غنا از آن جهت که غناست؛ در حالی که موضوع این مسأله، لیسیده‌ی غناست؟

### بررسی لهو

باید بررسید که آیا لهو از آن جهت که لهو است، در شریعت حرام شده است یا نه؟ در این صورت، دلایل حرمت لهو، صوت لھوی و غنای لھوی را نیز شامل می‌شود و آن را حرام می‌گردد.

به نظر ما، ذات غنا و موسیقی به اصل اولی آن جایز است و این حکم استثنایی ندارد، بلکه غنا به تبع عوارض آن، دو قسم حلال و حرام می‌گردد. البته، باید رعایت تناسب‌ها را در استفاده از غنا و موسیقی نمود و چنین نیست که هر حلالی را بشود در هر جایی مورد استفاده قرار داد و

در امور حلال نیز حفظ خصوصیات، شرایط و تناسب‌ها لازم است و به تعبیر دیگر، باید موضوع‌شناسی دقیق داشت و حکم هر موضوعی را برای آن تا دامنه‌ی قیامت، ثابت دانست و چنین نیست که احکام شرعی بر دو قسم ثابت و متغیر باشد.

ما به مناسبت طرح دیدگاه جناب شیخ انصاری که ملاک حرمت غنا را غنایی بودن آن ندانست، بلکه لهوی بودن آن را معیار حرمت گرفت ناچار از طرح این بحث هستیم، اما آن را در جلد هفتم این مجموعه می‌آوریم؛ زیرا جناب شیخ، رقص را از باب لهو بودن حرام می‌داند. ما در آن جا مرزهای حلیت و حرمت لهو را به تحقیق می‌گذاردیم و ثابت می‌نماییم که لهو و لعب تنها در مورد قدر متقین آن اشکال دارد و همان‌طور که در تعریف قرآنی، روایی، فلسفی و عرفی آن آورده‌یم لهو از آن جهت که لهو است، در هیچ یک از مصطلحات آن دلیلی بر حرمت ندارد و تنها در صورتی که مانع از ذکر الهی باشد و فراوان شود، حرام است و در آن جا خاطرنشان شدیم که گاه بر نیزه کردن قرآن کریم و خود را در چتر حمایتی آن قرار دادن، مصدق بازداشت از ذکر الهی می‌گردد، از این رو محترم شمردن آن، همانند آن‌چه در جنگ صفین واقع شد، حرام است و به تیر بستن لشکریان معاویه با قرآن‌هایی که در دست داشتند، واجب بوده است. مقدسات و شعایر مذهبی نباید پناهگاه جبهه‌ی باطل باشد و جبهه‌ی باطل برای آن اشک بریزد تا جبهه‌ی حق و اهل ولایت را در پرتو مقدسات و با تهییج احساسات توده‌ها، به ضعف و انزوا بگرایاند یا حادثه‌ای هم‌چون کربلا بیافرینند؛ در حالی که پیامبر اکرم ﷺ دستور

تخریب مسجد را دادند؛ یعنی مسجد ضرار، که پایگاه جبهه‌ی باطل شده بود. ما دیدگاه شیخ انصاری در رابطه بالهو را در جلد هفتم این مجموعه می‌آوریم؛ زیرا مهم‌ترین دلیل بر حرمت رقص، دیدگاه مرحوم شیخ انصاری می‌باشد که آن را از باب لهو بودن، حرام می‌داند.

ما در بررسی روایات حرمت غنا و موسیقی، به این نتیجه رسیدیم که در این روایات، ملاک حرمت غنا نه غنایی بودن صوت است، نه لهوی بودن آن، بلکه غنایی که اندراس دین را در پی داشته باشد و در خدمت دنیای استکبار و ترویج کفر و جبهه‌ی باطل قرار گیرد و یا با حرامی دیگر همراه شود، حرام می‌باشد. البته این امر به غنا ویژگی ندارد و هر سخن، آرم، پلاک، لوگو و نشانه‌ای؛ خواه در لباس باشد یا بر روی هرگونه خودرو، اگر نشان گروه‌ها و جبهه‌ی باطل باشد، حرام است.

آنچه مهم است این است که غنا و آلات موسیقی در خدمت حق قرار گیرد که در این صورت، بهره بردن از آن با رعایت تناسب‌ها، اشکال ندارد.

### حِرَمَتُ الْأَلَاتِ مُوسِيقِيٍّ

جناب شیخ لهم، استفاده از آلات موسیقی را از باب این که آلات لهو می‌باشد، به صورت مطلق حرام می‌داند و چیزی را از آن استثنای نمی‌کند. وی می‌فرماید:

«النوع الثاني مما يحرم التكسب به ما يحرم لتحرير ما يقصد به، وهو على أقسام: الأول: ما لا يقصد من وجوده على نحوه الخاص إلّا الحرام، وهي أمور: منها هيكل العبادة المبتدةة

كالصليب والصنم بلا خلاف ظاهر بل الظاهر الإجماع عليه»<sup>۱</sup>.

نوع دوم از چیزهایی که کسب درآمد از آن حرام است چیزهایی است که حرمت آن به خاطر قصد حرام نمودن از آن است اما به خودی خود حرام نیست. این قسم دارای افرادی است و مجسمه‌هایی که برای عبادت ساخته شده از آن است.

وی سخن را ادامه می‌دهد تا به آلات موسیقی مثال می‌زند:  
 «و قوله عَلَيْهِ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصناعَةُ الَّتِي هِيَ حَرَامٌ كَلَّهَا مَمَّا يَجْعَلُهُ مِنْهُ  
 الْفَسَادُ مَحْضًا؛ نَظِيرُ الْمَزَامِيرِ وَالْبَرَابِطِ وَكُلُّ مَلَهُو بِهِ وَالصَّلَبَانِ  
 وَالْأَصْنَامِ إِلَى أَنْ قَالَ: فَحَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَتَعْلِمُهُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَأَخْذُ الْأَجْرَةِ  
 عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>.

برخی از کالاهای که تنها مصرف حرام دارد و تنها در استفاده‌ی فاسد از آن می‌شود آلات موسیقی همانند نی‌ها و بربطها و نیز آلات لهو، صلیب‌ها و بت‌های است که فراگرفتن و آموزش دادن آن و گرفتن مزد برآن حرام است.

«آلات اللهو على اختلاف أصنافها بلا خلاف، لجميع ما تقدم في المسألة السابقة. والكلام في بيع المادة كما تقدم. وحيث إن المراد بالآلات اللهو ما أعدد له، توقف على تعريف معنى اللهو وحرمة مطلق اللهو. إلا أن المتيقّن منه: ما كان من جنس المزامير وآلات الأغاني، ومن جنس الطبول. وسيأتي معنى اللهو وحكمه»<sup>۳</sup>.

مرحوم شیخ در این عبارت قدر متیقّن از لهو را آلات موسیقی قرار

۱- همان، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳- همان، ص ۱۱۷.

می‌دهد. وی از چیستی لهی و حکم آن در جای دیگر سخن می‌گوید و ما کلام وی را در جلد هفتم نقل می‌کنیم و آن را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

مرحوم شیخ حضرت محض را از آن رو برای آلات موسیقی ثابت می‌داند که مورد استفاده‌ی حلالی برای آن نمی‌شناسد. وی پذیرفت که صوت و صدای غنایی می‌تواند بهره‌ی حلال نیز داشته باشد. البته، در زمانه‌ی ما برای همه‌ی مصادیقی که شیخ عقیده دارد منفعت محلله‌ای برای آن نیست، دهها استفاده و کاربرد حلال وجود دارد و حتی نجاسات، مالیت و کاربرد مفید دارد و مثل خون و منی و نیز مجسمه و عروسک قابل ساخت، خرید و فروش است که بحث از آن باید در جای خود آید.



## مرحوم مامقانی رحمه اللہ علیہ

(شيخ محمدحسن مامقانی، م ۱۳۲۳ هـ)

### تلخیص عبارات مرحوم شیخ و دیگر فقیهان

«لا خلاف في حرمته في الجملة. التقييد بقوله في الجملة للإشارة إلى وقوع الخلاف تارةً من حيث أصل الحكم، والأخرى من حيث الموضوع، وثالثة من حيث اختصاص الحكم ببعض الموضوع، وقد تعرض هو رحمه اللہ علیہ لتفصيل ذلك فيما سبأته، ونسب الأول إلى المحدث الكاشاني، والذي فهمه المصتّف من كلامه ومن كلام صاحب الكفاية هو أنّ الغناء ليس محّرماً أصلًا، وإنّما المحّرم ما يقترن به من المحّرمات من الرقص وغيره.

وعلى هذا فلابدّ من أن يكون المراد بعد الخلاف في حرمته في الجملة. ثم إنّ الدليل على حرمته الإجماع بقسميه: المحصل والمنقول، بل في الجواهر أنه يمكن دعوى كونه ضروريًا في المذهب، وفي المستند الدليل عليه هو الإجماع القطعي بل الضرورة الدينية، ويدلّ عليها أيضًا الأخبار المستفيضة، وقد ذكر في الوسائل ما يزيد على ثلثين حديثاً، بل في الجواهر دعوى

تواترها، وحکاه المصنف رحمه الله عن الإيضاح وإن قال المحقق الأردبيلي رحمه الله ما رأيت روایة صحيحة صريحة في التحرير، ولعل الشهرة تكفي مع الأخبار الكثيرة بل الإجماع على تحريم الغناء، والتخصيص يحتاج إلى الدليل، ويمكن أن يقال: أن الأخبار ليست بحجّة، وإنما الإجماع والشهرة مع القيدين، فلا حجّة على غير، والأصل دليل قوي، والاحتياط واضح.

وقد يدعى دلالة الكتاب العزيز عليها، وهي دعوى ناشئة من شهوة تطويل الكلام؛ فإن شيئاً من الآيات لا دلالة له بظاهرها، وإنما فسرت في الأخبار الغناء، فالدليل إنما هي الأخبار دون نفس الآيات إلا أن يقال الآية المجملة جامعة الشرائط العليّة لولا الإجمال فإذا ارتفع ببيانها في الأخبار صارت دليلاً بالفعل، والأمر سهل، وقد يدعى دلالة العقل أيضاً.

قال في الجوادر قيل: إن تحريم الغناء كتحريم الزنا أخباره متواترة، وأدلةه متکاثرة، عبر عنه بقول الزور وهو الحديث في القرآن، ونطقت الروايات بأنه الباعث على الفجور والفسق، فكان تحريمه عقلياً لا يقبل تقبيداً ولا تخصيصاً، فيحمل حينئذ ما دل على التقية أو يطرح لكنه كما ترى ضرورة عدم كونه كذلك. فإن الطلب والخفة ونحوهما مما يفيد الإنسان طرباً أشد من الغناء، فليس تحريمه إلا سمعياً. إنتهى.

وأورد عليه بعض من تأخر بأن لهذه الأمور التي ذكرها مصالح معتبرة عند الشارع، وهو بقاء النسل فلذلك حللت، وأنت خبير بأنه لو كان الحكم بحرمة الغناء مما ليس يستقل به العقل كما هو مقصود من الإيراد على صاحب الجوادر، وقد صرّح هو باستقلال العقل به،

فلا يكون مما يقبل التخصيص، إلا أن يقال بأن العقل يحكم بوجود مقتضى القبح فيه ما لم يمنع من اقتضائه مانع، ولكن الإنصاف أن حكم العقل بقبح الغنا وتحريمه ممنوع حتى بعنوان وجود مقتضيهما، كما أن كونه مؤدياً إلى الفسق والفحotor ممنوع، ولم نعثر في الأخبار على ما يدل على كونه بهذا الوصف محظياً، والوجدان على خلافه، فإننا نجد بدبيه أن أداء أكل الأطعمة المقوية المفرحة إلى الغفلة والفسق والفحotor أقوى من أداء الغناء إليها، بل لا يتتفق كونه سبباً محظياً أو موصلاً إليها إلا نادراً. فتدبر! .

مرحوم مامقانی در کتاب خود «غاية الآمال» که شرح مکاسب شیخ است، چنین می نویسد:

تعییر «فی الجمله» می رساند که در حرمت غنا اختلاف وجود دارد و این اختلاف از سه ناحیه به وجود می آید: از جهت اصل حکم، از جهت موضوع، و نیز از جهت اختصاص حکم به برخی از افراد موضوع که برخی گفته‌اند غنا به صورت مطلق حرام است و بعضی از فقیهان برخی از افراد آن را حرام دانسته‌اند.

مرحوم شیخ علیه السلام این مطلب را به تفصیل در کتاب خود آورده و حرام نبودن غنا را به جانب فیض کاشانی نسبت داده و از کلام ایشان و صاحب کفایه چنین برداشت کرده است که غنا از آن جهت که غناست به هیچ وجه حرام نیست و آن‌چه حرام است عوارض جانبی مانند رقص و آلودگی‌های دیگر است که آن را حرام نموده است.

وی سپس می گوید:

دلیل بر حرمت غنا اجماع محصل و منقول است، بلکه در کتاب جواهر الکلام، حرمت غنا جزو ضروریات مذهب برشمرده شده است.

روایات مستفیضی بر حرمت وجود دارد. در کتاب وسائل الشیعه بیش از سی روایت در این رابطه آمده است.

ما در جلد سوم این کتاب، بیش از یکصد روایت را مورد تحلیل قرار دادیم و گفتیم که هیچ یک بر حرمت غنا از آن جهت که غناست دلالتی ندارد. ادعای وجود اجماع یا ضرورت مذهب پشتونهای ندارد. این چه اجتهادی است که از سویی از ضرورت مذهب و روایات مستفیض سخن گفته می‌شود و از سوی دیگر ادعا می‌شود حتی یک روایت صحیح بر حرمت غنا دلالت ندارد و حتی تمسک به اجماع و شهرت نیز مورد خدشه قرار می‌گیرد.

جناب شیخ اعظم گوید صاحب جواهر بر حرمت غنا، ادعای تواتر روایات را نموده است و مرحوم محقق اردبیلی گفته است: من روایتی را که تصریح بر حرمت غنا نماید ندیدم. او براین عقیده است کسی که می‌خواهد ادعای حلال بودن قسمتی از غنا را نماید باید دلیل داشته باشد.

### نقد دلایل قرآنی و روایات

جناب مامقانی گوید:

شاید بتوان گفت اخبار و روایات این باب حجت نیست و اجماع و شهرت نیز غنایی را که همراه با دو قید دارای ترجیع و طربانگیز باشد حرام می‌شمرد و اصل جواز بر آن حاکم است و کسی که بخواهد احتیاط نماید، شیوه‌ی احتیاط برای وی روشن است.

وی دیدگاه فقیهان در این زمینه را نمی‌پذیرد و دلیل‌های آنان را از جمله این‌که عقل می‌گوید غنا هم‌چون زنا و فسق و فجور است، غیر قابل قبول می‌دانند و مدعی است باید برای اثبات چنین سخنانی، دلیل نقلی آورده شود.

ایشان هم‌چنین استدلال به آیات قرآن کریم برای اثبات حرمت غنا را ناشی از شهوت و میل به سخن‌گفتن بسیار می‌داند و می‌گوید: از صرف ظاهر این آیات چنین حکمی برنمی‌آید و این روایات است که ظاهر آیات را به غنا تفسیر می‌نماید.

البته، کلام ایشان درست نیست و ظاهر قرآن کریم با تحلیلی که پیش از این توضیح دادیم و در نقد برخی از اعاظم و بزرگان متأخر نیز خواهیم آورد، اجمال ندارد. قرآن کریم بدون روایات، قابلیت معنایی دارد و می‌توان احکام فقهی را از آن استنباط کرد و به آن استدلال نمود و به عبارت دیگر ما قرآن کریم را شناسنامه‌ی همه‌ی پدیده‌های هستی و نیز اصل هستی می‌دانیم و برای شناخت هر چیزی نخست باید به مطمئن‌ترین کتاب معرفت؛ یعنی قرآن کریم مراجعه نمود و در آنجا ثابت نمودیم که در این تنها کتاب آسمانی بر حرمت صوت و صدا و غناخوانی که از باطل دور باشد و براندازی معنوی را در نظر نداشته باشد و در خدمت جبهه‌ی باطل و علیه جبهه‌ی حق و ولایت قرار نگیرد، دلیلی وجود ندارد.



## آقا سید احمد خوانساری رحمه الله

(صاحب جامع المدارك في شرح المختصر النافع، م ١٤٠٥ هـ)

### غناخوانی؛ گناه کبیره

«وَمَا رَدَ الشَّهادَةُ بِالْغَنَاءِ وَسَمَاعِهِ فَالظَّاهِرُ عَدَمُ الْخَلَفِ فِيهِ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحْكَمِيِّ فِي حَبْرِ عَنْبَسَةِ: «سَمَاعُ الْسُّهُوِّ وَالْغَنَاءِ يَنْبَتُ النَّفَاقَ كَمَا يَنْبَتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ». وَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحْكَمِيِّ فِي حَبْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «الْغَنَاءُ مَمَّا وَعَدَ اللَّهُ بِهِ النَّارَ»، وَتَلَّا هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْتَرِي لَهُوا الْحَدِيثِ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَخَذَّلَهَا هُزُواً أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴾<sup>۱</sup>.

وَمَا رُوِيَّ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحْكَمِيِّ: «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ - الْخَبَرِ»، فَقَدْ حَمَلَ عَلَى الْإِسْتِغْنَاءِ، كَمَا رُوِيَ أَنَّ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ لَأَفْقَرِ بَعْدِهِ». وَظَاهِرُ الرِّوَايَةِ الْمُذَكُورَةِ حِرْمَةُ التَّغْنِيِّ كَمَا أَنَّ ظَاهِرُ الرِّوَايَةِ السَّابِقَةِ حِرْمَةُ الْإِسْتِمَاعِ.

وَمَا السَّمَاعُ كَمَا فِي الْمِنْ فَحْرَمَتْهُ مَحْلٌ إِشْكَالٌ، كَمَا أَنَّ كَوْنَ الْغَنَاءِ مِنَ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا النَّارَ مِنْبَيْ عَلَى عَدَمِ إِشْكَالٍ

۱. لقمان / ۶.

يرفع اليد بمحظة الخبر العالمي.

في سند الخبر الذي فسر لهو الحديث به، والظاهر عدم الإشكال لما في الرياض قال: ففي الخبر القريب من الصحيح بابن أبي عمير المجمع على تصحيف ما يصح عنه: «الغناء ممّا وعد الله تعالى عليه النار، وتلا هذه الآية: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُشْتَرِي﴾ - الآية، إلا أنّ الظاهر أنه راجع إلى المغني دون المستمع والسامع، ومع التفسير بخصوص الغناء في الخبر يشكل كون استعمال آلات اللهو من الكبائر، إنّبني على كون الكبيرة ما أوعده الله عليه النار في الكتاب العزيز سوى ما ذكر في الأخبار بالخصوص.

وأمام استثناء ما كان في الأماكن - بالكسر - بمعنى التزويج، والختان فلعل دليل الاستثناء الإجماع المدعى، والخبر المروي عنه عليه السلام قال: «أعلنوا هذا النكاح، واضربوا عليه الغربال»؛ يعني الدف. وروي أيضاً عنه عليه السلام قال: فصل ما بين الحال والحرام الضرب بالدف عند النكاح. واستشكل بأنّ الخبر غير معلوم السنّد، والإجماع ممنوع إذ نقل عن ابن إدريس المぬ مطلقاً، وبفهم ترجيح ذلك عن التذكرة، قال: يحرم اتّخاذ الملاهي من الدف وشبهه، وقد روي جواز ذلك في النكاح والعرس، ومنع ابن إدريس وهو المعتمد؛ لأنّ الله تعالى ذمّ اللهو واللعب بما يقتضي تحريمها، ولعلّ روي إشارة إلى رواية العامة، واعطف الختان يشبه أن يكون من القياس. ويمكن أن يقال: بعض المحرمات دليل حرمتها آب عن التخصيص، ولذا قيل فيما دلّ على جواز أكل المارة من الثمرة: إنه يستكشف أن يكون للمارة حقّ من طرف الشارع جعله للمارة، حفظاً لبقاء ما دلّ على حرمة أكل المال بالباطل على عمومه، ففي المقام لعلّ ما دلّ على حرمة ما ذكر من استعمال آلات اللهو آب عن التخصيص، فلا

ومن هذه الجهة يشكل العمل بما دلّ على إباحة أجر المغنية في الرؤس مع صحة الخبر، حيث أنّ إباحة الأجر لا تجتمع مع حرمة الغناء فلا بدّ من الحلية، ويراد الاعتضاد به للمرأة حيث إنّ الغناء مع شدّة الحرمة فيه صار حلالاً في الرؤس من جهة الصحيح المذكور لا مجال للقول بجواز استعمال آلات اللهو فيها بمحاجة ما ذكر، وعلى تقدير القول لا مجال للقول بجواز في الختان لعدم الاطلاع بالملائكة في المقامين»<sup>۱</sup>.

### فسق آوری غنا خوانی

مرحوم سید احمد خوانساری از فقیهان بسیار پارسا گوید:  
شهادت خوانندگان غنایی پذیرفته نیست و در این مسائل میان فقیهان اختلافی نیست.

به نظر ایشان، در این که شهادت اهل غنا پذیرفته نیست، بحثی وجود ندارد، اما خود تصریح می‌کند که در چیستی غنا اختلاف است. وی روایت عنیسه را می‌آورد که از آثار وضعی شنیدن لهو یا غنا سخن می‌گوید. البته در این روایت باید دقت نمود که استفاده از آلات لهو به ضمیمه‌ی غنا، نفاق می‌آورد یا هر یک از آن دو، به صورت جداگانه نیز چنین پی‌آمدی دارد.

در روایت «لهو الحدیث» نیز در کلام شیخ انصاری گذشت که بنا بر نظر این بزرگان، غنا از مقوله‌ی صوت است و روایات تفسیری از کلام و حدیث باطل و لهوی سخن به میان می‌آورد. وی روایت «تغنى» در قرآن

۱- جامع المدارک، ج ۶، صص ۱۱۱ - ۱۱۳.

کریم را بر بی نیازی جستن از آن معنا می کند که نقد آن بارها گذشت.

جناب خوانساری الله در ادامه می فرماید:

شنیدن غیر اختیاری غنا که «سمع» نامیده می شود، محل اشکال است.

در حالی که آنچه حرام است استماع است و نه سمع، بنابراین، چنانچه در اتوبوس یا خودروی سواری راننده موسیقی گذاشته باشد، سمع آن چون غیر ارادی است، اشکال ندارد و اتوبوس یا خودروی سواری نیز چنانچه دربست در اجاره ای او نباشد، شایسته نیست به راننده تذکر داده شود؛ البته اگر راننده بر فتوای کسی است که شنیدن آن را حرام نمی داند.

جناب مرحوم خوانساری روایتی را می آورد که موضوع آن «لهو الحديث» است و استماع را مراد دارد و روایت: «مما أ وعد الله عليه النار» ویژه خواننده‌ی غنایی است و سمع یا استماع را در بر نمی‌گیرد.

### کبیره نبودن استفاده از آلات موسیقی

وی مشکل می داند که کاربرد آلات لهو از گناهان کبیره‌ای باشد که خداوند و عده‌ی آتش بر آن داده است. مرحوم خوانساری با آن که در زندگی بسیار احتیاط می نموده است، در اینجا غنا را گناه کبیره دانست و استفاده از آلات لهو را مشکل می داند و همین سخن نیز مقتضای احتیاط است و نباید تکلیفی را که ثبوت آن معلوم نیست، بر دوش مردم گذارد. وی در مستثنیات این بحث، غنای در عروسی و نیز ختنه سوران را می آورد و دلیل آن را اجماع و روایت قرار می دهد. البته، در

روایت، استفاده از غربال آمده، نه دف و جناب خوانساری آن را دلیل جواز دف می‌گیرد.

مرحوم خوانساری هم به اجماع تمسک می‌کند و هم اجماع را رد می‌کند و نیز از طرفی، روایت می‌آورد و از سوی دیگر، برآن نقد و اشکال می‌کند و همچنان در مرز احتیاط گام برمی‌دارد تا چیزی را بدون دلیل حرام نسازد. ایشان نیز جز گفته‌های پیشینیان نظری جدید و راهی نو را ارایه نداده است.



## حضرت امام خمینی ره

### معناشناسی غنا

#### «المسألة الثانية في الغناء»

فقد اختلف الكلمات في ماهيتها وحكمها، ففسر بالسمع، وبالصوت، وبالصوت المطرب، وبالصوت المشتمل على الترجيع، أو هو مع الإطراب، وبالترجيع، وبالتطريب، وبه مع الترجيع، وبرفع الصوت مع الترجيع، وبمده، وبمده مع الترجيع والتطريب، أو أحدهما، وتحسين الصوت، وبحسنه ذاتاً، وبمده ومواته، وبالصوت الموزون المفهوم المحرك للقلب، وبمده الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، أو ما يسمى في العرف غناءً وإن لم يطرب، وبالصوت اللهوي، وبالحان أهل المعاصي والكبائر، وبما كان مناسباً لبعض آلات اللهو والرقص، وبالصوت المعد ل المجالس اللهو، وبالصوت المثير لشهوة النكاح إلى غير ذلك، وعن المشهور أنه مدّ الصوت المشتمل على الترجيع المطرب»<sup>۱</sup>.

امام خمینی ره، با متدى منطقی وارد این بحث می شوند و نخست،

۱- المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۱۹۸.

چیستی موضوع غنا را در همان ابتدا به بحث می‌گذارند. ایشان در این زمینه اقوال بسیاری می‌آورند. فراوانی اختلاف دیدگاه فقیهان در مسأله‌ای گاه به خاطر تعدد دلیل است و گاه به سبب نبود دلیل. پر اکنده‌گی نظرگاه فقیهان در این مسأله، از نبود دلیل ناشی می‌شود و هیچ یک از دلایل ارایه شده مدرک شرعی ندارد.

هدف امام رهنیت از نقل این همه اقوال آن است که تشتت بسیاری که در کلام عالمان دینی است را بنمایانند و اجمال و ابهام معنای غنارا برجسته سازند. ما این تعاریف را در کلام فقیهان دیگر آورده‌ایم و تعاریف کلی آن را که بسیاری از تعاریف جزئی، را شامل می‌شود، به تقد گذارده‌ایم.

امام خمینی شناسه‌ی استاد خویش مرحوم محمد رضا نجفی اصفهانی صاحب کتاب «وقایة الاذهان» را از رساله‌ای که ایشان در غنا و موسیقی نگاشته، اما به چاپ نرسیده است، نقل می‌نماید.

GN غنا در ناسی

وقد تصدّى العلم الفقيه الشيخ محمد رضا آل الشيخ العلامة الشيخ محمد تقى رحمة الله لتفسيره في رسالة لطيفة مستقلة، فقال: الغناء صوت الإنسان الذي من شأنه ايجاد الطرف بتناسيه لمتعارف الناس، والطرف هو الخفة التي تعترى الإنسان فتكتاد أن تذهب بالعقل وتفعل فعل المسكر لمتعارف الناس أيضاً.

ثم تصدّى لتشبيهه بذكر مقدّمة حاصلها: أنّ الغناء من أظهر مظاهر الحسن، ولأجله يطلبه فلابدّ لبيان ناموس الحسن، فأقول: الحسن وإن كان مما تحير فيه العقول ويدرك ولا يوصف، ولكنّه في

المركيّات لا يخرج عن حدّ التنااسب، فأينما وجد فالتناسب سببه، فالخطّ الحسن ما تنااسب واواته وميماته، والشعر الحسن ما تنااسب الأفاظه ومعانيه، ولا يوصف الحيوان بالحسن إلّا إذا تناسب أعضائه، ولا يقال للوجه إنّه جميل إلّا إذا تناسبت أجزائه، وهكذا، والصوت بين مظاهر الحسن من أكثرها قبولاً للتناسب فإذا كان الصوت متناسباً بمه، وزيره، وزراته، ومدّه، وارتفاعه، وانخفاضه، وأتصاله، وأنفاله: سمّي بالغناء، وقد وضع لبيان هذه النسبة وأقسامها فنّ الموسيقي الذي هو أحد أقسام العلوم الرياضية، ويختصّ في تنااسب الآلات باسم الایقاع، والعود بينها ميزان الغناء يعرف به صحيح الغناء من فاسده كما يعرف بالمنطق صحيح القضايا من فاسدها، وعلى أوتارها الأربع وكيفية شدّها والإصبع التي يضرب بها يعرف أقسام الغناء، ثمّ قال وإذا أنشد الشعر على طبق مقررات الفن، أوجب لسامعه إذا كان من متعارف الناس: الطرب الخارج عن المتعارف حتّى يكاد أن يفعل فعل المسكر، فيصدر من الشريف الحكيم ما يأنف منه الأنزال من أقوال وأفعال يشبه أقوال السكارى وأفعالهم، وفي كتب المحاضرات والتاريخ نجد حكايات إن تأمّلتها علمت أنّ ولع الغناء بالعقل لا يقصر عن الخمر بل يربو عليه»<sup>۱</sup>.

علامه محمّدرضا اصفهانی گوید:

غنا از بهترین مظاهر حسن و نیکویی است و چون پسند همه است، همگان خواهان آن هستند پس چاره‌ای نیست جزاین که ناموس

۱- المکاسب المحرّمة، ج ۱، صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

حسن بیان شود، از این رو گوییم: حُسن و نیکی اگرچه خردها در آن سرگردان است و نه قابل درک است و نه وصف می‌شود، به سبب داشتن تناسب و هماهنگ بودن اجزای تألفی صوت و موسیقی است که خوشایند و حسن است. چیزی که بسیار زیباست مانند شعر بسیار عالی برای شنونده طرب آور است و گویی انسان را مست می‌سازد؛ به گونه‌ای که شنونده‌ای خردمند را به هذیان‌گویی تحويل می‌برد و من در تاریخ حکایاتی را یافته‌ام که اگر در آن تأمل شود دریافت می‌گردد که زایل شدن خرد آدمی با موسیقی نه تنها کمتر از خطر و ضرر شراب نیست، بلکه بیش از آن است.

البته جناب علامه به حکایات تاریخی استناد می‌کند؛ در حالی که چنین حکایات اعتباری ندارد. باید توجه داشت حرمت زوال عقل با اجرای قاعده‌ی لا ضرر منحصر به غنا و موسیقی نیست و خوردن گوشت فاسد که تب آور باشد و گاه شخص را به هذیان‌گویی و جنون مبتلا می‌سازد نیز حرام است. البته چنین ضرری برای غنا و موسیقی ثابت نشده است. اگر مراد از زوال عقل، غش نمودن باشد، همان‌گونه که در روایات آمده است که صوت داوید یا صوت امام حسن و امام سجاد علیهم السلام برای شنوندگان چنین بوده است و به مانند غش نمودن در مجالس روضه و سوگواری باشد، اشکالی ندارد و مدرک و حجتی شرعی برای اثبات حرمت آن یافت نمی‌شود.

### طرب سکرآور

مرحوم اصفهانی غنا را صوت انسانی می‌داند که شأن آن این است که

به طور متعارف طرب‌انگیز است. طرب خفتی است که بر انسان عارض می‌شود و نزدیک است که خرد او را زایل گرداند. غنا از لحاظ عرفی هم‌چون شراب است که انسان را به مستی می‌گراید. پیش از این گفتیم ریزش دل در شیب تند با خودرویی که با سرعت بسیار می‌رود و حالتی که به هنگام شنیدن ناگهانی مصیبت یا خبر مرگ کسی پیش می‌آید، نمونه‌ای از طرب است. صوت غنایی زایل کننده‌ی عقل است و حالت تخدیری دارد، از این رو حرام است.

البته باید دید آیا با صرف طرب و زوال عرفی عقل، بدون آن که مدرکی شرعی برای حرمت این دو در دست باشد، می‌شود صوت غنایی و موسیقی را حرام نمود یا نه. ما روایاتی از غشه‌ی سقايان با شنیدن قرائت و صوت امام سجاد علیه السلام را پیش از این آوردیم، ولی تاکنون نشنیده‌ایم که کسی از آواز غنایی به زوال عقل و مستی دچار شده باشد، و بر فرض که چنین باشد، آیا در شرع مدرکی وجود دارد که امور مهیج را حرام کرده باشد. البته تهییج بر حرام، حرام است، اما اگر تهییج بر امری حلال باشد و غنا و موسیقی در آن امور مباح، به کار گرفته شود، آیا دلیل بر حرمت دارد؟ برای برخی داشتن پول، شنیدن برخی سخنان و دیدن مسابقات ورزشی هیجان‌آور است، آیا چنین چیزهایی حرام است؟ بله هر امر مُهیّجی که دلیل بر حرمت داشته باشد حرام است و چنین چیزی از بحث ما نیز خارج است، اما آیا غنا و موسیقی نیز این چنین است؟ البته اگر غنا و موسیقی دلیل بر حرمت داشته باشد، حتی بافرض مُهیّج نبودن نیز حرام است و همانند نگاه تیز به نامحرم یا دست زدن به بدن اوست که

بدون آن که انسان را به هیجان آورد و او را به تحریک اندازد نیز حرام است؛ چرا که برای حرمت آن دلیل خاص وجود دارد.

البته، اشکال کار فقیهان این بوده است که غنا را از آن جهت که غناست به طور مسلم حرام می‌دانسته‌اند، براین اساس، آن را به هر صورت و با هر مقایسه‌ای که بوده حرام جلوه می‌داده‌اند که چنین اموری از قیاس فراتر نمی‌رود و برای اثبات حرمت آن، حجت شرعی به شمار نمی‌رود.

### توضیح قیدهای شناسه‌ی غنا

«ثمّ قال: تقیید الصوت بصوت الانسان لمتابعة العرف، فإنّ أصوات البلابل وإن تناسب وأطربت لا يسمّى غناءً، وبقييد التناسب يخرج ما أوجب الطرف بغيره من حسن الصوت اللغوي ذاتاً أو لحسن صاحبه أو لحسن ألفاظه ومعانيه ونحو ذلك، وبقييد المتعارف يخرج الخارج عنه، فلا اعتبار بمن هو كالجماد كما لا اعتبار بمن يطرّب بأدنى سبب كما أنّ الحال كذلك في حد المسكر، وبقولي: تقاد أن تذهب بالعقل يخرج الطرف الخفيف إذ لا اعتبار به كما لا اعتبار بالفرح والنشاط الحاصلين من بعض المشروبات المفرحة ما لم يبلغ مرتبة يزيل العقل عن المتعارف، وبالجملة الطرف في الغناء كالمسكر في الشراب والعلة في تحريمها عين العلة فيه، وهو إزالة العقل ثمّ تصدّى لبيان عدم الاختلاف في كلمات علماء اللغة في ذلك، وأنّ مغزى الجميع واحد وإن اختلف التعبير.

ثمّ قال: وفذلكة القول: إنّ الغناء هو الصوت المناسب الذي من شأنه بما هو مناسب أن يوجد الطرف؛ أعني: الخفة بالحدّ الذي مرّ، فما خرج منه فليس من الغناء في شيء وإن كان الصائت رخيم الصوت

حسن الأداء وأحسن كل الإحسان، ووقع من سامعه أقصى مراتب الاستحسان، كما أنه من الغناء الصوت المناسب وإن كان من أبج رديء الصوت ولم يطرأ بل أوجب عكس الطرف كما قيل (إذا غناني القرشي دعوت الله بالطرش) فبين كل من الغناء والصوت المستحسن عموم من وجه، وهو محزن أيضاً كالغناء الحسن لعموم الأدلة، إلا أن يدعى انصرافها إلى ما أوجب الطرف الفعلي.

ولقد أحسن الشيخ رحمه الله في قوله: ما كان مناسباً لبعض آلات اللهو والرقص، وكأنه تحاول ما ذكرناه، فإن النسب الموسيقية تنطبق على النسب الواقعية، ولذلك يطابق أهل اللهو بينهما، وقد اعترض أستاد الصناعة على الرشيد بأنَّ معنّيك يعني بالثقل وعواوnek يضرب بالخفيف، فالصوت الخالي عن النسبة لا يكون غناءً وإن أوجب الطرف وقد به اللهو، كما أنَّ مجرد تحريك الأوتار لا يقال له ضرب، ولا يكون محزناً، وكذلك مجرد تحريك الأعضاء لا يكون رقصًا مال لم يكن على النسب المعيتة (انتهى ملخصاً) <sup>۱</sup>.

مرحوم اصفهانی در توضیح واژه‌های تعریف و قیود آن و در مقام مانع

اغیار بودن این شناسه گوید:

با قید صوت آدمی، صوت بلبل از کلام خارج می‌شود گرچه تناسب و طرب داشته باشد و در غیر این صورت، شنیدن صدای بلبل نیز باید حرام می‌بود؛ چراکه صدای خوش و مناسب دارد.

با قید «تناسب» صوت ناموزونی که طرب انگیز است؛ مانند حسن صوت لغوی، حسن صاحب صدا، حسن الفاظ یا حسن معانی را از تعریف خارج می‌سازد و این امور نیز حرام نیست.

۱- همان، ص ۱۹۹.

واژه‌ی «متعارف»، انسان غیر معمول که یا در جانب افراط است و یا در جانب تفریط که یا مانند جمادات تأثیری نمی‌پذیرد و یا زود تأثیر می‌گیرد را موضوع غنا نمی‌داند.

قیاد: «تکاد آن تذهب بالعقل» طرب انداز و خفیف را از غنا بیگانه می‌شمرد؛ مانند طرب خفیفی که از بعضی نوشیدنی‌ها حاصل می‌شود، البته به شرط آن که به حد ازالة‌ی عقل نرسد. علت حرمت غنا همان علت حرمت شراب است؛ یعنی سکرآور بودن آن و غنا نیز انسان را مست و نشأه می‌سازد.

غنا از دیدگاه مرحوم اصفهانی صوت و صدایی است متناسب و موزون که دانش موسیقی معیار آن را آموزش می‌دهد. تناسب و موزونی موجود در غنا سبب می‌شود خرد آدمی به زوال و سستی گراید و به طور قهری، چیزی که موجب زوال عقل شود، حرام است. پس ایشان هم موضوع غنا را مشخص نمود و هم غنای حرام را تعریف کرد.

### نقد حضرت امام ره بر کلام مرحوم اصفهانی

امام خمینی ره پس از نقل کلمات استاد خویش می‌فرماید: «وَإِنَّمَا نَقْلَنَا بِتَفْصِيلِ أَدَاءٍ لِبعضِ حُقُوقِهِ، وَلَا شَتَّالَهُ عَلَى تَحْقيقِ وَفَوَائِدِهِ، وَالإِنْصَافُ أَنَّ مَا ذُكِرَهُ وَحْقَقَهُ أَحْسَنُ مَا قِيلَ فِي الْبَابِ وَأَقْرَبُ بِإِصَابَةِ الْوَاقِعِ، وَإِنْ كَانَ فِي بَعْضِ مَا أَفَادَهُ مَجَالُ الْمَنْاقِشَةِ، كَانَهَا إِهَادٌ حَدَّ الإِطْرَابَ بِمَا يَكَادُ أَنْ يَزِيلَ بِالْعُقْلِ، وَأَنَّ الْعُلَّةَ فِي الْغَنَاءِ عَيْنُ الْعُلَّةِ فِي الْمَسْكِرِ، وَذَلِكُ لِعَدَمِ الشَّاهِدِ عَلَيْهِ فِي الْعُرْفِ وَالْلُّغَةِ، لِصَدْقِ الْغَنَاءِ عَلَى مَا لَمْ يَبْلُغِ الْأَطْرَافَ ذَلِكُ الْحَدُّ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ شَأْنِهِ ذَلِكُ أَيْضًاً، فَإِنَّ لِلْغَنَاءِ أَقْسَامًا كَثِيرَةً، وَمَرَاتِبَ كَثِيرَةً غَايَةَ الْكَثْرَةِ فِي

الحسن والإطراب، فربما بلغ فيه غايتها كما لو كان الصوت بذاته في كمال الرقة والرخامة، وكان الصائب ماهراً في البحور الموسيقية، وكان البحر مناسباً له كالبحر الخفيف مثلاً فحينئذ لا يبعد أن يكون مزيلاً للعقل ومهيجاً للحليم ومحاجاً لدور أعمال من الشريف الحكيم ما لا يصدر من الأندال والأرذال، وإن كانت القضايا المحكية عن بعض أهل الكبائر بعض خلفاء الأمويين والعباسيين لم يثبت كونها لمحض الغناء، فإن مجالس تغنى بهم كانت مشحونة بأنواع الملاهي والمعاصي، كشرب الخمور وأنواع آلات اللهو والترقص وغيرها حتى القضية المعروفة من وليد لعنه الله مع مغنية لم يحرز كونها للغناء محضاً، وربما لا يكون بتلك المرتبة كما لعله كذلك غالباً، وكلمات اللغويين أيضاً لا يساعدها، لعدم تقدير مهرة الفن بحصول تلك المرتبة بل هم بين من فسره بخفة تعري الإنسان لشدة حزن أو سرور أو خفة لسرور أو حزن. نعم في المنجد طرب اهتزّ وااضطرب فرحاً أو حزناً، ولعل مراده الاهتزاز والاضطراب في الروح، كما عن الغزالى تفسيره بالصوت الموزون المفهوم المحرك للقلب، وأراد بالأول الخفة الحاصلة من السرور، وبالثانية الخفة الحاصلة من الحزن فيوافق غيره<sup>۱</sup>.

انصف آن است که گفته‌ی مرحوم اصفهانی بهترین نظریه در مسأله‌ی غنایت و به واقع بسیار نزدیک است؛ اگرچه در برخی موارد، جای تقد و خداش دارد. برای نمونه ایشان براین عقیده است که غنا خرد آدمی را از بین می‌برد و علت حرمت در غنا همچون علت حرمت در خمر و شراب است و هر دو مستی آور و تخدیر کننده و نشاهگر است؛ ولی این سخن، دلیل و شاهدی در عرف و لغت ندارد.

۱- المکاسب المحرك، ج ۱، ص ۲۰۰.

ما غنایی که عقل را از بین برد ندیده‌ایم. غنا تنها اقتضای خفت، سبکی، نشاط، وجود، شادابی و ترنم روحی و التهاب یا اضطرابی به دست می‌دهد و چیزی بیش از آن را در پی ندارد. البته از آثار وضعی یک چیز نمی‌توان حکم شرعی آن را به دست آورد و تعلیل نیز تا منصوص العله نباشد و در متون معتبر دینی نیامده باشد ملاک و معیار استنباط حکم قرار نمی‌گیرد و میان علت تام و حکمت باید تفاوت نهاد و آن دو را خلط ننمود. ما ملاک حرمت شراب را در دست داریم، اما این ملاک نمی‌تواند در غنا مورد استدلال قرار گیرد و قیاس غنا با شراب مع الفارق است. ضمن این که اسکاری که در شراب وجود دارد به هیچ وجه در غنا وجود ندارد.

جناب علامه اصفهانی صوت متناسب و موزون را غنا دانست و حکم آن را با قیاس غنا به شراب به دست می‌آورد؛ قیاسی که ارکان قیاس در آن موجود نیست و وجه شبھی در میان آن دو وجود ندارد؛ زیرا کسی نشینیده است که غنا مستی آورد. غنا می‌تواند بیهوشی آورد اما مستی آن نشینیده نشده است. در «الخمر حرام؛ لأنّه مسکر» باید قدر متیقن موضوع که چیزی مایع است صادق باشد تا حکم بر آن بار شود، از این رو چنان‌چه تریاک که جامد است نشئگی آورد، چون جامد است با این دلیل نمی‌توان حکم حرمت آن را ثابت نمود. غنا نیز به همین گونه نمی‌تواند با شراب قیاس گردد؛ چرا که نه از مقوله‌ی مایعات است و نه اسکاری را به دنبال دارد.

البته، چنین چیزهایی از اصحاب کبایر (چون عباسیان و امویان) سر

زده است اما نه به سبب غنای محض، بلکه به خاطر شراب و چیزهای دیگری بوده که در آن مجالس رخ می‌داده است. امویان و عباسیان کنیزان و غلامان خویش را به هم می‌ریختند و شراب می‌خوردند و چون عقل آنان زایل می‌گشت نماز جمعه را در چهارشنبه می‌گزارند یا نماز صبح را چهار رکعت می‌خوانند اما این امور به غنا ارتباطی ندارد.

کسی که به غنا می‌خواند، کمی ضعیف و بی‌خيال می‌شود و حالت سستی به او دست می‌دهد؛ ولی چنین چیزی با خوردن زیاد زعفران نیز حاصل می‌شود یا اگر کسی خیار زیادی بخورد حالتی به او دست می‌دهد که می‌تواند دوازده ساعت خواب پیوسته داشته باشد و هیچ یک از این امور حرام نیست مگر آن که دلیل و حجت شرعی آن را حرام نماید؛ چرا که حلیت در این مسأله دلیل نمی‌خواهد و فرهنگ فقهی ما فرهنگ عسری و احتیاطی نیست.

بله، اگر غنایی رخوت و سستی بسیار و خماری آورد و انسان اختیار و احساس خویش را از دست دهد باز حرام نیست؛ چرا که دلیلی برای حرمت چنین رخوت و سستی و لذت و کامیابی حاصل از آن نداریم. فقهیه باید ترجمان مدارک و حجج شرعی باشد و با فلسفه و حکمت نمی‌توان حکم شرعی را به دست آورد، بلکه فلسفه و حکمت در تبیین حکم شرعی و ایجاد انگیزه بر عمل با بصیرت و نه از سر تعبد محض کارآمد است، اما فلسفه و حکمت نمی‌تواند مشرع و قانون‌گذار باشد. فقه به معنای فهم است و باید حکم شارع را فهم نمود؛ به این معنا که هیچ حکمی بدون ملاک نیست و کشف آن برای فقهیه لازم است تا به فهم کامل

### نقد رمز حسن صوت

دست یابد و این امر بدون توجه به حکمت و ملاک حکم میسر نمی شود.  
 اما ملاک، مناطق، و فلسفه‌ای که فردی غیر معصوم و فقیه کشف می‌کند،  
 حکم آور نیست و نمی‌توان بر اساس آن حکم به حرمت یا حلیت  
 چیزی داد.

«ويرد عليه أيضاً أنّ الظاهر منه في مقدمته وتحديده أنّ السبب  
 الوحيد للحسن في المركبات هو التناسب، وأنّ الصوت بتناسبه  
 موجب للطرب أو له شأنيته، مع أنه مضافاً إلى منافاته لما قال: إنّ  
 من الغناء الصوت المناسب وإن كان من أبح رديء الصوت ولم  
 يطرأ بل أوجب عكس الطرب، ثم تمثّل بقول الشاعر: فإنّ صريح  
 كلامه في الحدّ أنّ الغناء هو ما يكون مطرباً، وصريحة هيئنا أنّ من  
 الغناء ما لم يطرأ بل أوجب العكس، (وتوهّم) أنّ المراد بالثاني  
 عدم حصوله بالفعل وإن كان له شأنيته (فاسد)، لأنّ صوت أبح  
 رديء الصوت لا شأنية له لإيجاد الطرب بالحدّ المذكور غالباً بل  
 دائمًا، وأماماً صيرورته أحياناً موجباً للأضحوكة والفرح فلا يوجب  
 أن يكون مطرباً كالغناء؛ لأنّ الطرب هو الخفة والحال الخاص الذي  
 يحصل بالمعنى لا مطلق الفرح، مضافاً إلى أنه لا يعتبر في الغناء  
 مطلقاً فعلية الطرب وعلى التوهّم المتنقدم يلزم اعتبار الفعلية في  
 نوع منه: أنّ كون السبب الوحيد في المركبات هو التناسب ممنوع،  
 ففي المقام لو لم يكن للصوت رقة ورخامة ولطف وصفاء ولو في  
 الجملة لا يصير بالتناسب حسناً كصوت القرشی المنكر الذي يدعوا  
 الله السامع بالطرش. وبالجملة الصوت المنكر الرديء لا يكون

غناءً عرفاً، وإن كان صائمه من مهرة الفن وأوجده بكمال التنساب، والظاهر أنّ تسمية القائل صوت القرشي غناءً من باب التهكم والاستهزاء كتسمية البخيل بحاتم والجبان بالأسد، بل لو كان صوت من أبى رديء الصوت مع تنساب يعلم به بعض المطربين والمهرة ويكون موجباً للطرب والخفة؛ لا يكون غناءً فإنّ بعض المطربين على ما حكى يكون بكيفية صوته مع ردائته موجباً لتغريي الحضار وحصول للخفة لهم بالحدّ الذي ذكره أكثر من المعنى الذي يكون بغناه موجباً له إلا أن يقال: إنّ الطرب الحاصل من الغناء غير الفرح الحاصل من الصوت المذكور سنتخاً كما لا يبعد، وكيف كان ليس صوت مثل القرشي غناءً، سواء حصل منه الطرب أم لا.

وأمّا دعواه بأنّ مرجع جميع التعريف إلى ما ذكره فيها ما لا يخفى، بل يمكن أن يقال: إنّ ما ذكره غير موافق لواحد منها. نعم الظاهر أنّ المراد بالسماع أو الصوت هو الاصطلاحى منهما لكنّهما ليسا تعريفاً حقيقةً كما لا يخفى، ورجوعهما إلى تعريفه محل اشكال يظهر مما ذكرناه ونذكره، كما أنّ التوجيه الذى ارتکبه لكلام الشيخ الأنصارى؛ أي قوله: ما كان مناسباً لبعض آلات اللهو والرقص، فالظاهر بل المعلوم غير وجيه؛ لعدم كون مراده من هذا الكلام هو بيان تنساب النسب الموسيقية والايقاعية<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه اصفهانی تنها علت طرب در غنا را تنساب آن می‌دانست و حضرت امام ره به این نظرگاه اشكال می‌نماید و می‌فرماید: صرف تنساب و چینش درست نت‌ها باعث زیبا شدن صوت

۱- المکاسب المحرّمة، ج ۱، ص ۲۰۱.

نمی‌گردد؛ بلکه اگر صدا دارای رقت، رخامت، لطف و صفاتی اجمالی نباشد، تناسب و موزونی آن شکل نمی‌پذیرد؛ چنان‌چه صدایی روح‌آزار و خشن را قرشی می‌خوانند تا آن را به سخریه گیرند؛ همان‌گونه که به بخیل حاتم طایی می‌گویند. میان تناسب و ملاحظت علیت تمام وجود ندارد تا با وجود تناسب، ملاحظت نیز به ضرورت آید؛ بلکه گاه نقض این موارد دیده می‌شود. مانند خوانندگان موسیقی‌دان که اصول و قوانین موسیقی را رعایت می‌نمایند؛ اما ملاحظت صدا ندارند.

البته این نقد خود به نقد مبتلاست و هر صوتی که تناسب داشته باشد ملاحظت را نیز به ضرورت دارد؛ اما عکس آن صادق نیست و چنین نیست که هر صوتی که رخامت و رقت داشته باشد دارای تناسب نیز باشد؛ مانند آن که کسی زیبا می‌خواند اما موسیقی نمی‌داند و موسیقی‌دانی درمی‌یابد صدای او نیکوست اما نت‌ها را آن‌گونه که باید نمی‌چیند. اما کسی که صدای او ملاحظتی ندارد از موضوع بحث خارج است. البته، درست است که تناسب با ملاحظت برابر است؛ اما به این معنا نیست که کسی که موسیقی نمی‌داند نتواند بهتر از موسیقاری بخواند، چون ممکن است صوت او چنان مليح باشد که تناسب آن بر تناسب برآمده از قواعد موسیقی بیش‌تر باشد اما به هر حال نت‌ها را به هم می‌ریزد.

### تعريف غنا از دیدگاه حضرت امام علیه السلام

«فالأولى تعريف الغناء بأنّه صوت الإنسان الذي له رقة وحسن ذاتي ولو في الجملة قوله شأنية ايجاد الطرب بتناسبه لمتعارف

الناس، فخرج بقيد الرقة والحسن صوت الأبح الرديء الصوت، وإنما قلنا له شأنية الإطراب، لعدم اعتبار الفعلية بلا شبهة، فإن حصول الطرف تدريجي قد لا يحصل بشعر وشعرين فتلك الماهية ولو بتكرار أفرادها لها شأنية الإطراب، وهذا بوجه نظير ما ورد في المسكر بأنّ ما كان كثيرة مسکراً فقليله حرام؛ فإن الحكم تعلق بالطبيعة التي من شأنها الإسکار، ولا ينافي عدم مسکرية قليلاً، وماهية الغناء كذلك، فلا ينافي عدم مطربية بعض مصاديقه فعلاً، وقيد المناسب، لأجل أنّ الصوت الرقيق الرخيم إن لم يكن فيه المناسب الموسيقي لا يكون مطرباً ولا غناءً بل لا يتتصف بالحسن حقيقةً، فالمد الطويل لا يكون غناءً ولا مطرباً، ولو كان في كمال الرقة والرخامة، ولو قيل إنّه حسن يراد به رقته ورخامته وصفاته الذاتي، والتقييد بشأنية الطرف لمعرفية المناسب الخاص؛ أي: المناسب الذي من واحد من الألحان الموسيقية، فهو في الحقيقة من باب زيادة الحد على المحدود. وبما ذكرناه تظهر الخدشة في الحد المناسب إلى المشهور، وهو مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب، فإنّ الغناء لا يتقوم بالمد ولا الترجيع، ففي كثير من أقسامه لا يكون مد ولا ترجيع، ولعلّ القيدين في كلماتهم لأجل كون المتعارف من الغناء في أعصارهم هو ما يكون مشتملاً عليهما، فظنّ أنه متقوّم بهما، كما أنّ المطربية الفعلية غير معتبرة فيه بما مر، وأنّ الصوت ما لم يكن فيه رخامة وصفاء ليس بغناه. ثم إنّ ما ذكرناه في المقام هو تحصيل ماهية الغناء من غير نظر إلى ما كان موضوعاً للحكم الشرعي، ولعلّ موضوعه أعمّ أو أخصّ، وسيأتي الكلام فيه، فتحصل من ذلك أنّ الغناء ليس مساوياً للصوت اللهوي والباطل،

ولا لأندان أهل الفسق والكبائر، بل كثير من الألحان اللهوية وأهل الفسق والباطل خارج عن حدّه، ولا يكون في العرف والعادة غناً، ولكل طائفة من أهل اللهو والفسق والتغني شغل خاص في عصرنا، ومحال خاصة معدّة له، ولشغله وصنعته اسم خاص يعرفه أهل تلك الفنون.

ثم إنّ مقتضى الكلمات كلّ من تصدّى لتحديد الغناء أنه من كيّفيّة الصوت أو الصوت نفسه، وليس مادّة الكلام دخيلاً فيه، ولا فرق في حصوله بين أن يكون الكلام باطلًا أو حقّاً وحكمةً أو قرآنًا أو رثاءً لمظلوم، وهو واضح لا ينبغي التأمّل فيه، فالأولى تعريف الغناء بأنه صوت الإنسان الذي له رقة وحسن ذاتي ولو في الجملة قوله شأنیّة ايجاد الطرب بتناسبه لمعارف الناس»! .

حضرت امام خمینی ره تعريف زیر از غنا را می‌پسندد:  
 غنا صوتی انسانی است که رقت و زیبایی ذاتی آن است (هر چند به اجمال) و شأن آن این است که برای نوع مردم طرب‌انگیز است.  
 از آن‌چه گفتیم خدشهایی که به تعريف مشهور وارد است ظاهر می‌شود. آنان می‌گفتند: غنا، کشیدن صوتی است که دربردارنده ترجیع و نیز طرب‌انگیز باشد؛ ولی قوام غنا نه به کشیدن صداست و نه به ترجیع؛ چراکه بسیاری از اقسام غنا هیچ یک از این دو قید را ندارد. البته شاید غنای رایج در زمان عالمان گذشته براین دو پایه استوار بوده است.

همان‌گونه که امام راحل می‌فرمایند: خواننده‌های کنونی در صوت خود نه مد دارند و نه ترجیع.

امام خمینی<sup>ره</sup> به شناسه‌ای که علامه‌ی اصفهانی ارایه داد قید «رقّت صوت» را افزودند.

آنچه برای این بحث مهم است به دست آوردن ماهیت غنا با صرف نظر از این است که چه چیزی موضوع حکم شرعی و حرمت است، از این رو شاید ماهیت غنا موضوعی باشد اعم یا اخص از غنایی که حکم آن در شرع بیان شده است، از این رو غنا نه مساوی با صوت لهوی و باطل است و نه مساوی با الحان اهل فسوق و کبایر؛ بلکه بسیاری از الحان لهوی و الحان اهل فسوق از تعریف غنا خارج است.

غنا از مقوله‌ی صوت یا کیفیت صوت است و ماده‌ی کلام؛ هرچند آیات قرآن کریم یا رثا و گریه بر امام حسین علیه السلام باشد، هیچ نقش و دخالتی در آن ندارد.

### دلایل حرمت غنا

بنابر نظر حضرت امام<sup>ره</sup> غنا صوت متناسب و رقیق است و برای حرمت آن دلایل زیر را می‌آورند:

«وَأَمّا حُكْمُهُ فَقَدْ وَرَدَتْ رِوَايَاتٌ مُسْتَفِيَضَةٌ أَوْ مُتَوَاتِرَةٌ عَلَى حِرْمَتِهِ، وَهِيَ عَلَى طَوَافَنْ:

منها، ما وردت في تفسیر قوله تعالى: ﴿وَاجْتَبِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾؛ بأنّه الغناء، كصحيحة هشام عن أبي عبد الله علیه السلام في قوله تعالى: ﴿فَاجْتَبِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَبِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، قال: الرجس من الأوثان: الشطرنج، وقول الزور: الغناء، وقد فسر به في رواية زيد الشحام وأبي بصير وعبد الأعلى وغيرهم، والظاهر المتفاهم من

عنوان قول الزور هو القول الباطل باعتبار مدلوله كالكذب وشهادة الباطل والافتراء، والغناء كما عرفت من كيفية الصوت، أو الصوت بكيفية، وهو عنوان مغایر لعنوان الكلام والقول، وفسرت الآية بقول القائل للمغني أحسنت في صحيحه حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عائلاً، مع أنّ قول أحسنت ليس بنفسه باطلًا وزورًا، وإنما أطلق عليه باعتبار تحسين الغناء، فيقع الكلام في كيفية إرادة الكلام الباطل باعتبار مدلوله والغناء الذي صوت أو كيفية بكلام واحد، وكذا كيفية إرادة قول القائل أحسنت من قول الزور، هل هي من قبيل المجاز اللغوي المشهور مع استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد؛ أي: في معنى حقيقي ومجازي بعلاقة كعلاقة الحال والمحل أو من قبيل الحقيقة الادعائية على ما سلكتناه في المجازات تبعاً لبعض مشايخنا رحمة الله بمعنى استعمال قول الزور في معناه، وادعاء أنّ الغناء منه، وكذا قول القائل للمغني أحسنت، أو من قبيل اطلاق قول الزور وإرادة مطلق الباطل بنحو من الأدعاء حتى يدخل فيه المزامير والمعاذف وغيرهما. أو أراد من قول الزور القول المشتمل على الباطل مدلولاً، وعلى الغناء جميعاً حتى لا تدلّ الآية ولا الروايات المفسّرة لها على حرمة الغناء بنفسه. أو أراد بقول الزور القول المشتمل على الباطل، إما نحو اشتمال الكلام على مدلوله، أو نحو اشتمال الموصوف على صفتة وإضافة القول إلى الزور لاتحاده معه اتحاد الصفة مع الموصوف، فالقول زور باعتبار اشتمال مدلوله على الباطل، وزور باعتبار صفتة، وهو الصوت الخاص، فيكون الغناء مستقلًا محكمًا بوجوب الاجتناب، والكلام المشتمل على الباطل بحسب مدلوله أيضًا محكم به، ولعلّ هذا

الاحتمال الأخير أو ما يرجع إليه مما تقدّم أقرب الاحتمالات إلى ظواهر الأخبار المفسرة كما اختاره بعض المدققين؛ لأنّ الظاهر منها أنّ قول الزور هو الغناء أو هو من قول الزور، ومع قيام القرينة العقلية بأنّه ليس من مقولة القول يدور الأسر بين رفع اليد عن ظاهر جميع الأخبار المفسرة الدالّة على أنّ الغناء الذي هو صوت خاص هو قول الزور بتمام مصاديقه وحملها على قسم خاص متحقّق مع كلام خاص مدلوله الباطل والزور كما احتمله الشيخ واختاره، وبعبارة أخرى أنّ الظاهر من الأخبار هو أنّ الغناء تمام الموضوع لصدق قول الزور عليه ومستعمل فيه، فعلى الاحتمال الذي رجّحه الشيخ لابدّ من رفع اليد عن هذا الظاهر مع عدم حفظ ظهور الآية أيضًا، فإنّ ظاهرها حرمة قول الزور والحمل على الغناء بما ذكر حمل على غير مدلولها بحسب فهم العرف بل هو حملها على قسم خاص منه (تأمّل)، وبين حفظ ظهور الأخبار وحملها على الغناء بالمعنى الحقيقي المعروف مع حفظ ظاهر الآية من حيث تعميمها بالنسبة إلى جميع الأقوال الباطلة، وأن نعمّهما لأمر آخر لم نعمّهما له لولا الأخبار، وهو إرادة الزور باعتبار الوصف الحاصل له وهو الغناء، والحاصل أنّه بناءً على ما رجّحه الشيخ في معنى الآية بضميمة الروايات أنّ الغناء ليس قول الزور ولا هو قول الزور، وأماماً على ما ذكرناه أنّه هو لا تتحادهما خارجاً وصدق أحدهما على الآخر بالحمل الشائع، ولو فرضت المناقشة فيما ذكرناه فلا أقلّ من دخول الغناء تعبيداً فيه، ومقتضى اطلاق الأدلة أنّه بذاته وبلا قيد قول الزور. نعم هنا إشكال آخر، وهو أنّ قول الزور إن كان مطلق الباطل المقابل للحقّ، والمراد بالباطل ما لا يكون فيه غرض عقلائي، وما دخلة له

في المعاش والمعاد، فلا شبهة في عدم حرمتها بهذا الإطلاق، وبهذا العرض العريض فيدور الأمر بين حفظ ظهور هيأة الأمر في قوله: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» في الوجوب، وتقيد قول الزور بقسم خاص وهو المحرمات الشرعية، فتكون الآية لبيان إجمال ما فصل في الشريعة من المحرمات كقوله تعالى: «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ» ببناءً على أنّ المراد بها المحرمات وبين حفظ إطلاق قول الزور وحمل الأمر على الرجحان المطلق، ولا ترجيح للأول إن لم نقبل أنه الثاني، لشيوخ استعمال الأمر في غير الوجوب، وبعد رفع اليد عن الإطلاق وعليه لا دلالة للآية الكريمة ولا للأخبار الدالة على أنّ قول الزور الغاء على حرمتها. ويمكن أن يجاب عنه بأنّ سياق الآية وذكر قوله: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» في تلو: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» يوجب قوّة ظهور في أنّ الأمر للوجوب سيما مع إشعار مادة الاجتناب بذلك، فيصير قرينةً على أنّ المراد من قول الزور ليس مطلق القول الباطل، مضافاً إلى إمكان أن يقال: إنّ قول الزور ليس مطلق القول الباطل بالمعنى المتقدم بل باطل خاص عرفاً كالكذب والافتراء والسخرية ونحوها، فلا يقال عرفاً لمطلق القول الذي لا دخلة له في المعاش والمعاد وأنّ قول الزور بل لعله لا يكون باطلاً ويؤيده تفسير الآية بالأقوال المحرمة كالكذب وتلبيبة المشركين لبيك لا شريك لك إلّا شريكًا هو لك تملكه وما ملكه عن رسول الله ﷺ أنه قام خطيباً، فقال: يا أيها الناس عدلت شهادة الزور بالشرك بالله ثم قرأ: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، وهو مؤيد لما ذكرناه من السياق. فتحصل من جميع ما تقدم أنّ الآية الكريمة بضم الروايات المفسرة: تدلّ على

حرمة الغناء بذاته إذا كان مقروراً بالقول، وبالغاء الخصوصية عرفاً يستفاد منها حرمتها مطلقاً، ولو وجد في مهمل لا يقال له قول أو وجد في الصوت بلا كلام، بل يمكن أن يقال: إنّ الغناء المتحقق في الكلام لا يقوم جميع قرعاته ورجاعاته بالكلام بل يقع كثير منها في خالله وبعده، ولا شبهة في أن الصوت الكذائي بمطلق وجوده غناءً، فتندل الروايات على حرمتها ولو بتلك القطعات الغير القائمة بالألفاظ، ولا شبهة في عدم الفرق بين تلك القطعات المحرّمة والصوت المتحقق بلا كلام إن كان غناءً، وممّا ذكرناه يظهر الكلام في طائفة أخرى من الروايات وهي المفسرة لقوله تعالى: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوا الْحَدِيثِ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُرُواً أَوْ إِنَّكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِمِّنٌ»<sup>۱</sup> كرواية محمد بن مسلم عن أبي جعفر علیه السلام، ولا يبعد أن تكون موقعةً، قال: سمعته يقول: «الغناء ممّا وعد الله عليه النار»، وتلا هذه الآية: «وَمِنَ النَّاسِ»؛ إلى آخرها. و قريب منها روايات أخرى، ووجه دخوله في لهو الحديث هو الوجه في دخوله في قول الزور»<sup>۲</sup>.

### روايات مستفيض، بلكه متواتر

حضرت امام خمینی در مقام بیان حکم غنا می نویسد: روايات مستفيض و متواتری بر حرمت غنا رسیده است که این روايات، بر چند گروه است: یکی روايات تفسیری است.

البته نباید از این روايات چنین تعبیری آورد؛ زیرا آیا غنایی که ایشان

۱. لقمان / ۶

۲. المکاسب المحرّمة، ج ۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۷.

### تفسیر قول زور به گفتار باطل

حضرت امام ره قول زور را به معنای گفتار باطل می‌دانند که دروغ،  
شهادت باطل و افتراء از اقسام آن است.

ما گفتیم که قول به معنای اعتقاد و زور به معنای باطل است و اعتقاد  
باطل می‌تواند اخباری باشد، همچون خبر دروغ، و یا انشایی باشد، مانند  
شهادت باطل. این روایات بر آن بوده است تا مصدقاقی از اعتقاد باطل را  
بیان نماید و آیندگان نیز با مدد عقل، دیگر افراد آن را بشناسند.

غنا در روایات به طور عملی تعریف شده است و این که حضرت  
امام ره قول زور را به اعتبار مدلول آن، قول باطل، کذب، شهادت باطل و  
افترا می‌دانند، که درست نیست؛ زیرا امور یاد شده معنای قول زور  
نیست. حال، برای نمونه شناسهی انسان «حیوان ناطق» است و نه «انسان  
زید است» یا به عکس؛ زیرا زید فردی از افراد انسان است و فرد و  
مصدقاقی از آن را بر Shermande است.

قول زور یعنی اعتقاد باطل و دروغی که صورتی راست داشته باشد،  
مصدقاق قول زور است و نه مطلق دروغ. مصدقاق دیگر آن شهادت باطل و

گفتن «احسنست» و تشویق وی است و در این احادیث از مد صوت،  
تناسب و رقت کلام دیده نمی‌شود.

حضرت امام علیه السلام می‌فرماید:

غنا کیفیتی از صوت یا صوتی با کیفیت خاص است. «احسنست» نیز به خودی خود باطل نیست، بلکه حرمت آن به خاطر این است که باطلی را تصدیق می‌کند و همچون همان باطل است که آن را تأیید می‌کند. دروغ، شهادت باطل و تشویق باطل قول زور است.

تفاوت دیدگاه ما با مرحوم امام در این است که حضرت امام علیه السلام، قول زور را به معنای غنا؛ هرچند به صورت مجاز ادعایی می‌گیرند و ما قول زور را به معنای اعتقاد باطل گرفتیم که از مصادیق آن دروغِ راست‌نما، شهادت باطل و تشویق باطل است و حضرات معصومین علیهم السلام به طور عملی و مصدقی غنای خاص را بیان نموده‌اند و قدر متین آن غنای مناسب با مجالس بنی امیه و بنی عباس است که با شراب و انواع گناهان همراه بوده و در خدمت دولت باطل و جبهه‌ی آن بوده است؛ ولی حضرت امام علیه السلام راه دور نموده و به بررسی انواع استعمال و چگونگی رابطه‌ی مجاز و حقیقت پرداخته‌اند. ما گفتیم قول زور مصادیق فراوانی دارد و شهادت باطل، انشای کلام باطل، «احسنست» گفتن به کسی که باطلی را می‌گوید، قولی که به ظاهر حق و در اصل باطل است از افراد آن است و تعدد افراد نسبت به معنای واحد است و نه استعمال لفظ در بیش از یک معنا و یا استعمال مجاز مرسل یا حقیقت ادعایی و هیچ یک از این امور به مقام حاضر ارتباطی ندارد.

## حقیقت ادعایی

حضرت امام ره می‌فرماید:

برداشت معانی متعددی از یک لفظ آیا از قبیل مجاز لغوی مشهور است یا کاربرد لفظ در بیش از معنای واحد است. کاربرد معنای حقیقی در معنای مجازی یا با وجود علاقه امکان دارد مثل علاقه‌ی حال و محل و یا با حقیقت ادعایی است؛ به این معنا که کاربرد قول زور در غنا با این ادعاست که غنا قول زور است یا این که این استعمال، اطلاق قول زور و اراده‌ی مطلق باطل به گونه‌ای از ادعاست که غنا و موسیقی را شامل شود یا قول زور قولی است که در بردارنده‌ی باطل و غنای باطل است تا آیه و روایت دلالت بر حرمت ذاتی غنا نداشته باشد، بلکه غنایی را حرام بداند که در بردارنده‌ی کلامی باطل باشد.

قول زور به این اعتبار مشتمل بر باطل است و «زور» نیز به لحاظ این که صفت «قول» است صوت خاص می‌باشد و در این صورت باید از غنا به صورت استقلالی پرهیز شود و کلام باطل نیز به سبب مدلول و معنایی که دارد لازم است از آن دوری شود. شاید از احتمالات گفته شده آخرین آن یا هر آن‌چه که به این احتمال برگشت دارد، به ظواهر روایات نزدیک باشد، همان‌طور که برخی از عالمان همین قول را برگزیده‌اند.

با توجه به این که از ظاهر روایات چنین برمی‌آید که قول زور غناست یا غنا از قبیل قول زور است و با وجود قرینه‌ی عقلی براین که غنا از مقوله‌ی قول نیست، امر دایر بین دو چیز است: یا این که از ظاهر روایات دست برداریم و آن را بر غنایی خاص حمل کنیم که گونه‌ای

از کلام در آن باشد، همان طور که جناب شیخ، این قول را برگزیده و از تعریف مشهور روی برگردانده و یا از ظهور آیه دست برداشت؛ زیرا موضوع ظاهر آیه کلام است، نه صوت، و تنها شامل قول می شود و حمل قول زور بر غنا حمل به غیر مدلول آن بر حسب فهم عرف است، بلکه حمل بر قسم خاصی از غناست. این نکته جای تأمل و دقت دارد.

نتیجه آن که بنابر آن چه شیخ در معنای آیه به ضمیمه‌ی روایت ترجیح داده است، غنا قول زور نیست، ولی بر اساس دیدگاه ما (حضرت امام راحل ره) به خاطر اتحاد خارجی غنا و قول زور، غنا به صورت تعبدی داخل در قول زور است.

حضرت امام ره در خارج می بینند که قول زور امری و غنا امر دیگری است و نمی تواند در خارج، مصدق و احادی داشته باشد و مانند «زید عالم است» نیست که اتحاد وجودی داشته باشد و غنا غیر از قول زور است؛ ولی از سوی دیگر نمی خواهند از روایت نیز دست بردارند و به ناچار می فرمایند: گرچه این گونه به نظر می آید که قول زور و غنا دو امر مختلف است، ولی به صورت تعبدی می پذیریم غنا قول زور است. ایشان ره تعبد را در حوزه‌ی ادبیات نیز قابل طرح می دانند.

حضرت امام راه خود را دور نموده و از راه مجاز مرسل و حقیقت ادعایی وارد بحث می شود و هم چنین غنا را به قرینه‌ی عقلی صوت می دانند؛ در حالی که چنین قرینه‌ای وجود ندارد و ما پیش تر بیان نمودیم که همه‌ی صوت‌ها دارای کلام و همه‌ی کلام‌ها متصوت است و صوت و کلام از هم قابل تغییک نیست و نمی توان تصور نمود که غنایی بدون کلام



باشد. افزوده بر این، همانگونه که پیش از این گذشت کلام شیخ درست بود. ایشان گفت مراد از غنا قول است و نمی‌توان بر اساس تعریف مشهور از غنا گفت: «مد الصوت مع الترجیح المطرب» حرام است و این کلام درستی است؛ ولی چون مرحوم امام درستی قول فقیهان را مسلم گرفته‌اند راه تعبد را پیشنهاد می‌دهند و می‌فرمایند: غنا به صورت تعبدی قول زور است.

اما هیچ یک از اشکالات یادشده بر نظریه‌ی ما وارد نیست؛ چرا که گفتیم روایات مصدق قول زور را بیان می‌کند. همان ونه که صوت غنایی خواننده‌ای که در حقیقت صوت اموی و عباسی است، از افراد قول زور است و در این صورت، به استعمال لفظ در اکثر از یک معنا یا کاربرد لفظ در آن‌چه بر آن احواله داده شده یا به حقیقت ادعایی یا به مجاز و کنایه ارتباطی ندارد؛ بلکه غنا اظهار حق به صورت باطل است که اندراس دین و خانه نشین کردن مقام عصمت را در پی دارد و از این جهت، حرام است و هر اندازه شمول بیشتری داشته باشد گستره‌ی حرمت آن نیز بیشتر می‌شود. حرمت چنین غنایی نیز برای مدقوق و مرجع و طرب‌انگیزی آن نیست بلکه برای باطل بودن کلام و در مسیر خدمت به دولت باطل بودن آن است.

### نقد روایات تفسیری

مرحوم حضرت امام ره در ادامه‌ی بحث، اشکالی بر استدلال به روایات تفسیری طرح می‌نماید و اشکال ایشان نیز وارد است. ایشان می‌فرماید: چه دلیلی وجود دارد که قول زور حرام و اجتناب از آن واجب باشد؟

زیرا چنین نیست هر چیزی که باطل باشد حرام نیز باشد. اگر مراد از قول زور، مطلق باطل به معنای چیزی باشد که غرض عقلایی ندارد و در معاش و معاد دخیل نیست، شبه‌ای نیست که چنین چیزی حرام نیست، در این صورت، قول زور باطل است؛ اما حرام نیست. پس امر دایر است میان حفظ ظهور هیأت امر «اجتبوا» در وجوب و میان تقيید قول زور به قسم خاصی از آن، که همان محترمات شرعی است و دایره‌ی باطل بسیار گسترده است و هر آن‌چه را که با دلیل از آن نهی شده است در برابر می‌گیرد. درست است که «اجتبوا» ظهور در وجوب دارد اما اجتناب از قول زور یعنی روی گرداندن از باطل، ولی چه کسی گفته هر باطلی حرام است. غنا نیز رابطه‌ای با قول زور ندارد و به صورت تعبدی غنا قول زور دانسته می‌شود، بله می‌توان رابطه‌ی میان غنا با قول زور را از باب مجاز مرسل یا حقیقت ادعایی یا مجاز و حقیقت و یا تناهی یا شایع صناعی دانست، اما روشن است که احتمال در بحث علمی راه‌گشا نیست.

البته در نقد این سخن می‌توان گفت هیأت امر در این آیه وجوب را می‌رساند. «اجتبوا الرجس»؛ بیان حکمت نظری و «اجتبوا قول الزور» بیان حکمت عملی است، یعنی از خیانت و جنایت دروغینی که صورت و ظاهر حق را دارد دوری کنید. تکرار «اجتبوا» نیز نشان اهمیت موضوع و برای تأکید است و شاهد دیگری برای اراده‌ی معنای وجوبی از آن است. اما چنین نیست که قول زور هر باطلی را شامل شود. ما در فقه به بررسی این آیه می‌پردازیم و نه در فلسفه، بر این اساس، اصطلاح فقهی باطل را نباید با مصطلح فلسفی آن خلط نمود و ما پیش از این، آن را بررسیده‌ایم.

قول زور را در همین راستا به شهادت باطل، قول احسنت و غنایی که صوت و کلام آن نقیک‌نایپذیر است و به غنای امویان و عباسیان انصراف دارد تفسیر نمود؛ چرا که همه‌ی این امور ترویج باطل و گناه است و هم مفاد آیه و هم معنای روایت در این تحلیل حفظ می‌شود.

قول زور در این آیه همانند باطلی نیست که مانند بازی با محاسن باشد و هیچ گونه غرض عقلایی نداشته باشد و از سخن باطل فلسفی نیست، بلکه در زمرة‌ی باطل‌هایی است که اندراس دین را در پی دارد و یا با آن هم‌پاست و آیه‌ی شریفه را باید بر لسان تخاطب و محاوره حمل نمود. باطلی که شهادت باطل و تشویق خواننده‌ی غنایی نمونه‌ای از آن است. این روایات تفسیری به اصطلاح مشهور غنا ارتباطی ندارد. با این تحلیل، اشکالی که به عبارت «وعلیه لا دلالة للآلية الكريمة ولا للأخبار الدالة على أنّ قول الزور الغناء على حرمته» وارد است به دست می‌آید و نیز اختلاف نظرگاه ما با حضرت امام ره به دست می‌آید؛ زیرا ما با بهره‌گیری از بهترین کتاب لغت (قرآن کریم) و نیز بیان روایت که آن نیز در مرتبه‌ی خود بهترین کتاب لغت است، قول زور و لهو الحديث را معنا نمودیم و دریافتیم که حضرات معصومین علیهم السلام برای آن تعیین مصداق نموده‌اند. همانند انسان که معنای آن «حیوان ناطق» است و مصادیق فراوانی دارد و مصداق، معنای آن به شمار نمی‌رود، بلکه از افراد آن است.

### دوگونگی لهو الحديث

«نعم هنا كلام آخر وهو أنّ الظاهر من الآية أنّ لهو الحديث قسمان، والمحرّم منه هو ما يشتري و تكون الغاية به إضلال الناس عن سبيل

الله، وغاية ما تدل الروايات هو كون الغناء داخلًا فيها، ومقتضاه أن يكون الغناء قسمين: محروم هو ما يوجب الإضلal، ومحلل هو غيره، ويمكن أن يقال: إن المراد بالإضلal عن سبيل الله ليس خصوص الإضلal عن العقائد بل جميع الواجبات فعلاً، والمحرمات تركاً من سبيل الله، وكل شيء يوجب ترك واجب أو فعل محروم يكون صادًّا عن سبيل الله ومضلاً عنه، ولو تعلم أحد أحاديث لهوية ليحدثها على قوم يوجب تحديتها، ولو اقتضاء ترك معروف أو فعل منكر يصدق عليه أنه اشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله، فحينئذ نقول: لو لا الروايات المفسرة كان ظاهر الآية حرمة اشتراء لهو الحديث؛ أي: الأخبار الموجبة بمدولها لإلهاء الناس وإضلالهم عن سبيل الله، كما ورد في سبب نزولها أن النصر بن الحرت كان يخرج إلى فارس فيشتري أخبار الأعاجم ويحدث قريشاً ويصرفهم عن استماع القرآن، فلم تكن شاملةً للغناء الذي هو من كيفيات الصوت، ولا دخل له بمدلول الحديث ومضمونه، لكن بعد تفسيرها به وقلنا بدخوله فيها بالتقريب المتقدم في الآية المتقدمة: يصدق على من تعلم الغناء للتغني أنه اشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله، إما لأنَّه بنفسه حرام ويا يجاد يخرج المغني والسامع عن سبيل الله، وإما لأنَّه بذاته مع تجريده عن معاني الألفاظ ومع سماعه وعدم فهم المعنى مما يتربَّ عليه ولو اقتضاء الصد عن سبيل الله والغفلة عن ذكر الله، وربما ينجرَ به إلى فعل الكبائر وترك الواجبات كما عن النبي ﷺ «الغناء رقية الزنا»، ومع العلم بأنَّ ذلك من مقتضيات ذات الغناء وتعلمه للتغني: يصدق أنه تعلم للإضلal؛ أي: تعلم ما يتربَّ عليه ذلك. فلا يقال: إن التغني

بالمواعظ والقرآن لا يترتب عليه ذلك؛ لأنّ هذا من مقتضيات نفس الغناء لو جرّد عن مدلائل الألفاظ، والمفروض أنّ الغناء بذاته داخل في الآية كما هو مفاد الأخبار، مع أنّ مقتضى إطلاق الأخبار أنّ مطلق الغناء داخل في الآية، وأوعد الله عليه النار، مع أنه قلما يتّفق الشخص أن يكون غاية تعلّمه للغناء أو تغنيه بالإضلal عن سبيل الله والصدّ عنه، فعليه يكون عدّ الغناء من الآية بنحو الإطلاق على الاحتمال المتقدّم في الإشكال كحمل المطلق على الفرد النادر جدًا، فقوله: الغناء مما أوعد الله عليه النار في الآية مع عدم دخوله فيها إلّا ما هو نادر كالمعدوم يعدّ مستهجنًا قبيحًا، فلا بد وأن تحمل اللام على النتيجة أعمّ من كونها غايةً أو لا، فلا ينافي في ذلك ما ورد في شأن نزولها كقوله تعالى: ﴿فَاتَّقُوهُ أَلْفِرْعَوْنَ لِيَكُونُ لَهُمْ عَدُوًا وَهَرَبَا﴾<sup>١</sup>، وكقول الشاعر «لدوا للموت وابنوا للخراب»، والإنصاف أنّ دلالة الطائفتين المتقدّمتين على حرمة الغناء بذاته لا تأمّل فيها، وأماماً ما دلت على دخوله في قوله: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ﴾ كصحيحة ابن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ﴾؛ قال: هو الغناء، ففي دلالتها على الحرمة تأمّل وإشكال»<sup>٢</sup>.

حضرت امام ره چون غنا را از مقوله‌ی صوت یا کیفیتی از صوت می‌دانستند، داخل شدن غنا در لهوالحدیث و قول زور را مجازی دانستند و در نهایت نیز چون مسأله بدین گونه درست نمی‌شد، غنا را با تعبد از مقوله‌ی لهوالحدیث و قول زور بر شمردند.

١-قصص / ٨

٢- المكاسب المحّرّمة، ج ١، صص ٢٠٧ - ٢٠٨.

آیه‌ی «لَهُو الْحَدِيثُ» نیز موارد خاص را شامل می‌شود و هرگونه اصلالی را شامل نمی‌گردد. البته در «لَهُو الْحَدِيثُ» تفاوتی ندارد که کسی آن را از پیش خود اختراع نماید یا به نقل گفته‌های دیگران بپردازد و «اشتری» که در آیه‌ی شریفه ذکر شده خصوصیتی ندارد؛ اما خباثت و پلیدی بیش از حد کسی را می‌رساند که به خرید چنین سخنانی رو می‌آورد و به همین خاطر است که وعید عذابی که به آنان داده شده است، وعیدی معمولی نیست. البته اصلالی که موضوع بحث است، اصلال غیر معمول است، اما تفاوتی ندارد متعلق آن کلام باشد یا عمل، و قرائت قرآن کریم باشد یا بنای مسجد و غنا باشد یا غیر آن و همه‌ی آن را حرام می‌سازد. شایان ذکر است که «لَهُو الْحَدِيثُ» نیز از اصطلاح مشهور غنا در فقه بیگانه است. اما مرحوم امام می‌فرماید:

ظاهر آیه می‌رساند که «لَهُو الْحَدِيثُ» بر دو قسم است: یکی حدیث

لهوی حرام که غایت از خرید آن گمراه نمودن مردم از راه خدادست و دو دیگر که هدف از آن اصلال و گمراه نمودن مردم از راه خدادست.

در دیدگاه ما چون آیه‌ی لهو الحدیث بعد از ذکر حال محسنان و نیکوکاران بیان شده، مردم را بر دو گروه می‌داند: یکی محسنان و دیگری کسانی که خبرها و حکایتها را می‌خرند تا مردم را به گمراهی اندازند. شمار چنین افرادی نیز اندک است. کمی شمار آنان از «من» تبعیض در «وَمِن النَّاسُ» استفاده می‌شود. البته کسانی که اهل «لَهُو الْحَدِيثُ» هستند اندک نیستند، بلکه سخن این است که آنان که عقده‌های درونی و شوم دارند و از این راه می‌خواهند مردم را هر چند با صرف هزینه‌ای که برای آن

متتحمل می‌شوند گمراه سازند، به قلت یافت می‌شوند و بر این اساس مقسم «ناس» است و نه «لهمو الحديث».

## روايات حرمت ذاتي غنا

حضرت امام خمینی رضی اللہ عنہ روایات چندی بر حرمت ذاتی غنا می آورندا کے ما تحلیل آن را در پیش آوردیم۔ عبارت ایشان چنین است:

«وَدَّلَتْ عَلَى حِرْمَتِهِ بِذَاتِهِ أَيْضًا رَوَايَاتٌ كَثِيرَةٌ رِّبِّما يَدْعُى تَوَاتِرَهَا، وَسِيَّأَتِي الْكَلَامُ فِي بَعْضِهَا كَصْحِيحَةً رِيَّانَ بْنَ الصَّلَتِ، قَالَ: «سَأَلْتَ الرَّضَا عَلَيْهِ يَوْمًا بِخَرَاسَانَ عَنِ الْغَنَاءِ، وَقَلَتْ: إِنَّ الْعَبَاسِيَّ ذَكَرَ عَنْكَ أَنَّكَ تَرْخَصُ فِي الْغَنَاءِ، فَقَالَ: كَذَبَ الزَّنْدِيقُ مَا هَكُذَا قَلْتَ لِهِ، سَأَلْنِي عَنِ الْغَنَاءِ فَقَلَتْ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغَنَاءِ، فَقَالَ: يَا فَلَانَ، إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَيْنَ يَكُونُ الْغَنَاءُ؟ قَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ. فَقَالَ: قَدْ حَكَمْتَ، وَالظَّاهِرُ مِنْهَا حِرْمَتِهِ كَمَا يَشَهَدُ بِهِ نَحْنُ التَّعْبِيرُ فِيهَا، وَنَحْوُهَا فِي الدَّلَالَةِ أَوْ أَظْهَرُ مِنْهَا رَوْايةً عَبْدَ الْأَعْلَى الْمَوْتَّقَةَ عَلَى الْأَظْهَرِ، قَالَ: «سَأَلْتَ أَبَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ الْغَنَاءِ وَقَلَتْ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَقِّ رَخْصٌ فِي أَنْ يَقُولَ: جَئْنَاكُمْ جَئْنَاكُمْ، حَيْوَنَا حَيْوَنَا نَحْيِيْكُمْ، فَقَالَ: كَذَبُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَأَعْيَنَ﴾<sup>۱</sup> إِلَى آخرِهِ، وَكَصْحِيحَةُ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْحَقِّ عَنِ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْحَقِّ قَالَ: «سَأَلْتَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَعَمَّدُ الْغَنَاءَ يَجْلِسُ إِلَيْهِ، قَالَ: لَا»، وَفِي رَوْايةِ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّاطِرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَقِّ قَالَ: «سَأَلْهُ رَجُلًا عَنْ بَعْضِ الْجَوَارِيِّ الْمَغْنِيَّاتِ فَقَالَ: شَرَائِهِنَّ وَبِيعَهُنَّ حِرَامًا،

و تعلیم‌ههنّ کفر، واستماعهنّ نفاق»، والرواية إلى سعد موثقة باین فضال، وعن الشیخ في العدّة: أنّ الطائفۃ عملت بما رواه الطاطریون، وكصحیحة إبراهیم بن أبي البلاط قال: «قلت لأبی الحسن الأول جعلت فداك أنّ رجلاً من مواليك عنده جوار مغنىّات قيمتهنّ أربعة عشر ألف دینار، وقد جعل لك ثلثها، فقال: لا حاجة لي فيها، إنّ ثمن الكلب والمغنية سحت»، وسحتیة ثمنها لأجل صفة التغنى وكون الغناء حراماً، وکحسنة نصر بن قابوس قال: «سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: المغنية ملعونة، ملعون من أكل كسبها»، إلى غير ذلك»!.

### تفسیر تازه از نظرگاه محقق سبزواری و فیض کاشانی

حضرت امام خمینی ره نظرگاه جناب فیض کاشانی و صاحب کفایه را نیز بر می‌رسند و دیدگاه متمایزی از عبارات آنان دارند و این که این دو عالم شیعی، حرمت غنا را به عوارض و لواحق آن دانسته باشند، انکار می‌نمایند و غنا را از دیدگاه آنان بر دو گونه‌ی حق و باطل تقسیم می‌کنند و تصریح می‌کنند که غنای باطل در نگاه این دو بزرگوار غنایی است که به مجالس لهو ویژگی دارد و مجالس بنی امیه و بنی عباس را دو نمونه از مجالس لهو می‌دانند. ایشان عقیده دارند فیض کاشانی و جناب محقق سبزواری حرمت غنا را ذاتی می‌دانند و سخن از ذکر مقارنات به این معنا نیست که تنها آن مقارنات حرام است، بلکه همان غنا نیز که با انواع لهو همراه شده است، حرام است. ایشان ادعای عدم اطلاق روایاتی که بر حرمت مطلق غنا استدلال شده و نیز انصراف آن به مجالس گناه و لهوی

۱. المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۲۰۸.

خلفای جور زمان صدور روایات و دیگر دلایل این دو عالم فرزانه را نقد می‌نماید که ما نیازی به بررسی آن نمی‌بینیم و تنها به ذکر کلام حضرت امام خمینی ره بستنده می‌نماییم؛ چرا که موارد نقد و نظر خود را در کلام دیگر فقیهان آورده‌ایم و خواننده با تأمل در آن عبارات، نقدهایی که بر کلام ایشان وارد است را در می‌یابد که چنین رویکردی در زمانه‌ی ما که نقد کلام را بر نقد گوینده حمل می‌کنند شایسته‌تر است. البته ما تنها گزیده‌ای از مهم‌ترین نظرگاه‌های ایشان را در ذیل بیان می‌کنیم و تنها بر آنیم تا خواننده با دیدگاه حضرت امام ره آشنا گردد و امید است نقدهای خود بر این کلام را در نگارش عربی این مجموعه بیاوریم:

«ثُمَّ إِنَّهُ رَبِّمَا نَسَبَ إِلَى الْمَحْدُثِ الْكَاشَانِيِّ وَصَاحِبِ الْكَفَايَةِ الْفَاضِلِ الْخَرَاسَانِيِّ إِنْكَارُ حِرْمَةِ الْغُنَاءِ وَالْخُصُوصَاتِ الْحَرَمَةِ بِلَوْاحِقِهِ وَمَقَارِنَاتِهِ مِنْ دُخُولِ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ وَاللَّعْبِ بِالْمَلَاهِيِّ وَنَحوِهَا، ثُمَّ طَعَنُوا عَلَيْهِمَا بِمَا لَا يَنْبَغِي، وَهُوَ خَلَافُ ظَاهِرِ كَلَامِ الْأُولَى فِي الْوَافِيِّ وَمَحْكَيِّ الْمَفَاتِيحِ وَالْمَحْكَيِّ عَنِ الْثَّانِيِّ، بَلِ الظَّاهِرِ مِنْهُمَا أَنَّ الْغُنَاءَ عَلَى قَسْمَيْنِ: حَقٌّ وَبَاطِلٌ، فَالْحَقُّ هُوَ التَّعْقِيْبُ بِالْأَشْعَارِ الْمُتَضَمِّنَةِ لِذِكْرِ الْجَنَّةِ وَالْتَّارِ وَالْتَّشْوِيقِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، وَالْبَاطِلُ مَا هُوَ مُتَعَارِفٌ فِي مَجَالِسِ أَهْلِ الْلَّهِ كِمَجَالِسِ بَنِيِّ أُمِّيَّةِ وَبَنِيِّ الْعَبَّاسِ قَالَ فِي الْوَافِيِّ مَا مَحَصَّلَهُ: أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ مَجْمُوعِ الْأَخْبَارِ الْخُصُوصَاتِ حِرْمَةُ الْغُنَاءِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنْ الْأَجْرِ وَالْتَّعْلِيمِ وَالْإِسْتِمَاعِ وَالْبَيْعِ وَالْشَّرَاءِ كُلُّهَا بِمَا كَانَ عَلَى النَّحْوِ الْمَعْهُودِ الْمُتَعَارِفِ فِي زَمْنِ بَنِيِّ أُمِّيَّةِ وَبَنِيِّ الْعَبَّاسِ مِنْ دُخُولِ الرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ وَتَكْلِمَهُنَّ بِالْأَبْطَيلِ وَلَعَيْهِنَّ بِالْمَلَاهِيِّ مِنْ الْعِيدَانِ وَالْقَضِيبِ وَغَيْرِهَا دُونَ مَا سُوِّيَ ذَلِكَ كَمَا يَشَعُرُ

به قوله عليه السلام ليست بالتي يدخل عليها الرجال، ثم ذكر عبارة الاستبصار فقال: يستفاد من كلامه أن تحرير الغناء إنما هو لاشتماله على أفعال محرّمة، فإن لم يتضمن شيئاً من ذلك جاز، وحينئذ فلا وجه لتخصيص الجواز بزف العرائس، ولا سيما وقد ورد الرخصة به في غيره، إلا أن يقال: إن بعض الأفعال لا يليق بذوي المروات وإن كان مباحاً، فالميزان حديث «من أصغى إلى ناطق فقد عبده»، وقول أبي جعفر عليه السلام: «إذا ميّز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء»، وعلى هذا فلا بأس بسماع التغني بالأشعار المتضمنة ذكر الجنّة والنّار والتشوّيق إلى دار القرار إلى أن قال: وبالجملة، لا يخفى على ذوي الحجى بعد سماع هذه الأخبار تمييز حق الغناء من باطله، وأن أكثر ما يتغنى المتصوّفة في محافلهم من قبيل الباطل (انتهى). وأنت خبير بأنّ ظاهر هذه العبارة بل صريحها صدراً وذيلاً أنّ الغناء على قسمين: قسم حرام، وهو ما قارن تلك الخصوصيات بمعنى أنّ الغناء المقارن لها حرام، لا أن المقارنات حرام فقط، ولهذا حرام أجرهن وتعليمهن والاستماع منهـنـ، ولو لا ذهابـهـ إلى تحريرـهـ ذاتـاـ لا وجه لتحريرـهـ ما ذكرـهـ، وقسم محلـلـ، وهو ما يتغنىـ بالمواعظـ ونحوـهاـ. فقد استثنى من حرمة الغناء قسماً هو التغنيـ بذكرـ اللهـ تعالىـ، كما استثنى بعضـهمـ التغـنـيـ بالمرـاثـيـ، وبـعـضـهمـ التـغـنـيـ بـالـقـرـآنـ، وبـعـضـهمـ الحـديـ، وبـعـضـهمـ فـيـ الـعـرـائـسـ، وهـذـاـ أـمـرـ لـمـ يـثـبـتـ أـنـ خـلـافـ الإـجـمـاعـ أوـ خـلـافـ الـمـذـهـبـ حتـىـ يـسـتـوـجـبـ صـاحـبـهـ الطـعـنـ، وـالـنـسـبـةـ إـلـىـ الـخـرـافـةـ وـالـأـرـاجـيفـ، وـقـدـ اـخـتـارـهـ النـرـاقـيـ فـيـ الـمـسـتـنـدـ وـبـعـضـ مـنـ تـأـخـرـ عـنـهـ، كـمـاـ لـاـ يـسـتـوـجـبـهـ مـنـ اـسـتـثـنـيـ الـقـرـآنـ وـغـيـرـهـ، فـالـصـوـابـ أـنـ يـحـابـ عـنـهـ بـالـبـرـهـانـ كـمـاـ صـنـعـ الشـيـخـ الـأـنـصـارـيـ، فـالـأـوـلـىـ النـظـرـ إـلـىـ مـاـ يـمـكـنـ أـنـ يـسـتـدـلـ بـهـ عـلـىـ هـذـاـ التـفـصـيلـ.

فمنها دعوى قصور الأدلة على اثبات حرمة مطلق الغناء؛ لعدم الإطلاق فيما تدلّ على الحرمة، وعدم الدلالة عليها فيما يمكن دعوى الإطلاق فيها؛ كقوله عليه السلام: «الغناء شرّ الأصوات»، و«الغناء غشّ النفاق» ونحوهما.

(وفيه): أنه لا قصور في إطلاق كثير من الروايات، كالروايات المفسّرة لقول الزور بالغناء، وقد تقدّم كيفية دخوله في الآية، والقول بمعارضة تلك الأخبار لما فسّرها بقول أحسنت للمغتني، وبما فسّرها بشهادة الزور؛ لأنّ الحمل يقتضي وحدة معناهما، وما عرفت يدلّ على أنه غيره، قد عرفت الجواب عنه في بيان الأخبار المفسّرة لها، مضافاً إلى أنّ الحمل يقتضي الاتحاد ولو وجوداً، فلو كان الغناء من مصاديقها يصحّ الحمل، ويقال: إنّ الغناء أو أنّ الغناء هو، فلا تعارض بين الأدلة المفسّرة، ولا يجوز رفع اليد عن الإطلاق بعد إمكان أن يكون الكلّ مندرجأً فيه ولو لم نعلم وجهه، بل لا يجوز الغضّ عن الإطلاق ولو لم يندرج فيه أو لم نعلم اندراجه، لإمكان الإلحاد حكماً.

وكالأخبار المفسّرة للهو الحديث؛ فإنّها أيضاً مطلقة بلا إشكال. والقول بأنّ الغناء الخاص الذي يشتري ليحصلّ عن سبيل الله ويُتّخذها هزواً داخل فيها لا غير: قد عرفت الجواب عنه، ولزومه للاستهجان في الأخبار الدالة على أنّ الغناء مما أوعده الله عليه النار بقوله: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي»<sup>١</sup> (الخ)، فلا ينبغي الشبهة في إطلاقها، وكالمحكي عن الرضا عليه السلام بطرق عديدة: منها، ما رواه الصدوق صحيحاً عن الريّان بن الصلت الثقة قال: «سألت

الرضا عليهما السلام يوماً بخراسان عن الغناء، وقلت: إن العباسي ذكر عنك أنك ترخص في الغناء فقال: كذب الزنديق، ما هكذا قلت له، سأله عن الغناء، فقلت إن رجلاً أتى أبي جعفر عليهما السلام فسألته عن الغناء فقال: يا فلان، إذا ميز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء؟ قال: مع الباطل، فقال: قد حكمت.» وتقريب الدلالة أن الظاهر من إنكار الرضا عليهما السلام الترخيص أن قول أبي جعفر عليهما السلام يدل على حرمة، وإلا فلو دل مقالته مع السائل بأن الغناء من الباطل الجائز الارتكاب ولو مع حزارة: فنقل السائل عنه تجويهه نقاً بالمعنى، فلم يمكن إنكاره عليه، فالإنكار دليل على عدم كون الغناء مرخصاً فيه في كلام أبي جعفر عليهما السلام وكان الرضا عليهما السلام مستدلاً على حرمة بقوله: وروى السائل خلافه كذباً عليه، ولا شبهة في إطلاق الرواية. ومنه يظهر الجواب عما يمكن أن يقال: بأن التكذيب راجع إلى عدم ترخيص أبي الحسن عليهما السلام أو عدم ترخيصه بقول مطلق، فإن المراد بالترخيص ليس نحو قوله: أنت مرخص فيه، بل ما يستفاد من كلامه، ولا شبهة في أنه لو لم يدل كلام أبي جعفر عليهما السلام على التحرير لما قال الرضا عليهما السلام: إنه كذب، والفرض أن كلامه مطلق، والإنصاف أن إنكار دلالتها في غير محله. والعجب من النراقي حيث قال إن الباطل لا يفيد أزيد من الكراهة، ومع ذلك قال: إن تكذيبه ليس للمنع بل لذكره خلاف الواقع، وذلك لأن ذكر ما يدل على كراحته في مقام الجواب ترخيص له فأين خلاف الواقع حتى يصح التكذيب؛ سيما مع هذا التعبير الشديد.

ومنها، رواية عبد الأعلى الحسنة الموثقة، فإن عبد الأعلى هو ابن أعين، وقد عده الشيخ المفید من فقهاء أصحاب الصادقين والأعلام

والرؤساء المأخذون عنهم الحلال والحرام والفتيا والأحكام الذي لا يطعن عليهم ولا طريق إلى ذم واحد منهم، ولا اشكال في إفادته التوثيق كما عن المحقق الدمامي الجزم بصحة رواياته، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الغناء وقلت إنهم يزعمون أن رسول الله عليه السلام رخص في أن يقال: جئناكم حيونا حيونا نحييكم، فقال: كذبوا، إن الله عز وجل يقول: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا يَعْبَدُونَ﴾. لو أردنا أن نتخيّل لهم لا تخدّناه من لدننا إن كنا فاعلين. بل نقدّف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق ولهم الوبيل مما تصفون»، ثم قال: ويل لفلان مما يصف -رجل لم يحضر المجلس-. وهي تدل على حرمة الغناء بمثل تلك العبارة الغير اللهوية الغير الباطلة بل الشرفية على نسخة: حيونا، ولو لم يكن محظىً كان رخصه رسول الله عليه السلام فلم ينكّره أبو عبد الله عليه السلام ذلك الإنكار مع التمسك بالآية الدالة على قذف الله الحق بالباطل ليدمغه وتعقيبه بقوله: ويل لفلان مما يصف. والظاهر أن المراد به رجل غائب كان ينسب إلى رسول الله عليه السلام الترخيص فيه، فلا شبهة في دلالتها على الحرمة ولا في إطلاقها لقول حق أو باطل، ومنها صحيحة علي بن جعفر عن أخيه قال: «سألته عن الرجل يتعمد الغناء يجلس إليه قال: لا»، إلى غير ذلك من الأخبار الكثيرة، فلا مجال لإنكار إطلاقها. ومنها دعوى انصراف الأدلة إلى الغناء المتعارف المعهود في زمنبني أمية وبني العباس؛ كما هو من متمسّكات الكاشاني والخراساني في جملة من كلامهما، (وفيه): مضافاً إلى عدم مجال لهذه الدعوى في بعض الروايات، كصحيحة علي بن جعفر الأخيرة الظاهرة في المنع عن الجلوس عند من يتغنى من غير أن يكون هنا معاصي آخر

كالمزامير وغيرها كما هو ظاهرها، و كحسنة عبد الأعلى الدالة على أنَّ التغْنِي بمثل الفاظ التحيَّة أيضًا حرام، ومن الباطل، وهي مفسرة لسائر الروايات أيضًا، وشارحة للمقصود من كون الغناء باطلًا؛ بأنه بذاته باطل ولهو وزور، لا بملحقاته، وبمدلول الكلام المعروض له، بل يدفع بها توهم الإنصراف في سائر الروايات أيضًا لحكومتها على غيرها وعمميتها لو فرض الإنصراف للحكومة كما لا يخفى على المتأمل: أنَّ كون غالب أفراده ما يتعارف في عصر الخبيثين من اشتتمالها على محرّمات آخر ممنوعة، كيف؟ وأنَّ التغْنِي بالأشعار عند الناس كان متعارفًا في كلِّ عصر، وربما يتتفق معه سائر المحرّمات، وكون المتعارف عند سلاطين الطائفتين أو الأمراء في عصرهم وسائر الأعصار ذلك: لا يوجب أن يكون نوع التغنيات كذلك حتى يدعى الإنصراف. مضاراً إلى أنَّ كثرة أفراد طبيعة في قسم لا توجب الإنصراف؛ فإنَّ الإطلاق عبارة عن الحكم على طبيعة من غير قيد، فلابدُ في دعوى الانصراف من دعوى كون الكثرة والتعارف وأنس الذهن بوجه تصير كقيد حاف بالطبيعة، وهو في المقام ممنوع؛ سيما في مثل مقارنات الطبيعة لا مصاديقها وأصنافها، مضاراً إلى أنَّ اللازم من دعوى الانصراف إلى أشباه ما تتعارف في عصر الأمويين والعباسيين الالتزام بتخصيص تحريمها بما يكتنف بجميع ما يتعارف في مجالسهم الملعونة من دخول الرجال على النساء وشرب الخمور وارتكاب الأفعال القبيحة والفواحش وضرب أنواع الملاهي والتلهي بالأشعار المهيجة المورثة لإثارة الشهوات ورقص الجواري والغلمان إلى غير ذلك، ومع فقد بعضها يقال بالجواز، فلا وجه لتجويز خصوص ما يكون

من قبیل التغییی بالقرآن والفضائل؛ لقصور الأدلة، بناءً عليه عن اثبات حرمته ولو مع الأشعار الملهمة والمehlerة لكون المتعارف في عصرهم أخصّ منه، ولا أظنّ التزامهم به، فدعوى الانصراف كدعوى عدم الإطلاق في الضعف».<sup>۱</sup>

آنچه به محدث کاشانی و محقق سبزواری صاحب کتاب «کفاية الاحکام» در انکار حرمت ذاتی غنا و اختصاص آن به لواحق و مقارنات غنا نسبت داده شده و سپس برآنان خرد و طعن گرفته شده، با ظاهر عبارات ایشان سازگاری ندارد. فیض کاشانی در کتاب «وافی» و «مفایح» و محقق سبزواری در «کفاية الاحکام» گفته‌اند غنا بر دو قسم است: غنای حق و غنای باطل. غنای حق آن است که غناخوانی به اشعاری باشد که بهشت و دوزخ را یادآور باشد و انسان را در توجه دادن به دارالقرار تشویق کند. غنای باطل آن است که با مجالس فسق و فساد و لهو و لعب و رقص و پایکوبی و داخل شدن نامحرمان متناسب باشد؛ مانند: مجالس بنی امية و بنی عباس.

ما پیش از این عبارت این دو فرزانه‌ی بزرگوار را نقل نمودیم و برداشت خود از آن را در جای خویش آورده‌ایم، از این رو نیازی به ذکر و تکرار آن نمی‌بینیم و تفاوت برداشت ما با حضرت امام قیمی از این عبارات روشن است.

حضرت امام خمینی<sup>ره</sup> در دفاع از فیض کاشانی می‌فرمایند:

هر انسان آگاه از صدر و ذیل عبارات فیض کاشانی در می‌یابد که غنا از دیدگاه وی بر دو قسم است: غنای حرام و غنای حلال. غنای

۱. المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۲۰۸ - ۲۱۴.

حرام آن است که با همان خصوصیاتی که ذکر آن آمد مقارن و همراه گردد؛ یعنی غنایی که با امر باطل و لهو حرام می‌شود، اما نه به این معناکه تنها مقارنات آن حرام است و غنا حرام نیست، بلکه هم غنا و هم مقارنات آن حرام است و حرمت غنا ذاتی آن است و نه به سبب همراه شدن با عوارض حرام و از این روست که دستمزد رامشگران و خنیاگران زن و آموزش به آن‌ها و یا شنیدن از آن‌ها حرام شده است. غنای حلال که از غنای حرام استثنای شده یعنی پند و اندرز گرفتن و به یاد حق آوردن انسان با آواز غنایی؛ چنان که در روایات خواندن با مرثیه و تلاوت قرآن و آواز ساربان برای شتران و آواز نی چوپان برای گله و غنای در عروسی‌ها استثنای شده و حکم به جواز آن داده شده است.

هم‌چنین ایشان تصریح می‌فرمایند:

موضوع مورد ادعای فیض کاشانی نه برخلاف اجماع فقهاست و نه با فقه مذهب شیعه و اهل سنت تغایری دارد و براین اساس، بدگویی‌ها و نسبت‌هایی چون «خرافه گویی» و «اراجیف گفتن» به وی دادن در شأن وی نیست و باید با دلیل و برهان و منطق به او پاسخ گفت؛ همان‌گونه که شیخ انصاری، چنین نموده و نقاط ضعف استدلال فیض و نقد آن را به صورت سالم ارایه نموده است و ادعاهای وی را رد می‌کند. از جمله این که: ظاهر روایات به اندازه‌ی کافی بر حرمت ذاتی غنا به صورت مطلق دلالت دارد و نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. روایات تفسیری نمونه‌ای از آن است.

دلیل دیگری که فیض از آن استفاده کرده، «انصراف» است؛ به این معناکه اخبار و روایات غنا به زمان امویان و عباسیان برگشت دارد و

چنین غنایی موضوع این روایات قرار می‌گیرد. در صورتی که در عهد خلفای مذکور در مجالس آن‌ها چیزهای باطل و حرام‌های دیگری بوده و اساساً در هر زمانی مجالس شعر خوانی با آواز مرسوم بوده و به صورت غالب، محترمات دیگری چون پای‌کوبی و می‌گساری نیز در آن انجام می‌شده و نمی‌توان تنها در مورد زمان امویان و عباسیان ادعای «انصراف» کرد.

توجه شود ما دو دلیل عدم اطلاق روایات حرمت و نیز انصراف را به گونه‌ای متفاوت ترسیم کردیم که با توجه به آن، اشکال حضرت امام بر تقریر یادشده وارد نیست.

## تحلیل روایت غناخوانی زنان در عروسی‌ها

ومنها التمسك بروايات: عمدتها صحيحة أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عائشة: «أجر المغنية التي تزف العرائس ليس به بأس، ولبيست بالتي يدخل عليها الرجال»، كذا في الوسائل عن المشائخ، وفي الفقيه، لكن في مرآة العقول ليست بسقوط «الواو»، بدعوى أن قوله: ولبيست بالتي (الخ) مشعر بالعلية أو دالٌّ عليها، فتدل على أن المحرّم قسم منه وهو المقارن للمعاصي كدخول الرجال على النساء، (وفيه) أنّ في الرواية على نسخة اثبات الواو احتمالات: كاحتمال أن تكون الجملة حالية عن فاعل تزف، والمعنى: أنّ أجر المغنية حلال إذا تزف العرائس ولم يدخل الرجال على النساء، وأن تكون الجملة بمنزلة التعليل، فتدل على عدم حرمة الغناء بذاته، ويحرم أجر المغنية لا للغناء، بل لدخول الرجال وسماع صوتها ورؤيه وجهها وسائر حركاتها الملازمة له، وأن يكون المراد بها

إفادة حرمة قسم من الغناء، وهو المقارن لدخول الرجال عليهنّ. فعلى الاحتمال الأول تدلّ على استثناء قسم خاص منه، وهو الذي في العرائس مع الشرط المذكور. وعلى الثاني تكون الرواية معارضةً لجميع الأدلة على أنّ الغناء حرام ومخالف مضمونها للإجماع. وعلى الثالث توافق كلام الكاشاني وموافقه على إشكال، وهو أنّ الظاهر من قوله: وليست بالي (الخ) كون دخولهم عليهنّ بعنوانه موضوع الحكم، لا عنواناً مشيراً إلى نوع خاص من الغناء أو مجالس خاصة، وهم لا يلتزمون بظاهر الرواية، ولا وجه لحملها على خلاف ظاهرها، ولا ترجيح ظاهر في أحدى الاحتمالات المتقدّمة يمكن الاتكال عليه لو لم نقل بترجح الأول حتى يلائم بين الأدلة، أو الاحتمال الثاني في نفسه لو لا مخالفته لما ذكرنا، لأنّ الظاهر من قوله: لا بأس وليست بالي التي يدخل عليها الرجال: أنّ الفساد متربّ علىه وليس في الغناء بما هو فساد، ولعلّ الحرمة في دخولهم لأجل كونهم أجنبياً يحرم التغني عندهم لا لذات الغناء. والإنصاف أنّ طرح الأدلة الظاهرة الدلالة بمثل هذه الرواية المشتبهة المراد مع اختلاف النسخ: غير جائز، سيّما مع مخالفة مضمونها لجميع الأقوال؛ سواء في ذلك نسخة اثبات الواو واسقاطها، مع احتمال أن تكون هي عين رواية أخرى لأبي بصير قال: «سألت أبي عبد الله عَلَيْهِ الْكَفَافُ عن كسب المعنّيات فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام، والتي تدعى إلى الأعراس ليس به بأس، وهو قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُ الْحَدِيثَ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>١</sup>، التي يدعى دلالتها على أنّ قسماً منه حرام، وهو

المقارن لدخول الرجال على النساء التي تدعى إلى الأعراس، فعدم حرمتها ليس لخصوصية فيها بل لعدم دخولهم عليهن، فيكون الحكم دائراً مداره، (وفيه) مضافاً إلى ورود بعض ما تقدم من الإشكالات عليها أيضاً كون الظاهر أنّ الحكم دائراً مدار عنوان دخول الرجال ومع عدمه يحلّ ولو بكلمات لهوية مقارنات محرّمة ولم يلتزم به القائل: إنّ الظاهر منها التعرض لقسمين من الغناه وعدم تعرّضها لسائر الأقسام وليس فيها مفهوم وإلا لتعارض بين مفهوم الصدر والذيل، وجعل الجملة الثانية كنایةً عن عدم دخولهم عليهن خلاف الظاهر، فلا تدلّ على مدعاهم بوجه، (نعم) فيها إشعار به لا يقاوم الروايات الدالة على أنه بذاته حرام؛ كصحيحة علي بن جعفر المتقدمة، وحسنة عبد الأعلى، بل وغيرها بعد تفسيره في رواية عبد الأعلى. وقد يقال إنّ الظاهر من رواية علي بن جعفر عن أخيه عليهما السلام قال: «سألته عن الغناه هل يصلح في الفطر والأضحى والفرح قال: لا بأس ما لم يغضّ به»، والمروري عن تفسير الإمام عن النبي عليهما السلام في حديث طويل ذكرت فيه شجرة طوبى وشجرة الزقوم والمتعلّقون بأغصان كلّ واحدة منهما قال: «ومن تعنّى بغناه حرام يبعث فيه على المعاصي فقد تعلّق بغضنه منه»؛ أي من الزقوم أنّ الغناه على قسمين: محلّ ومحرّم، فإن كان المراد من محّرمه هو ما يقترب بالمعاصي ثبت عدم حرمتها نحو الإطلاق، وإن كان المراد منه غناه نهي عنه الشارع يكون عنواناً مجملأً فيكون العمومات والإطلاقات مخصّصةً ومقيدةً بالمجمل والعام المخصوص والمطلق المقيد به ليس حجّةً. (وفيه) بعد تسلیم المقدّمات أنّ ذلك مسلم لو لم يعلم بأنّ الغناه على قسمين ولم يتبيّن قسم الحال من الحرام،

وأماماً في المقام الذي علم أنّ له قسماً محللاً هو الغناء في العرائس كما يأتي فلا يوجب قوله في تفسير الإمام أجمالاً، هذا بالنسبة إليها مع ضعفها سندًا، ويأتي الكلام في رواية علي بن جعفر. وأماماً التشبيث بما اشتغلت على كلمة مجلس أو بيت، كرواية الحسن بن هارون قال: سمعت أبي عبد الله عليهما السلام يقول: «الغناء مجلس لا ينظر الله إلى أهله» (الخ)، وصححه زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله عليهما السلام: «بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجيعة»، ورواية إبراهيم بن محمد عمن ذكره عنه عليهما السلام وفيها: «لا تدخلوا بيوتاً الله معرض عن أهلها» بعد السؤال عن الغناء، لتأييد اختصاص حرمتة بنوع خاص منه، ففيه ما لا يخفى من الوهن؛ لعدم المفهوم فيها، وعدم دلالتها على الاختصاص، وعدم دلالتها على اقترانه بغيره من المحرمات. نعم، فيها إشعار به، كما أن التشبيث بأنّ ظاهر الأدلة دخول الغناء في اللهو والباطل ونحوهما وهي غير محرمة بنحو الإطلاق فلا دليل على حرمتة: قد تقدّم الجواب عنه في خلال ما تقدّم الكلام في الأدلة.

فتتحصل من جميع ذلك حرمة الغناء بذاته، فلابد من التماس دليل على الاستثناء! .

از دلایلی که مرحوم فیض کاشانی برای اثبات عارضی بودن حرمت غنا به آن تمسک می‌نماید روایت ابو بصیر است که سندي صحیح دارد. در کتاب مرآة العقول این روایت با «واو» نقل شده است. مرحوم فیض مدعی است این فرازنه تنها دارای اشعار به علیت است، بلکه برآن دلالت دارد و در این صورت، این روایت بخشنی از

غنا را حرام می‌داند و آن غنایی است که همراه با گناهان باشد، مانند غنایی که در مجلسی است که مردان بر زنان وارد می‌شوند.

در نقد این ادعا می‌توان گفت بر فرض که در روایت «واو» آمده باشد، در معنای آن چند احتمال وجود دارد:

الف) جمله‌ی «ولم يدخل الرجال على النساء» حالیه باشد و فاعل «تنفّ» را بیان دارد و در این صورت، روایت چنین معنا می‌دهد که مزد زن خواننده در صورتی حلال است که عروس را همراهی کند؛ در حالی که مردان بیگانه بر زنان وارد نشوند.

ب) این فراز علت حرمت را برساند و در این صورت بر حرمت ذاتی غنا دلالت ندارد و مزد زن خواننده را به خاطر غناخوانی او حرام و دیدن چهره‌ی آنان و دیگر کرداری که با آنان همراه است، حرام گردیده است و در این احتمال، بخشی از غنا حرام می‌گردد و آن غنایی است که با داخل شدن مردان بر زنان همراه است.

در احتمال نخست که روایت بدون واو بود، بخشی از غنا از غنای حرام استشنا می‌شد و آن غنایی بود که در مجالس عروسی انجام می‌گیرد؛ البته به شرط آن که مرد بیگانه‌ای بر زنان وارد نشود.

در احتمال دوم که روایت با «واو حالیه» است، روایت با همه‌ی دلایلی که ذات غنا را حرام می‌داند، و با اجماع عالمان در تعارض است.

در احتمال سوم که جمله در حکم تعلیل است، با دیگاه فیض کاشانی و تابعان وی هماهنگ است و آن را تأیید می‌کند اما این معنا با ظاهر روایت مخالف است؛ چرا که وارد شدن مردان بر زنان

موضوع حکم قرار می‌گیرد و نه عنوانی که به نوع خاصی از غنا یا مجالس ویژه‌ای اختصاص داشته باشد و در این صورت، فیض کاشانی و تابعان وی به ظاهر روایت متزم شده‌اند؛ در حالی که هیچ قرینه‌ای برای دست برداشتن از ظاهر آن و حمل روایت بر معنایی دیگر که مخالف ظاهر آن باشد، وجود ندارد. در حالی که این احتمال نسبت به دو احتمال دیگر مرتبه‌ای ضعیف را دارد و احتمال نخست و سپس احتمال دوم بر آن پیشی دارد.

ظاهر این است که دست برداشتن از روایات حرمت به سبب وجود این روایت که در معنا دارای چند احتمال است و در نقل نیز دارای اختلاف نسخه است، روا نیست؛ به ویژه آن که مضمون و مفاد آن با دیگر روایات مخالف است: خواه «واو» را در آن ثابت بدانیم یا خیر. البته، ممکن است این روایت برداشتنی از روایت دیگر ابو بصیر باشد که در این صورت، بخشی از غنا حرام دانسته می‌شود و نه همه‌ی آن و حکم حلیت و حرمت غنا دایر مدار وارد شدن مردان بیگانه بر زنان و عدم دخول آنان می‌شود. البته، افزوده براین که بخشی از تقدیم‌های گذشته بر آن وارد است مانند آن که اگر مردان نامحرم بر زنان وارد نشوند اما حرام‌های دیگری با غنا همراه باشد، باید گفت چنین غنایی حرام است؛ در حالی که کسی نمی‌تواند چنین باوری داشته باشد، نقد دیگری بر آن وارد است و آن این که روایت می‌خواهد تنها حکم دو بخش از غنا را بیان دارد و نه همه‌ی اقسام آن را و در چنین فرضی نمی‌توان از آن مفهوم گرفت؛ چرا که در مقام بیان نیست و برفرض داشتن مفهوم، مفهوم صدر روایت با مفهوم ذیل آن در تعارض خواهد بود؛ زیرا مفهوم صدر آن می‌گوید مزد

خوانندگانی که در غیر مجالس عروسی می‌خوانند اشکال دارد و ذیل آن چنین مفهوم می‌دهد: مزد خوانندگانی که مردان نامحرم بر آنان داخل نمی‌شود اشکال ندارد.

اشعار (و اندک دلالتی) که در این روایت بر عدم حرمت ذاتی غناست نمی‌تواند با دلایل حرمت مخالفت نماید.

گاه گفته می‌شود ظاهر روایت علی بن جعفر و تفسیر امام حسن عسکری این است که غنا بر دو قسم حلال و حرام است و در این صورت چنان‌چه غنایی حرام دانسته شود که با گناهان همراه می‌شود، ذاتی نبودن حرمت برای غنا و مطلق نبودن حرمت آن ثابت شود و چنان‌چه شارع از نفس غنا نهی کرده باشد، موضوع غنا ناشناخته است و عنوانی است مجمل و در این صورت، دلایل عام و مطلق ابا‌حه‌ی غنا با عنوانی مجمل قید می‌خورد و تخصیص بر می‌دارد و دلیل عامی که با آن تخصیص خورده و نیز دلیل مطلقی که با آن مقید شده حجیت ندارد.

در نقد این ادعا باید گفت بر فرض این که گفته‌های شما درست باشد، این مطلب در صورتی پذیرفته است که ما ندانیم غنا بر دو قسم حلال و حرام است و بخش حلال آن از حرام آن ناشناخته باشد، در حالی که ما بر آن آگاهی داریم و غنای حلال را ویژه‌ی مجالس عروسی می‌دانیم و در این صورت، در گفتار امام اجمالي نیست. البته این روایت، ضعف سند دارد.

اگر برای اثبات عارضی بودن حرمت غنا به روایاتی تشبیث جسته شود که در آن از «مجلس» یا «بیت» سخن گفته شده، به این صورت که حرمت غنا به غنایی که در بیت الغناها انجام می‌گیرد ویژگی دارد،

باید گفت چنین استدلالی بسیار موهون و ضعیف است؛ چراکه از این روایات نمی‌توان مفهوم گرفت و غیر آن را حلال دانست و نیز ویژگی حرمت غنا به آن را نمی‌رساند و بر انحصار آن دلالتی ندارد؛ همان‌گونه که نمی‌رساند غنا در این مجالس یا بیوت با محرمات دیگر همراه بوده است، هرچند به آن اشعار دارد. از آن‌چه گذشت به دست می‌آید که حرمت غنا امری ذاتی است و برای استثنای موردی از آن باید دلیل اقامه کرد.

### مستثنیات غنا

#### غناخوانی در شادمانی‌ها

«ويمكن أن يقال باستثناء أيام الفرح منه كعيد الفطر والأضحى وسائر الأعياد المذهبية والملية، لصحيحة علي بن جعفر عن أخيه موسى عليهما السلام قال: سأله عن الغناء هل يصلح في الفطر والأضحى والفرح قال: لا بأس به ما لم يزمر به، والظاهر أنها عين الرواية المتقدمة إلا أن فيها ما لم يعصر به، وربما يحتمل أن يكون ما لم يزمر به في الأولى مصحفاً عن ما لم يؤزر به: وهو غير بعيد، فيكون إحديهما نقاًلاً بالمعنى، وفي نسخة يؤمر به، وهي خطأ، وكيف كان فالظاهر أن علي بن جعفر كان عالماً بحرمة الغناء لكن لما كانت أيام العيد والفرح مناسبة للتلهي والتفريج في الجملة صارت موجبة لشبهته، ويحتمل أن يكون وجه حصول الشبهة صحبيه أبي بصير المرورية عن أبي عبدالله عليهما السلام في تجويز أجر المغنية في الأعراس، فاحتمل أن سائر أيام الفرح والأعياد كذلك فسئل عنه فيها، فأجاب عليهما بعدم البأس ما لم يعصر به أو ما لم يزمر به، وبعد عدم

جواز حمل ما لم يعص به على ظاهره فإنه من توضيح الواضح: فيه احتمالات، أبعدها ما احتمله الشيخ الأنصاري وهو أن المراد بالسؤال الصوت الحسن الأعم من الغناء المحرّم، وبالجواب تجيز قسم منه، وهو ما ليس بغنا، وتحريم قسم، وهو الغناء. والإنصاف أن هذا الحمل يساوق الطرح، ولعل ما ادعاه إلى هذا الحمل البعيد بنائه على تعارضها مع الروايات الكثيرة المستفيضة أو المتواترة، فرأى أن التصرف فيها أو هن من رفع اليد عنها، مع أن بينها وبين الروايات جمع عقلائي، وهو حمل المطلقات عليها وتجميز الغناء في أيام الأعياد المقتصية للسرور والفرح، فقوله: «ما لم يعص به»؛ أي: ما لم يكن سبباً لمعصية، أو ما لم يقترن بها، أو ما لم يتّحد معها، كما لو كان التغّي بالفحش والكذب ونحوهما من المحرّمات، وبالجملة الظاهر المتفاهم منها أن الغناء في الأيام المقتصية لا يأس به بذاته ما لم يقترن بمعصية، وهو بوجه نظير ما ورد في بعض الروايات من رفع القلم في بعض الأعياد، والمراد به أيضاً على فرض صحته ما يناسب أيام العيد والسرور كاللغناني والتلهي لا مطلق المعاصي، والظاهر أن المراد بقوله: «ما لم يزمر به»، ما لم يتّعّن في المزمار من زمر أو زمر من التفعيل غني بالمزمار، فتدل على جواز الغناء في الأيام دون المزامير مع احتمال أن يكون ما لم يؤزر فتوافق الأولى، لكن يشكل العمل بها لعدم قائل ظاهراً باستثنائه فيها بل عدم نقل احتماله من أحد مع بعد تجميزه في العيدين الشريفين المعدّين لطاعة الله تعالى والصلوة والانقطاع إليه تعالى كما يظهر من الأدعية والأذكار والعبادات الواردة فيهما وفي الأعياد المذهبية بل بعض الأعياد الملبية، وضعف الرواية المشتملة

على قوله ما لم يعُض به بعد الله بن الحسن المجهول وإن كان كثير الرواية عن علي بن جعفر، والظاهر إتقان روایاته، وعن الكفاية أنه مروي في قرب الإسناد للحميري بإسناد لا يبعد إلحاقه بالصحاح وإن قال بعض المدققين ما رأيت ذلك في الكفاية في باب الغناء والمكاسب، وفي كتاب القضاة والشهادات، وكيف كان لم يصل الاعتماد عليها بحد يمكن تقييد الأدلة سيما تلك المطلقات المستفيضة بها، والرواية الأخرى صحيحة، لكن قوله: «ما لم يزمر به» يحتمل وجهاً منها ما تقدم، ومنها ما احتمله الشيخ الانصاري؛ أي: لم يرجع به ترجيع المزمار، أو لم يتغّرّ به على سبيل الله، أو لم يقصد منه قصد المزمار، وليس ظهورها في الأول معتقداً به، أمكن معه تقييد المطلقات الكثيرة، فالأحوط بل الأقوى عدم استثناء أيام العيد والفرح»<sup>۱</sup>.

می توان گفت غنا در مجالس شادی مانند عید فطر و عید قربان و دیگر اعياد مذهبی و ملی استشنا شده و دلیل آن روایت صحیحی است که علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند.

این روایت می‌رساند که علی بن جعفر می‌دانسته که غنا حرام است اما از آن جا که روزهای عید با انجام لهو و سرگرمی و تفریح مناسب دارد یا از آن جا که روایت ابو بصیر را شنیده که غنا را در مجالس عروسی جایز می‌داند این شببه برای وی پیش آمد که آیا غنا در ایام شادمانی و عید جایز است یا خیر، و از این رو، امام به وی می‌فرماید: ایرادی بر آن نیست تا وقتی که به گناهی آلوده نشود یا در آن از نواختن نی دوری گردد. شیخ انصاری از ظاهر «ما لم يعُض به»

۱. همان، صص ۲۱۷ - ۲۱۹.

دست برداشته و غنا را اعم از صوت نیکو دانسته است؛ چرا که غنا خود حرام است و نمی‌توان «ما لم يعْصِ به» را برابر ظاهر خود حفظ نمود؛ در حالی که این حمل با طرح روایت برابر است؛ چرا که در آن تصرف نموده است؛ در حالی که می‌توان گفت بر اساس این روایت غنا در ایام شادمانی جایز است و «ما لم يعْصِ به» یعنی به سبب غنا گناهی انجام نگیرد یا با گناهی همراه نشود و «باء» برای «سببیت» یا «معیت» باشد، اما عمل نمودن به این روایت مشکل است؛ چرا که کسی از فقیهان به آن قایل نشده و دو عید فطر و قربان برای بندگی و عبودیت و نماز و انقطاع به سوی او در نظر گرفته شده و نه برای انجام لهو و غنا و به هر حال از ضعف سند روایت نیز اگر چشم پوشی شود، باید گفت نمی‌توان با اتكابه این روایت، دلایل حرمت را تقيید نمود و براین اساس، قول نزدیک به احتیاط بلکه بنا بر حرمت غنا در ایام عید و شادمانی استثنای نشده و بر حرمت خود باقی است.

### استثنای مراثی و سوگواری‌ها

«وَأَمّا الْمَراثيُّ وَالقراءةُ بالقرآن فربما يقال: بـاستثنائهما، واستدل عليه بـعمومات أدلة الابكاء والرثاء وقراءة القرآن بـدعوى أن التعارض بينها وبين أدلة حرمة الغناء من وجه ومقتضى القاعدة تساقطهما والرجوع إلى الأصل، ومقتضى ذلك توسيعة الجواز بكل مورد ينطبق عليه أو يلزمه عنوان مستحب كـأكرام الضيف وادخال السرور في قلب المؤمن وقضاء حاجته بل توسيعة نطاقه إلى سائر أبواب الفقه فيقال: بـمعارضة كل دليل في المستحبات مع أدلة المحرمات إذا كان بينهما عموم من وجه كـالمقام بل يأتي الكلام في أدلة المكرهات مع الواجبات والمحرمات، وأنت خبير بأنه

مستلزم لفقه جديد واحتلال فيه، ولم يختلج ذلك التعارض والعلاج في ذهن فقهاء الشريعة، وليس مبني فقه الاسلام على نحوه، وهو كاف في فساد هذا التوهم. نعم لا يأس ببيان سر عدم وقوع التعارض بين أدلة المستحبات والمحرمات، يظهر من الشيخ الانصاري فيه وجوه وإن يتراهى من تعبيراته أنه بصدق بيان وجه واحد. منها، أنّ مرجع أدلة الاستحباب إلى ايجاده بسبب مباح لا المحرم، ويحتمل أن يكون مراده منه انصراف أدله إلى ايجاده بطريق مباح وكيفية مباحة، فلا تكون مقدمته محرمة، ولا ينطبق عليه عنوان محرم، وهذا التعميم يظهر من التأمل في كلامه، ويحتمل أن يكون مراده إهمال أدله، فلا إطلاق فيها بالنسبة إلى مورد المحرم. ومنها، ما ذكره في مقام بيان السر، وحاصله أن أدلة المستحبات تفيد أحکاماً نحو الحكم الحيثي، فلا ينافي طرفة عنوان آخر من الخارج يوجب لزوم فعله أو تركه، وبعبارة أخرى أنّ دليل المستحب يدلّ على استحباب شيءٍ لو خلّي ونفسه؛ أي: مع خلوه عمّا يوجب لزوم أحد طرفيه.

ومنها، ما ذكره بقوله: والحاصل أنّ جهات الأحكام الثلاثة؛ أعني: الإباحة والاستحباب والكرابة لا تزاحم جهة الحرمة والوجوب، فالحكم لهما مع اجتماع جهتيهما مع إحدى الجهات الثلاث. وهذه الوجوه لا ترجع إلى واحد؛ لأنّ مبني تزاحم المقتضيات على إطلاق الأدلة وفعاليتها، وهو ينافي الوجهين الأوليين، ومبني انصراف الأدلة أو إهمالها غير مبني كون الحكم حيثياً غير فعلي، فكأنه أجاب عن الاستدلال بوحد منها أو بأنّ حال أدلة المستحبات لا تخلو من واحد منها.



وفيه أنّ دعوى إهمال جميع أدلةها في غاية البعد، بل مخالفة للواقع ولظواهر الأدلة، كما أنّ دعوى الانصراف في الجميع كذلك، ولا يمكن اثباتها سيما بعد كون متعلق الأحكام في باب المطلقات نفس الطبائع من غير نظر إلى أفرادها؛ فضلاً عن مزاحمتها، فالحكم إن تعلق طبيعة كالغناء أو الرثاء أو القراءة ولم يقييد الموضوع بقيد مع تمامية مقدمات الحكمة: يكون مطلقاً، أعني: أنّ الطبيعة بلا قيد موضوعه، فلا تكون الأفراد بما هي موضوع الحكم فيها، ولا ينقدح في ذهن السامع أفراد نفس الطبيعة ولا أفراد طبيعة أخرى أو عنوانها حتى يقال: ينصرف الحكم أو الموضوع إلى أفراد خاصّ أو صنف خاصّ من الطبيعة، فضلاً عن الأفراد الغير المزاحمة لخصوص حكم آخر. نعم ربّما يتّفق أن تكون الطبيعة مقارنةً بحسب الوجود لشيء توجب أنس الذهن أو تكون أفرادها من حيث الكثرة والمعهودية بوجه موجب للانصراف، ولكن في مثل المقام لا وجه معتمد لدعواه، ويتلوهما في الصعف دعوى كون الاستحباب حكماً حيثياً في جميع الموارد، ضرورة أنّ الظاهر من كثير من الأدلة فعلية الحكم، وأمّا قضية تزاحم المقتضيات ففرع عدم سقوط الأدلة بالتعارض وإلا فلا طريق لإثبات المقتضي. وقد يقال في توجيهه بأنّ الحكم الاستحبابي معلق على عدم تحقق اقتضاء الحرام، وأمّا التحريري فلا تعليق فيه بالنسبة إلى اقتضاء الاستحباب لعدم مزاحمته معه، فحينئذ لا يعارض المعلق المنجز. ويرد عليه، أنّه مخالف لأدلة الاستحباب الظاهرة في الحكم الفعلي، فإنّ ظهورها في الفعلية كاشف عن عدم تحقق مقتضى التحرير وتحقق مقتضى الاستحباب، فإطلاق دليله كاشف عن عدم الحرمة، واقتضائها

كالعكس فلا وجه للحكم بتعليقية أحدهما. وقد يجاب عنه بأنّ دليلاً الحرام قرينة على هذا التعليق، فإنه إذا تحقق في أحد المتعارضين احتمال تصرف مفقود في الآخر تعين التصرف فيه وابقاء الآخر على ظهوره، وهو من الجمع المقبول، ففي المقام حمل دليل الاستحباب على التعليق ممكناً؛ لأنّ فعلية الاستحباب متوقفة على عدم تتحقق مقتضى الحرمة، بخلاف دليل الحرمة؛ فإنه غير قابل للتعليق على عدم تتحقق مقتضى الاستحباب؛ لأنّ مقتضاه لا يزاحم مقتضى الحرام فالفعالية مع اجتماع المقتضيين للحرمة، فإذا كان دليل الاستحباب قابلاً للحمل على التعليق دون دليل الحرمة تعين حمله عليه وابقاء دليلاً على ظاهره (انتهى).

وفيه مضافاً إلى أنّ ذلك ليس من الجمع المقبول فإنه هو الجمع العرفي العقلائي لا العقلي الدقيق العلمي الذي لا سبيل للعرف إلى نيله كما فيما ذكره، ولا دليل على أنّ الجمع بأيّ وجه ممكن أولى من الطرح وأولى من عمل التعارض، بل الميزان فيه عدم اندراج الدليلين في الخبرين المختلفين والمتعارضين الوارد في أدلة العلاج بحسب نظر العرف، وبالجملة، هذا الوجه ليس موجباً لإخراج الأدلة عن التعارض على فرضه: أنّ مقتضى الاستحباب يمكن أن يزاحم مقتضى الحرام في بعض ملائكة فيخرج الحرام عن كونه حراماً، فعليه يمكن أن يكون التعليق في دليل الحرام أيضاً، ولا يتعدى التصرف في دليل الاستحباب لتحقق احتمال التصرف في كليهما فيبقى التعارض بحاله. ويمكن أن يقال في المقام ونظائره إنّ الأحكام في المطلقات لم تتعلق إلا بنفس الطبائع دون أفرادها، ولم تكن ناظرة إلى أحوال الأفراد، فضلاً عن كونها ناظرة إلى طبيعة

أخرى وأفرادها أو حال المزاحمات بين الأفراد أو المقتضيات في حال انطباق العناوين على الموضوعات الخارجية، وعليه يكون حكم كل عنوان عليه فعلياً من غير تعارض بين الدليلين، فإن مصب التعارض بين الأدلة هو مقام الدلالة والمدلول، والفرض أن الحكم متعلق بالطابع، وكل طبيعة تغير الأخرى، فلا مساس بين الدليلين وإلا الحكمين المتعلقيين بالطبيعتين، فلا تعارض بين قوله البكاء والإ بكاء مثلاً مستحب وبين قوله: الغناء حرام في مقام الدلالات وتعلق الأحكام بالموضوعات، وأمّا مقام انطباق العناوين على الأفراد الخارجية فخارج عن باب تعارض الأدلة والدلالات، لعدم كون الأفراد من مداريل الأدلة في المطلقات، فالعناوين التي بينها عموم من وجه بحسب التصادق خارج عن باب التعارض، فتحصل من ذلك أن حرمة الغناء على عنوانه باقية فعلية واستحباب قراءة القرآن والرثاء على أبي عبد الله الحسين عليه السلام كذلك من غير تعارض بين الدليلين أو تزاحم بين المقتضيين. نعم، العقل في مقام الامتثال يحكم بلزم الاحتراز من باب حفظ الغرض الأهم، ولو سمي هذا عدم مزاحمة مقتضى المستحبات لمقتضى المحرمات فلا يأس به بعد وضوح المراد، فالترجح في مقام الامتثال يحكم العقل غير مرتبط بمقام جعل الأحكام على عناوين الموضوعات، هذا بحسب القواعد، وأمّا لو فرض مورد يكون بقاء الاستحباب مخالفًا لارتکاز المتشرعة يكشف ذلك عن قيد في دليل الاستحباب، كما لو فرض أن إكرام الضيف بالمحرم لم يكن مستحبًا بارتکاز المتشرعة أو بدليل آخر يكشف ذلك عن قيد في دليل استحبابه، كما ورد في صحيحة صفوان بن يحيى عن أبي عبد الله عليه السلام لا

تسخطوا الله برضى أحد من خلقه. ثم لو قلنا بتعارض الأدلة فالترجح لأدلة حرمة الغناء بوجوه تأتي الإشارة إليها قريباً إن شاء الله بناءً على دخول العائمين من وجه على فرض تعارضهما في أدلة العلاج ولو مناطاً، أو بإلغاء الخصوصية أو باستفادته من روایات العلاج، فتحصل من جميع ذلك أن التمسك لجواز التغني بالقرآن والمراثي بالأصل بعد تعارض الأدلة غير وجيه، كما أن التشبث بتعارف التغني في المراثي في بلاد المسلمين من زمن المشائخ إلى زماننا من غير نكير، وهو يدل على الجواز غالباً كما قال به المحقق الأردبيلي غير وجيه؛ لأن التمسك إما بسماع المشائخ وعدم منهم وإنكارهم، فلا حجة فيه بعد اختلاف الاجتهدات مع ممنوعية كون عملهم عليه، بل فيهم من منعه أرقام من مجلسه، ولعل كثيراً منهم لا يمنعه لاشتباه في الموضوع والشك في تحققه، كما أن الأمر كذلك غالباً بل الغالب عدم تتحققه، أو يكون باتصال سيرتهم إلى زمن المعصومين عليهم السلام، فهو ممنوع؛ لأن تلك المجالس المرسومة في هذه الأعصار لم تكن معهودة قبل عصر الصفوية بهذا الرواج، وأماماً في عصر الأئمة عليهم السلام وبعده إلى مدة مديدة فلا شك في عدم تعارف انعقادها رأساً فضلاً عن التغني فيها بمرأى ومنظر من المعصومين عليهم السلام حتى يكشف عدم الردع عن الجواز أو الاستحباب. وأماماً ما أيد به مذهبه من أن التحرير للطرب على الظاهر، ولهذا قيد بالمطرب وليس في المراثي الطرب بل ليس إلا الحزن، وفيه منع كونه للطرب بل الممنوع بمقتضى إطلاق الأدلة طبيعة الغناء الذي عبارة عن صوت مطرب ولو اقتضاءً، وقد تقدم أن المواد غير دخلة في حرمة الغناء وموضوعه لو لم يحصل الطرب

في المراشي، فإنّما هو لمضامين الكلام، وأمّا نفس الصوت بما هو مطرب مع كونه غناً فموضوع المحرّم متحقّق، ولو فرض منع مواد الكلام عن حصول الطرب فعلاً، مضافاً إلى منوعيّة عدم حصول الطرب أحياناً، فإنّ الغناء قد يكون محزناً والطرب خفّة ربّما تحصل من الحزن أو شدّته»<sup>۱</sup>.

جواز غنا در سوگواری‌ها و مرثیه‌خوانی‌ها و نیز قرائت قرآن کریم با این ادعا که دلایل جواز بکار گیریه نمودن و مرثیه خوانی و قرائت قرآن کریم با حرمت غنا به صورت عموم و خصوص من و وجه تعارض دارد و بر اساس قاعده، هر دو گروه از ادله تساقط می‌کند و در این صورت باید به اصل اولی که اباحه است رجوع نمود، پذیرفته نیست؛ چراکه بر اساس این امر، هر عنوان حرامی که با عنوانی جایز یا مستحب ملازم است و میان آن دو رابطه‌ی عموم و خصوص من وجه قرار دارد باید جایز شمرده شود؛ در حالی که چنین تعارض و راه علاجی برای آن به ذهن هیچ فقهی خطور نکرده است و بنای اسلام بر آن نیست و همین امر برای رساندن فاسد بودن این توهم بسنده است.

اگر گفته شود علت تحریم غنا، طرب انگیزی آن است، از این رو در تعریف غنا گفته شده است: «الصوت المستعمل على الترجيع المطرب» و در مراشی و عزاداری‌ها طرب نیست بلکه تنها حزن و اندوه است، باید گفت غنا به جهت طرب انگیز بودن آن حرام نشده بلکه غنا به جهت آن که غناست؛ یعنی طبیعت غنا حرام شده است. افزون بر این، طرب خفت و سبکی است که گاه از حزن و شدت اندوه پذید می‌آید.

۱. همان، صص ۲۱۹ - ۲۲۴.

نوهه‌گری زنان

«بقي الكلام في الأخبار التي تمسك بها، كموثقة حنان بن سدير قال: «كانت امرأة معنا في الحجّ ولها جارية نائحة، فجاءت إلى أبي فقالت يا عمّ، أنت تعلم أنّ معيشتي من الله ثمّ هذه الجارية، فأحبّ أن تسأل أبي عبد الله عائلاً عن ذلك، فإن كان حلالاً، وإلا بعتها وأكلت من ثمنها حتّى يأتي الله بالفرج، فقال لها أبي: والله إني لأعظم أنا عبد الله أنسأله عن هذه المسألة، قال: فلما قدمنا عليه أخبرته أنا بذلك، فقال أبو عبد الله عائلاً: أتسارط؟ فقلت: والله ما أدرى تشارط أم لا، فقال: قل لها: لا تشارط وتقبل ما أعطيت»، وصحيفة أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عائلاً: «لابأس بأجر النائحة التي تنوح على الميّت» إلى غير ذلك بدعاوى أنّ النوح لا يكون إلا مع التغني، أو أنّ مقتضى الإطلاق شمول الغناء، وفيه من عدم كون النوح إلا معه، بل الظاهر أنّ عنوان الغناء غيره، وهما بحسب الحقيقة مختلفان بل متقابلان، ففي المنجد: ناحت المرأة على الميّت: بكت عليه بصياح وعويل وجزع، ولو فرض أنه نفس الصوت الخاصّ لا البكاء فخصوصيته مغايرة لخصوصية الغناء كما يشهد بها العرف، وتشهد بها رواية دعائم الإسلام عن رسول الله عائلاً قال: «صوتان ملعونان، يبغضهما الله، إعوال عند مصيبة، وصوت عند نعمة»؛ يعني النوح والغناء، ورواية عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عائلاً قال: قال رسول الله عائلاً: «اقرءوا القرآن بألحان العرب وأصواتها، وإنكم ولحون أهل الفسق وأهل الكبائر فإنه سيجيء من بعدي أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء: النوح والرهبانية، لا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأنهم»، وعن القطب الرواندي

في دعوته عن الحسن بن علي عليهما السلام عن رسول الله عليهما السلام وعن جامع الأخبار عن حذيفة اليمان عنه عليهما السلام نحوها. والظاهر من مقابله ترجيع الغناء والنوح أنهما معايران كما هو كذلك عرفاً وخارجاً، فلا تكون تلك الروايات شاهدةً على مذهبة، فلو سلم إطلاقها فلم يسلم مساوقتهما ولمازمهما، فحيثئذ يأتي فيها ما تقدم في الجواب عن أخبار استحباب الابكاء والرثاء، ولو فرضت معارضتهما فلا ريب في ترجيح روايات حرمة الغناء عليها لموافقتها للمشهور، فإنّ مقتضى إطلاق الأصحاب وعدم استثنائهم غير الأعراس والحداء: قصره عليهم أو على أولئك كما يأتي الكلام فيه، وإنما حكي عن بعضهم استثناء مراثي أبي عبد الله المحقق الثاني في محكي جامع المقاصد فأخذه عنه بعض من تأخر، فالشهرة مع عدم الاستثناء، وهي إنما مرجحة أو موهنة للأخبار المخالفة لها، ومخالفتها للعامة على ما حكي عن مذاهبهم أنّ التغني من حيث كونه تردّيد الصوت بالألحان مباح لا شيء فيه، ولكن قد يعرض له ما يجعله حراماً أو مكروهاً، وعن احياء الغزالى عن الشافعى لا أعلم أحداً من علماء الحجاز كره السماع، وقد حكى حمل بعضهم ما عن أبي حنيفة أنه يكره الغناء ويجعل سماعه من الذنوب على النوح المحرم وموافقتها للكتاب بوجه لا يخلو من إشكال، وربما يستشهد للجواز بما عن الصادق عليهما السلام أنه قال لمن أنسد عنده مرتية: أقراء كما عندكم أي بالعراق، وبتضحي الجواب عنه مما تقدم مع عدم معلومية كيفية إنشاده عنده وكيفية القراءة بالعراق، فالأقوى عدم استثناء المراثي والفضائل والأدعية، وكذا عدم استثناء قراءة القرآن كما تدل عليه بالخصوص روايات: منها رواية

عبد الله بن سنان المتقدمة، ويظهر منها أن الحان العرب المأمور بقراءة نحوها غير الحان أهل الفسوق والكبائر، وغير الترجيع بالغناء، كما أن الواقع كذلك وجданاً، فإن القراء في العراق والجaz وسائر أقطار العربية يقرؤون القرآن بأصوات حسنة، وألحان عربية لا تكون من سخن التغني وأصوات أهل الفسوق. ومنها ما عن عيون الأخبار بأسانيده عن الرضا عليه السلام عن آبائه عن علي عليه السلام قال: سمعت رسول الله صلوات الله عليه وسلم يقول: «أخاف عليكم استخفافاً بالدين وبيع الحكم وقطيعة الرحيم وأن تتّخذوا القرآن مزامير وتقديمون أحدكم وليس بأفضل لكم في الدين». ومنها ما عن تفسير علي بن إبراهيم بسنده عن عبد الله بن عباس عن رسول الله صلوات الله عليه وسلم في حديث قال: «إن من أشراط الساعة إضاعة الصلوات واتّباع الشهوات والميل إلى الأهواء» إلى أن قال: «فundenها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير الله ويستخدونه مزامير، ويكون أقوام يتّفقون لغير الله، وتكثر أولاد الزنا، ويستغثون بالقرآن» إلى أن قال: «ويستحسنون الكوبة والمعازف إلى أن قال: أولئك يدعون في ملوك السموات والأرجاس الأنجلاس»، والظاهر أن المراد باتخاذ القرآن مزامير قرائته على نحو ايقاع المزامير فإن التصويب فيها ليس قرآنًا وقراءةً.

ومنها يظهر المراد في روايات مستفيضة دالة على استحباب قراءة القرآن بصوت حسن، فمن رسول الله صلوات الله عليه وسلم: «حسّنوا القرآن بأصواتكم، فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً»، وفي موثقة أبي بصير قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: «إذا قرأت القرآن فرفعت صوتي جاءني الشيطان، فقال: إنما ترأى بهذا أهلك والناس فقال: يا أبي محمد، إقرء قراءةً بين القرائتين تسمع أهلك، ورجح بالقرآن

صوتوك، فإنَّ الله عزٌّ وجلٌّ يحبُّ الصوت الحسن يرجِّع ترجيحاً، وما حكى عن بعض الأئمة من قرائته بصوت حسن، كما عن علي بن الحسين أنَّه أحسن الناس صوتاً بالقرآن وكان السقاون يمرون فيقولون ببابه يستمعون قرائته، فإنَّ المراد بالصوت الحسن مقابل اتخاذ القرآن مزامير والترجيع به ترجيع الغناء والتغني به، كما في الروايات المتقدمة، وليس المراد بالصوت فيها ما هو المصطلح لأرباب السماع والموسيقي بل المراد ما هو المتفاهم منه عرفاً، وما هو معناه لغةً، ولهذا وصفه بالحسن ولا ملازمة بين الصوت الحسن والغناء، وإن لم يتَّصف الصوت بالحسن إلَّا بتناسب بين قرعاته لكن ليس كلَّ صوت متناسب قرعاته غناءً؛ ضرورة أنَّ الألحان العربية متناسبة القرعات ومع ذلك لا تكون غناءً، كما جعلت مقابله في الرواية المتقدمة ويشهد به الوجدان. والمراد بالترجيع في موثقة أبي بصير ليس ترجيع الغناء كما تفسَّر الرواية المتقدمة، ولو حمل على ترجيع الغناء صارت معارضَةً لجميع الروايات الدالة على تحريم الغناء، بل يصير مضمونها مخالفًا للإجماع والضرورة، فإنَّ الظاهر من التعليل أنَّ الصوت الحسن الذي يرجِّع به ترجيحاً محظوظ عند الله، فلو كان المراد به الغناء لزم منه أن يكون الغناء كذلك، وهو كما ترى، وحملها على الغناء في القرآن بتقييدها بالأدلة المتقدمة: غير وجيء، لأنَّه مضافاً إلى منافاته للتعليق الظاهر في القاء الكبri الكلية مستلزم للتقييد الكثير المستهجن، وإن قلنا بجوازه في العرائس والحداء، فلا شبهة في أنَّ المراد بترجمي القرآن الصوت الحسن في مقابل ترجيع الغناء، وهو الذي يحبُّه الله تعالى، وورد به ترغيب أكيد، وهو الذي حكى عن رسول الله ﷺ أنه قال: «لم تعط

أَمْتَي أَقْلَّ مِنْ ثَلَاثٍ: الْجَمَالُ، وَالصَّوْتُ الْحَسَنُ، وَالْحَفْظُ»؛ فَإِنَّ  
الغناء ليس من اعطاء الله تعالى ابتداءً، بل لابد فيه من التعلم،  
والظاهر من الرواية أنه كالجمال والحفظ. ومما ذكرناه يظهر الجواب  
عن مرسلة الصدوق قال: «سأل رجل علي بن الحسين عن شراء  
جارية لها صوت، فقال: ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنّة؛ يعني:  
بقراءة القرآن والزهد والفضائل التي ليست بغناء، فأمّا الغناء  
فمحظور»، فإن التفسير لو كان للإمام عاشِر<sup>ع</sup> فهي شاهدة جمع بين  
الأخبار كبعض ما تقدّم وإن كان من الصدوق كما هو الأقرب،  
فالصوت في الرواية محمول على الصوت الحسن، فتصير كسائر  
الروايات، وأمّا الحمل على الغناء بدعوى أنّ الصوت قد يراد به  
الغناء كما فسره به بعض اللغويين، وفي المنجد الصوت معروف، كلّ  
ضرب من الغناء، وفسّره به في رواية دعائم الإسلام المتقدمة: بعيد  
عن الصواب سيّما مع تنكيره، فإنّ الظاهر منه أنّ لها صوتاً حسناً لا  
أنّها تعلم بعض المقامات الموسيقية وبحورها، بل الظاهر أنّ هذا  
الاصطلاح على فرض ثبوته متأخّر عن زمن السجاد عاشِر<sup>ع</sup>، ولعلّه  
صار مصطلحاً في عصر الرشيد».<sup>۱</sup>

اما روایاتی که نوحه‌گری را جایز می‌داند و ادعا شده که نوحه‌گری  
بدون غنا شکل نمی‌پذیرد، یا اطلاق این روایات، نوحه‌گری غنایی را  
نیز در بر می‌گیرد، باید در پاسخ گفت: نوحه‌گری بدون غنا خوانی نیز  
انجام می‌پذیرد و غنا امری متمایز از نوحه‌گری است و حقیقت این  
دو معنا مختلف، بلکه متقابل است و عرف و روایت این مطلب را  
تأثیید می‌کند.

### حداکواني

«ثُمَّ إِنَّهُ يَظْهِرُ مِنَ الْمُحَقِّقِ فِي كِتَابِ الشَّهَادَاتِ اسْتِثْنَاءُ الْحَدَاءِ مِنَ الْغَنَاءِ حَكْمًا، وَهُوَ الْمُحْكِيُّ عَنِ الْعَلَّامَةِ فِي الْقَوَاعِدِ وَالشَّهِيدُ فِي الدُّرُوسِ وَالخَرَاسَانِيُّ، بَلْ عَنْهُ دُعُوا شَهِيرَةُ عَلَيْهِ، وَفِي شَرْحِ الْفَقِيهِ لِلْمَجْلِسِيِّ الْأَوَّلِ أَنَّهُ ظَاهِرٌ أَكْثَرُ الْأَصْحَابِ اسْتِثْنَاءُ الْحَدَاءِ، وَفِي الْرِّيَاضِ الْمُسْتَنَدِ اشْتَهِرَ اسْتِثْنَائِهِ لَكِنَّ تَأْمِلَ صَاحِبَ مَفْتَاحِ الْكَرَامَةِ فِي الشَّهِيرَةِ، وَجَزْمُ فِي الْجَوَاهِرِ بِعَدِمِهَا، وَاحْسَنَ تَحْقِيقَهَا عَلَى الْخَلَافِ، وَلَعْلَهُ لِإِطْلَاقِ الْأَصْحَابِ وَعَدْمِ اسْتِثْنَائِهِمْ ذَلِكَ مَا عَدَا

اقوى اين است که مجالس سوگواری هرچند سوگواری حضرت ابا عبدالله الحسين علیه السلام باشد، و نيز خواندن مناقب و مذاخي و دعاها و نيز قرائت قرآن کريم، از حرمت غنا استثنا شده است و لحن های عربي که امر به قرائت قرآن کريم به آن شده، غير از الحان اهل فسوق و گناهان کبیره و غير از ترجيع به غناست و با توجه به اين معنا، روایات اين باب که در آن به قرائت نيكو در قرآن کريم امر نموده است معنا می یابد؛ چراکه صوت حسن در برابر برگرفتن نی و مزمار در قرائت قرآن کريم و آوردن ترجيع غنائي در آن است. دليل اين امر اين است که «صوت» در اين روایات غير از صوت است که در ميان اهل سماع مصطلح است و معنای عرفی و لغوی آن مراد است و ميان صوت نيكو و غنا ارتباط و ملازمتهای نیست.

روایت مرسل صدوق نيز بر معنای صوت حسن حمل می شود و نه صوت غنائي و به اين معنا که کنيز ياد شده مقامات و دستگاههای موسيقی را بداند و اگر مراد از «صوت» غنا باشد، باید گفت اين اصطلاح بعد از امام سجاد علیه السلام و در عصر رشید پدید آمده است.

المحقّق، ومن عرفت ممّن هو بعده، والإِنصاف عدم ثبوت الشهرة المعتمدة في طرفي القضية. وقد يستدلّ على الاستثناء أو يؤيّد بما روي أنّه ﷺ قال لعبد الله بن رواحة: «حرّك بالنوق فاندفع يرتجز، وكان عبد الله جيّد الحداء، وكان مع الرجال، وكان أنجشة عليه السلام مع النساء، فلما سمعه تبعه فقال عليه السلام لأنجشة: رويدك رفقاً بالقوارير؛ يعني: النساء». (وفيه) مضافاً إلى ضعف السند، أنّ الظاهر منها أن ابن رواحة ارتجز لتحرّيك النوق والانشداد ببحر الرجز يخالف الغناء، ولا يحصل به الخفة والطرب الخاص بالغناء بل يحصل منه التهيج الخاص بالحرب ونحوه، فيمكن أن يقال: فيها إشعار بعدم جواز الحداء والتغني للإبل، فإنّ تركه والأخذ بالرجز مع مناسبة الأول للسوق مشعر بممنوعيته، وأماماً قوله: «وكان عبد الله جيّد الحداء»: إخبار من الراوي، ولا يدلّ على حدّه بالمعنى. نعم في محكي مناقب محمد بن علي بن شهرآشوب قال: «وكان حادي بعض نسوته عليه السلام خادمه أنجشة، فقال لأنجشة أرق بالقوارير»، وفي رواية: «لا تكسر القوارير»، (وفيه) مضافاً إلى أنّ الظاهر أن صدره من كلام ابن شهرآشوب لا رواية عن المعصوم: أن المظنون أنه نقل بالمعنى حسب اجتهاده من قطعة من الرواية المتقدمة مع أنّ في معنى الحادي كلاماً يأتي عن قريب. واستدلّ عليه بموثقة السكوني بسانداته قال: قال رسول الله عليه السلام: «زاد المسافر الحداء والشعر ما كان منه ليس فيه خنا»، وسانداته عن جعفر بن محمد عن آبائه عن رسول الله عليه السلام، وفي شرح الفقيه للمجلسي والفقـيـه المطبـوعـ في عـصـرـنـاـ (سـنـةـ ١٣٧٦ـ) وفي الوافيـ الخـناـ، وكذا فيـ مـجـمـعـ الـبـحـرـيـنـ فيـ كـلـمـةـ حـداـ، وـفـسـرـهـ بـالـفـحـشـ، قالـ: وفيـ بـعـضـ النـسـخـ

جفا، وذكر الحديث في مادة جفا أيضاً، فالمظنون أن يكون الصحيح الخنا؛ بمعنى الفحش، لكن جعل في نسخة الوسائل الجفا في المتن ووالخنا فوق السطر مع علامة النسخة، وقال: في نسخة ليس فيه حنّان، ثم قال: والحنّان من معانيه الطرف (انتهى). لكن لم أر شاهداً على ما ذكره. نعم، الحنّان من حنّ يحنّ جاء بمعنى الطرف، وهو غير الحنّان. ثم إنّ الرواية موثقة لا إشكال فيها سندًا، فإنّ إسماعيل بن أبي زياد السكوني كثير الرواية ومتقنها، وعن الشيخ في مواضع من كتبه أنّ الإمامية مجتمعة على العمل بروايته، وقد صرّح المحقق في محكي المسائل العزيزية بأنه من الثقات، والإجماع على العمل برواياته إجماع على العمل بروايات الحسين بن يزيد النوفلي، فإنّ رواية السكوني من غير طريقه نادرة جدًا، فيكون المنصرف من رواياته ما هي بطريقه مع أنه أيضاً ممدوح بل حسن، إنما الإشكال في دلالتها، منشأ الشك في معنى الحداء؛ هل هو بمعنى سوق الإبل مطلقاً بأية وسيلة كان، كما هو ظاهر القاموس، قال: حدا الإبل وبها حدوا وحداء وحداء: زجرها وساقها، بناءً على أن ساقها معنى آخر له مقابل زجرها، أو سوقها بمطلق الصوت الأعمّ من الغناء، كما يظهر منه في الكلمة (دي دي) قال: ما كان للناس حداء، فضرب أعرابي غلامه وعضّ أصابعه فمشى وهو يقول (دي دي) أراد يا يدي، فسارت الإبل على صوته فقال له: ألم وخلع عليه، فهذا أصل الحداء (انتهى) تأمل، أو مشترك بين سوق الإبل مطلقاً، والتغّي لها كما هو محتمل الصحاح والمنجد ومجمع البحرين، ففي الأول الحدو سوق الإبل والغناء لها، و قريب منه في تالييه أو هو سوق الإبل بالغناء كما هو محتمل عبارة الصحاح وبعد وظاهر

الوافي والمسالك وشرح الفقيه للمجلسي والرياض والمستند ومجمع البرهان وغيرها، ففي الأول هو سوق الإبل بالترنم، وفي المسالك سوق الإبل بالغناء لها ونحوه غيره، والظاهر منهم تفسير مطلقاً لا ما هو موضوع الحكم الشرعي أو مورد استثناء الفقهاء أو هو مبائن للغناء، كما هو صريح مفتاح الكرامة تمسكاً بشهادة العرف، وكأنه مال إليه في الجوادر، فإن كان عباراً عن التغنى للإبل فتكون الرواية أخص مطلقاً من أدلة التحرير، ولا مانع من تقييدها لها؛ سواء في ذلك النسخ المختلفة، لأن كونه مطرباً من لوازم الغناء، فلا يرجع إليه القيد، ولو كان الحنآن بمعنى الطرب. إلا أن يقال: المأخذ في الغناء هو المطربة الاقتصائية، والمراد بالحنآن هو بالمطربة الفعلية، لكنه مع بعده يفيد استثناء الغناء إلا إذا أثر الطرب فعلاً، وكذا لو كان أحد معنييه التغنى لها والآخر السوق بغير صوت، وأماماً لو كان أعمّ من التغنى بمعنى كونه إما مطلق سوق الإبل بصوت أو غيره بالتغنى أو لا أو بمعنى سوقها بمطلق الصوت: فتفسير الرواية أعمّ من وجه من روایات التحریر فیأتي فيها ما تقدّم من الكلام، وعلى فرض عمل المعارضة تقدّم عليها روایات التحریر بوجوهه، مضافاً إلى أنه على فرض الأعمية تصير مجملة لاحتمال رجوع القيد المجمل إليه وإن لا يبعد ظهوره في الرجوع إلى الشعر لتأخره وكون الضمير مفرداً وعدم احتمال رجوعه إلى المتقدّم فقط، وكيف كان فالمحصل مما ذكر عدم استثناء الحداء من الغناء. نعم لا شبهة في استثناء زف العرائس منه في الجملة، لرواية أبي بصير المحكية بطرق عديدة صحيحة ومعتمدة. في صحيحته قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أجر المغنية التي تزف العرائس ليس به بأس، وليس بالتي

يدخل عليها الرجال، وليس في سندها من يتأمّل فيه غير أبي بصير، وهو يحيى بن أبي القاسم بقرينة على بن أبي حمزة في روايته الأخرى، فإنّ الظاهر أنّ الروايات الثلاث عنه رواية واحدة، وهو ثقة على الأظاهر، فالإشكال على سندها ضعيف. وأضعف منه الإشكال على دلالتها، ضرورة أنّ حلية الأجرا ملازمٌ عرفاً لحلية العمل، وفي روايته الأخرى المعتمدة قال: «سألت أبا عبد الله عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ عن كسب المغنيات، فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام، والذي تدعى إلى الأعراس ليس به بأس، و هو قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>١</sup>، وفي روايته الثالثة الضعيفة بحكم الخياط عنه عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ قال: «المغنية التي تزف العرائس لا بأس بكسبيها». فالحكم في الجملة ثابت لا إشكال فيه. (ودعوى) أنّ تحريم الغناء بالأدلة المتواترة، وفيها ما لا تقبل التخصيص كما تقدّم بل لعلّ قبحه عقلي لكونه موجباً للفسور والفسق، فلا يمكن تخصيصها؛ سيما بتلك الرواية الواحدة التي يمكن الخدشة في سندها ودلالتها (غير وجيهة) لمنع إبانها عن التقبيد، ومجرّد انطباق عنوان الباطل والزور عليه لا يوجب ذلك، سيما في زف الأعراس الذي يناسب نحو ذلك، وليس حرمته أشدّ من الربا، ولا لسان أدله أشدّ وأغلظ من أدله، وهي مخصصة بموارد كالربا بين الوالد والولد والزوج والزوجة وغيرهما، وليس ملازماً للدخول في المحرمات والفسور والفسق بل لا يتفق في مجالس النساء إلّا نادراً، ولو فرض في مورد سببية له لا يحكم بالجواز لعدم إطلاق في دليل التجويز من هذه الحيثية. نعم، الظاهر

اختصاص الجواز بالمعنى لا المعني، وبمجلس العرس المختص بالنساء لا غير، بل الأحوط الاقتصر بزف العرائس لا غير، لأنّه مقتضى الرواية الأولى والثالثة، وأمّا الثانية وإن كان مفادها أعمّ لكنّ الظاهر عدم كونها روايةً مستقلةً مع أنّ مفهوم غيرها أخصّ من منطوقها فيقيّد به، والظاهر من التقييد بزف العرائس في مثل المقام الاحتراز عن غيره، فالأحوط الاقتصر عليه، بل لا يخلو من قوّة، لكن لا بذلك التضييق بل لا يبعد الجواز في مقدّمات الرزف ومؤخراته المتداولة. نعم لا يستثنى المجالس الآخر المستقلة في أيام الأعراس على الأحوط الأقوى، كما أنّ الأحوط الاقتصر على خصوص حضور النساء وعدم التغني وأخذ الأجر مع حضور الرجال، وإن كانت الروايات مشعرةً بأنّ المراد بقوله: «ليست يدخل عليها الرجال» المجالس المعهودة التي تغنت المغنيات للرجال مقابل مجالس الأعراس، لكن لا يكفي الإشعار لتقييد الروايات، لاحتمال أن يكون المنع لمطلق دخول الأجنبي لكون صوتها بنحو التغني عورةً، وإن لم نقل: بأنّ كلامها كذلك، بل الأحوط عدم دخول المحرم أيضاً؛ لأنّ إسماع الغناء واستماعه محرام، ولو كان الإسماع لمحريم، وإنما الخارج زف الأعراس مع عدم دخول الرجال، ومع وجود الرجال ولو المحارم يكون التغني حراماً، وكذا أخذ الأجر عليه. إلا أن يقال إنّ زف الأعراس إلى بيت الأزواج وتجويز الغناء لذلك ملازم لسماع الأجانب، فضلاً عن بعض المحارم، فالتجويز للرزف ملازم لتجويز الإسماع، لكن مقدار الملازم هو الإسماع الاتفاقي للعابر ونحوه، ولا يلزم منه جوازه للداخل لتلك الغابة، أو يقال: إنّ الرواية منصرفة عن المحارم، وهو ليس بعيد وإن كان

**الأحوط ما ذكر، كما أن الأحوط عدم جوازأخذ الأجر للستغني  
المتّحد خارجاً مع محروم كالستغني بالكذب والفحش. نعم، لا بأس  
بأخذ الأجر للغناء، وإن اقترنـتـ معه المحرمـاتـ الخارجيةـةـ، كما لو  
كان مقتـرـناـ بالـاتـ اللـهـوـ وإنـ كانـتـ المـعـنـيـةـ ضـارـيـةـ لهاـ معـ تـغـنـيـهاـ يـجـوزـ  
أخذـهـ فيـ مـقـابـلـ تـغـنـيـهاـ لاـ العـمـلـ المـحـرـمـ المـقـارـنـ لهـ»<sup>۱</sup>.**

از دیگر استثناءات، حداخوانی است، که محقق حالی در کتاب شهادت، آن را از حرمت غنا، به صورت حکمی، استثنا نموده است، نه موضوعی. گاه برای این استثنا به روایاتی استدلال شده یا روایاتی در تأیید آن آورده شده است.

اما حاصل بحث از این روایات این است که نمی‌توان حداخوانی را از غنا استثنا نمود.

بله، غناخوانی در مراسم عروسی و در شب زفاف به صورت فی الجمله (قدر متیقن آن) جایز است. و روایتی که دادن مزد به زن خواننده در چنین مراسمی را جایز می‌داند، با حلال بودن تغنى در این مجالس به صورت عرفی ملازم است و حکم جواز فی الجمله (به صورت موجبهی جزئیه و منحصر در قدر متیقن) ثابت است و اشکالی بر آن نیست.

اگر گفته شود روایات تحریم غنا متواتر است و در آن روایاتی است که قبح آن را بسیار می‌داند و براین اساس، قابل تخصیص نیست: بهویژه این که این روایت واحد است و آن هم روایتی است که به ضعف در سند و دلالت مبتلاست؛ باید گفت چنین استدلالی وارد نیست؛ چراکه این روایات قابلیت تخصیص دارد و صرف یاد کرد از

عنوان «باطل» و نیز «قول زور» از آن سبب تخصیص بردار نبودن آن نمی‌گردد؛ چرا که حرمت غنا شدیدتر و غایظتر از حرمت ربا نیست؛ در حالی که حرمت ربا به ریای میان پدر و فرزند و نیز شوهر وزن تخصیص خورده است.

بله، ظاهراً این است که جواز خوانندگی در عروسی ویژه‌ی زنان است و برای خواننده‌ی مرد چنین حکمی ثابت نیست و نیز این حکم به مجلس عروسی اختصاص دارد و نه به دیگر مجالس وغیر آنان، بلکه احتیاط آن است که به شب زفاف عروس بسته شود و از غیر آن دوری گردد.

بله، بعید نیست غناخوانی در مراسمی که پیش از شب زفاف به صورت معمول رایج است نیز اشکال نداشته باشد، بلکه مجالس دیگری که از ایام عروسی مستقل و جداست بنا بر احتیاط اقوی استثنای نشده؛ چنان که احتیاط آن است که برخصوص مجلسی که زنان در آن حضور دارند بسته شود و چنان‌چه مردان در آن جا حاضر باشند غنایی خواننده نشود و برای آن مزدی گرفته نشود، هرچند روایت این اشعار را دارد که در برابر مجالس شناخته شده و معهودی است که زنان خواننده برای مردان خوانندگی می‌کنند، اما این اشعار کافی نیست.

### لهو و باطل

«تنبيه: بناءً على ما ذكرناه في موضوع الغناء من اعتبار الحسن الذاتي والرقّة في الصوت في الجملة: لا يدخل فيه سائر الأصوات اللهوية كالتصنيفات المصطلحة بالألحان المعهودة عند أهل المعاصي والفساق، فلا تكفي الأدلة الدالة على حرمة الغناء بعنوانه

لإثباتها لها لعدم صدقه عليها، بل لا تكون موجبةً للخفة المعهودة المعتبرة في الغناء، وإن يحصل به السرور ونحوه، ولا تصح دعوى إلغاء الخصوصية عرفاً كما هو ظاهر. نعم يمكن دعوى اندراجها في قول الزور وهو الحديث بضميمة الأخبار المفسرة لهما بالغناء بأن يقال: إنّ الظاهر من الروايات المفسرة أنّ الغناء مندرج تحت عنوانهما، واحتمال الإلحاد الحكمي أو الموضوعي الراجع إلى الحكمي نتيجة بعيد جدّاً بل فاسد مخالف للروايات، كقوله: «قول الزور الغناء» وقوله في جواب السؤال عن قول الزور: الغناء وك قوله: «الغناء مما قال الله عزّوجلّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي﴾ الخ. وأوضحت منها قوله: «الغناء مما أ وعد الله عليه النار، وتلا هذه الآية: ومن النّاس﴾ الخ. إلى غير ذلك من الروايات الظاهرة في اندراجها في مفادها، ولا شكّ في عدم اندراج عنوانه بما هو فيه. وقد مرّ أنّ الأقرب في وجه الاندراج أن يقال: إنّ إضافة القول إلى الزور تارةً تكون باعتبار بطلان مقوله، وأخرى باعتبار بطلان كيفية الصوت أو الصوت بالكيفية الباطلة، ولو لا قرينية الروايات لكانَ الآية وكذا الآية الأخرى ظاهرةً في الاعتبار الأوّل، لكن بعد قيام القرينة يكون مفادها أعمّ، فيكون معنى الآية والعلم عنده تعالى يجب الاجتناب عن قول هو زور بمقوله أو بعارضه الذي هو صوت باطل، فاندراج الغناء فيه من قبيل اندراج مصاديق العناوين فيها، فالحكم متعلق بالصوت الزور والصوت اللهوي فيدرج فيه سائر الأصوات اللهوية، ويؤيده ما أرسل في مجمع البحرين قال: وروي أنه يدخل في الزور الغناء، وسائر الأقوال الملهمة إلا أن يناقش فيه بأنّ غاية ما تدلّ الروايات اندراج الغناء في الآية، ولم يظهر منها كيفيتها، ولا

يكون الاندراج بال نحو المذكور للظهور المستند إلى الكلام ولو بمؤنة الأخبار، لعدم قرينته لكيفية الاندراج، فيمكن أن يكون ذلك بنحو من الكنایة أو غيرها من أنحاء الدلالات الخفية التي لا يعلمها إلا المخاطب بالكتاب العزيز وأهل بيته الخاص به، وبالجملة لم يظهر من الروايات أنّ اندراج الغناء في الآيتين بعنوان اللهو من حيث الصوت حتى يشمل سائر الأصوات اللهوية، والحاصل أنه ليس نحو الاندراج بما تقدم إلا مظنوناً بالظنّ الخارجي الغير الحجّة، لا المستند إلى الظهور ولو بقرينة، ولم يقم دليل على نحو الاندراج. ويمكن الاستدلال على حرمتها بما دلّ على حرمة مطلق اللهو، كما هي ظاهر جملة من الفقهاء، كالمحكى عن المبسوط والسرائر والمعتبر والقواعد والمختلف وغيرها، وإن كان ظاهر جمع آخر خلافها، ففي المقعن والهداية والفقه الرضوي ومحكى الغنية عطف سفر الصيد على سفر المعصية بـ«أو» الظاهر في مغايرتهما، وظاهر الخلاف والنهاية أيضاً عدم كونه محرّماً. قال في الأول سفر الطاعة واجبة كانت أو مندوباً إليها مثل الحجّ والعمرة والزيارات وما أشبه ذلك فيه التقصير بلا خلاف، والمباح عندنا يجري مجرّاه في جوازه التقصير، وأمام اللهو فلا تقصير فيه عندنا. وكيف كان يمكن أن يستدلّ عليها برواية حمّاد بن عثمان عن أبي عبد الله علیه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادِ»<sup>١</sup>، قال: الباقي باع الصيد والعادي السارق، وليس لهما أن يأكلوا الميتة إذا اضطراً إليها، هي عليهما حرام، ليس هي عليهما كما هي على المسلمين، وليس لهما أن يقترا في الصلاة. و قريب منها ما روى عن عبد العظيم

الحسني في أطعمة الجوادر والمستند وفيها: «والعادي: السارق، والباغي: الذي يغى الصيد بطرأً أو لهواً»، بتقرير أنّ المتفاهم عرفاً من تحريم الميتة ونحوها على من خرج لسفر الصيد لدى الاضطرار حتّى عند خوف الموت؛ سواء قلنا بعدم جواز أكله حتّى يموت أو قلنا بوجوب حفظ نفسه بأكل الميتة، وهي محرمّة عليه، ويعاقب على أكلها كالمتوسط في أرض مخصوصة على بعض المبني؛ إنّ حرمة السفر صارت موجبةً لذلك، وأنّ الترخيص لدى الاضطرار منهُ من المولى على عبيده، ومع حصول الاضطرار بسبب أمر محرم وبسبب طغيان العبد على مولاه منعه عن ذلك التشريف، فبمناسبة الحكم والموضع عرفاً أنّ المنع عند الاضطرار، وهذا التضييق والتحريج إنما هو لارتكاب العبد قبيحاً ومحرّماً، ولو كان السفر مباحاً رخصه الله تعالى وذهب العبد لترخيصه، فلا يناسب المنع عنها عند الاضطرار لسدّ رمقه، يشهد له مقارنته للسارق. والظاهر أنّ ذكر الباغي والعادي مثال لمطلق العاصي المتتجاوز الطاغي بل عنوانها أعمّ للك ذلك، وأنّ التفسير لبيان بعض المصاديق كما فسر الباغي بالخارج على الإمام العادل أيضاً في مرسلة البزنطي عن أبي عبد الله عائلاً، وفسر العادي بالمعصية طريق المحققين، وعن تفسير الإمام بالقول بالباطل في نبوة من ليسبني وإمامه من ليس بإمام، وعن تفسير العياشي الباغي الظالم والعادي العاصب، ويشهد له أنّ الآية الكريمة نزلت في البقرة والأنعام والنحل بمضمون واحد، وفي المائدة: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>١</sup>. ومن نظر في الآيات الأربع لا يشكّ في أنّها بصدق بيان

حكم واحد، ويكون المراد من قوله: «غير باغ ولا عاد» هو المراد من قوله: «غير متجانف لإثم»؛ أي: غير متماثل له، وتكون الآية الأولى بصدق تفصيل ما أجمل في الأخيرة أو ذكر مصاديقها، والظاهر من مجموعها أن الترخيص بما أنه لامتنان مقصور على من لم يكن اضطراره بسبب البغي والتسميم إلى الإثم، والخارج على الإمام عليهما السلام اضطرره إليه تمايله إلى الإثم المنتهي إلى تحققه والخارج إلى التصييد كذلك، وحمل قوله: «غير متجانف لإثم» على الميل إلى أكل الميتة واستحلالها، وحمل الحال على المؤكدة بعيد عن ظاهر الكلام وعن ظاهر سائر الآيات الموافقة لها في الحكم، فتحصل ممّا ذكرناه حرمة الخروج إلى الصيد. فيفضل إلى ذلك ما دلت على أن التقصير في سفر الصيد لكونه مسيرة باطل وكونه لهواً، كرواية ابن بكير المعتمدة أو الصحيحة قال: «سألت أبا عبد الله عليهما السلام عن الرجل يتقصير اليوم واليومين والثلاثة أيقصر الصلاة قال: لا، إلا أن يشبع الرجل إخاء في الدين فإن التقصير مسيرة باطل لا تقصير الصلاة فيه»، وموثقة زراة عن أبي جعفر عليهما السلام قال: «سألته عمن يخرج عن أهله بالصورة والبزاوة والكلاب يتذكر الليل والليلتين والثلاثة هل يقصر من صلاته أم لا؟ قال: إنما خرج في لهو لا يقصر». الحديث. فينتج أن للهو والباطل محظوظ، وبالجملة يستفاد من رواية حماد بن عثمان المفسرة للأية حرمة سفر الصيد بالتقريب المتقدم، ومن الروايات المعللة لعدم التقصير بأن التقصير مسيرة باطل، وأنه خرج لللهو وأن اللهو محظوظ. لكن إثبات حرمة سفره برواية حماد مشكل لضعفها بمعنى بن محمد، فإنه مضطرب الحديث والمذهب بنص النجاشي والعلامة، ويعرف حديثه، وينكر عن ابن الغضائري، وقول النجاشي:

كتبه قريبة، لا يوجب الاعتماد عليها، و مجرد كونه شيخ الإجازة لا يكفي في الاعتماد؛ إذ لا دليل مقنع عليه مع عدم ثبوت كونه شيئاً، مضافاً إلى إمكان المناقشة في بعض ما تقدم من استفادة الحرمة من الآيات وإمكان إرجاع سائر الآيات إلى الأخيرة. وحملها على الاحتمال المتقدم كما حملها عليه المفسرون بل في الجواهر الاتفاق ظاهراً على تفسير المتجانف للإثم: بالميل إلى أكل الميتة استحللاً، أي: اقترافاً بالذنب، وغير ذلك كإمكان المناقشة في استفادة حرمة مطلق اللهو بنحو قوله: «إنه مسیر باطل»، أو «إنه خرج للهو»؛ لاحتمال دخالة خصوصيات سفر الصيد الهوي في الحكم، كالخروج مع الزيارة والصقرة ونحوهما، فالغاء الخصوصية: مشكل، تأمل. فإذا باتت حرمة اللهو مطلقاً بما ذكر مشكل أو من نوع. ويمكن الاستدلال عليها بوجه آخر، وهو إثبات كون اللهو باطل إما باندرجته فيه أو مساوته له، فيجعل صغرى لكبرى حرمة كل باطل، فينتتج حرمة مطلق اللهو، أما الصغرى فتندل عليها رواية عبد الله بن المغيرة رفعها قال: قال رسول الله ﷺ في حديث: «كل لهو المؤمن باطل إلا في ثلاث: في تأديبه الفرس، ورميه عن قوسه، وملاعتته امرأته فإنهن حق»، المستفاد منها مضافاً إلى أن كل لهو باطل ما عدا الثلاث: إن أمثال المستثنى مما لها غاية عقلانية داخلة في اللهو، وأن اللهو الحق منحصر في الثلاث. وموثقة عبد الأعلى قال: «سألت أبا عبد الله عاشيراً عن الغناء وقلت: إنهم يزعمون أن رسول الله عاشيراً رخص في أن يقال: جئناكم جئناكم حيّونا حيّونا نحييكم، فقال: كذبوا، إن الله يقول: وما خلقنا السماوات»، الخ. بتقريب أن أبا عبد الله عاشيراً استدل على بطلان زعمهم بالآيات الكريمة، ولا يتم

الاستدلال إلا باندراج الغناء في اللهو اندرج اللهو في الباطل الذي أزهقه الله بالحق ودمجه، ولو كان اللهو مرخصاً فيه وكان حقاً، أو كان على قسمين: منها ما رخص فيه لم ينتج المطلوب، فلا بد في تمامية الاستدلال أن يكون كلّ غناء لهواً، وكلّ لهو باطل، لينتاج أن كلّ غناء باطل، ثم جعل النتيجة صغرى لكبرى هي كلّ باطل مزهق مدموغ ممنوع، فينتاج كلّ غناء ممنوع بحكم الله تعالى فأنتاج منه: أنه كيف رخص رسول الله ﷺ ما منعه تعالى. فتحصل منه مساواة اللهو للباطل، أو اندراجه فيه كما ظهرت كيفية دلالتها على حرمة الباطل أيضاً. ورواية محمد بن أبي عباد وكان مستهتراً بالسمع ويشرب النبيذ، قال: «سألت الرضا عن السمع، فقال: لأهل العجاز فيه رأي، وهو في حيز الباطل واللهو، أما سمعت الله يقول: «وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كَرِاماً». وظاهرها أن السمع منطبق عليه العناوين الثلاثة وإن لم يظهر منها مساواة العناوين، نعم، لا تخلو من إشعار على مساواة الباطل واللهو، كما تشعر بها الروايات المتقدمة التي في بعضها أن التصريح مسیر باطل، وفي بعضها إنما خرج في لهو. والعمدة في الباب موثقة عبد الأعلى.

وأما الكبرى فتدلى عليها الموثقة بالتقريب المتقدم. وصححة الريان بن الصلت قال: «سألت الرضا يوماً بخراسان وقلت: إن العباسي ذكر عنك: أنك ترخص في الغناء، فقال: كذب الزنديق ما هكذا قلت له. سألني عن الغناء فقلت: إن رجلاً أتى أبا جعفر عليه فسألته عن الغناء، فقال: يا فلان، إذا ميّز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء قال: مع الباطل، فقال: قد حكمت»، وقد تقدم وجه دلالتها على حرمة الغناء، ويدلّ ذيلها على أن حرمة الباطل كانت

مفروغاً عنها، وإنما ألم بـأبو جعفر عليهما السلام السائل بأن الغناء من الباطل فيكون حراماً؛ إذ لا شبهة في أن الرجل كان سؤاله عن جواز الغناء وعده، فإن جوازه كان معروفاً عند العامة كما تقدم، فصار موجباً للشبهة، فأجاب بعده مستدلاً بأنه باطل، تدل عليهما أيضاً حملة من الروايات الدالة على أن الشطرنج وغيره من الباطل. كموثقة زرارة عن أبي عبد الله عليهما السلام أنه سُئل عن الشطرنج وعن لعبة شبيب التي يقال لها لعبة الأمير وعن لعبة الثلاث، فقال: «رأيتك إذا ميّز الله بين الحق والباطل مع أيهما تكون؟ قال: مع الباطل، قال: فلا خير فيه». ولا ريب في أن قوله: فلا خير فيه يراد به الحرمة لقيام الضرورة على حرمة الشطرنج والقمار بأقسامه. ومرسلة يعقوب بن يزيد عن أبي عبد الله عليهما السلام قال: الشطرنج من الباطل ونحوها غيرها، وظاهر تلك الطائفة أن الباطل معلوم الحرمة، ولذا كان في مقام بيان حرمة المذكورات اكتفى باندرجها فيه كما تقدم في رواية الرّيّان من قوله قد حكمت، لكن يمكن المناقشة فيما تقدم بأن يقال: إن الاستشهاد بالآيات لا يكون من قبيل الاستدلال المنطقي والاستنتاج من صغرى وكبرى في مقابل الخصم الغير المعتقد بإمامته، للزوم كون الاستدلال حينئذ بالظاهر المتفاهم عرفاً حتى يجاب به الخصم، ولا ريب في أن الظاهر من الآية الأولى المستشهد بها في الرواية: أنه تعالى لم يخلق شيئاً لعباً بل لغاية بما يليق بذاته المقدسة. ومن الثانية أنه تعالى لم يتّخذ الله، وقد فسر بالمرأة والولد والصاحب، ولو يراد أعمّ منها يكون المعنى أنه لم يتّخذ مطلق الله، وبمناسبة السابقة أنه تعالى غير لاه كما أنه غير لاعب. ومن الثالثة أنه تعالى مضافاً إلى تنزيهه عمّا ذكر يجعل الحق غالباً وقارناً على الباطل بإقامة البينة عليه كما فشرت بها، ومن

يكون كذلك لا يكون لاهياً، وهو وجه المناسبة بينهما. وفي تفسير البرهان عن يونس بن عبد الرحمن رفعه قال: قال أبو عبد الله عاشراً: «ليس من باطل يقوم بإزاء الحق إلاّ غالب الحق الباطل، وذلك قوله تعالى: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾. ولا يبعد أن تكون الرواية غير مرفوعة، لأنّ يونس لاقى أبا عبد الله عاشراً وإن قال النجاشي: أنه لم يرو عنه وإن لاقاه، لكن مع ورود ما هو ظاهر في روايته عنه عاشراً لا حجة على كونها مرفوعة، ولعلّ النجاشي لم يطلع على روايته عنه لندرتها، كما أنّ ظاهر النجاشي أنه رأى أبا عبد الله عاشراً مرّةً واحدةً بين الصفا والمروءة مع أنه في رواية العبيدي سمعت يونس بن عبد الرحمن يقول: «رأيت أبا عبد الله عاشراً يصلّي في الروضة بين القبر والمنبر ولم يمكنني أن أسأله عن شيء»، ولا دلالة فيها أيضاً أنه لم يرو عنه مطلقاً، نعم، مستند النجاشي على عدم روايته قول البرقي في الرواية المتقدمة: رفعه. وفي تفسير البرهان عن أيوب بن الحار قال: قال لي أبو عبد الله عاشراً: «يا أيوب، ما من أحد إلا وقد يرد عليه الحق حتى يصدع قلبه، قبله أم تركه، وذلك قول الله عزّ وجلّ في كتابه: بل نCDF». الخ، فظاهر أن الآيات الثلاث إخبار عن تنزّهه تعالى عن اللعب واللهو، وأنه تعالى يقذف الحق، والحجج الداللة عليه على الباطل فيدمغه، فلا يستفاد منها بحسب ظاهرها حرمة الغناء ولا اللهو والباطل، مضافاً إلى أن اللعب واللهو والباطل عناوين مختلفة لعلّ بينها عموماً من وجهه ومعه لا يمكن الاستنتاج القياسي كما لا يخفى، وعليه يمكن أن يكون الاستشهاد لمجرد مناسبة بين تنزيه الله تعالى عن عمل اللهو والباطل وتتنزيه رسول الله عاصلاً عن ترخيص الغناء، فلا يصح الاستدلال بها على حرمة مطلق اللهو. نعم فيها إشعار على عدم

ترخيصه مطلقه، أو أنّ الغناء غير مرخص فيه لكونه لهواً، لكنه ليس بحيث يمكن الاستناد إليه على حرمة مطلقة، لاحتمال أن يراد بها أنّ الذي يبطل الباطل لا يرخص الغناء وما هو بمنزلته، وليس كُلّ لهو وباطل كذلك، وأمّا رواية ابن المغيرة الداللة على أنّ كُلّ لهو المؤمن باطل. الخ. فهي مع الغضّ عن سندتها من أدلّ الدليل على أنّ مطلق الباطل ليس بحرام، لأنّها دلت بواسطة استثناء المذكورات أن ما يترتب عليها الأغراض العقلائية كتأديب الفرس: لهو باطل ما سوى الثلاثة، والضرورة قائمة بعدم حرمة أمثالها. ثم إنّه لابد من حملها على أنّ كُلّ لهو المؤمن باطل حكماً، وإلا فما له غاية عقلائية ليس بباطل موضوعاً، ولا يمكن الحكم بالحرمة لما عرفت، فيكشف منها أنّ الباطل منه ما يكون محرّماً، ومنه غير محرّم بل مكروه، وأمّا ما ذكرناه من دلالة الروايات على مفروغية حرمة الباطل، ولهذا استشهد لحرمة الشطرنج وغيره من أنحاء القمار والغناء بكونها باطلة، وبعد فرض التسليم لابد من حملها على معهودية حرمة قسم خاص من الباطل، وإلا فمطلقه لم يكن معهوداً حرمتها بل كثير منه معهود حلّيته بلا شبهة، مضافاً إلى احتمال أن تكون الروايات الواردة في أنّ الشطرنج والنرد ونحوهما باطل: أشار إلى انسلاكها في قوله تعالى: ﴿وَلَا تأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾، كما يشعر به قوله: «لا خير فيه»، وتشهد به جملة من الروايات المفسّرة للآية الكريمة بالقمار. كصحيحة زيد بن عيسى الحذاء قال: «سألت أبي عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ: ﴿وَلَا تأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾، فقال: كانت قريش يقامر الرجل بأهله أو ماله فنهاهم الله عزّ وجلّ عن ذلك»، وفي رواية أخرى عنه عليه السلام:

«يعني بذلك القمار»، وقرب منها غيرها، وبالجملة لا دلالة في تلك الروايات على حرمة مطلق الباطل أو اللهو بل تدل إماماً على حرمة أكل المال به، أو على حرمة نوع خاص. ثم لو فرض قيام الدليل على حرمة الباطل، لكن كون الغناء والأصوات اللهوية منه عرفاً محل إشكال؛ لأنّ الباطل بمعنى الفساد الذي لا يترتب عليه الأثر، والذي لا مصرف له، والذي لا غرض فيه، وشيء منها لا ينطبق على الغناء ونحوه مما هو متعلق بالأغراض العقلانية، ولو لا منع الشارع الأقدس لما عدّ نحوه في الباطل والهزل واللغو فالاستدلال على حرمه بحرمة تلك العناوين على فرض ثبوتها غير وجيئ، واستدلّ على حرمة مطلق اللهو بجملة من الروايات: منها رواية سماعة قال: قال أبو عبد الله عائلا: «لما مات آدم عائلا شمت به إبليس وقابيل فاجتمعوا في الأرض، فجعل إبليس وقابيل المعاذف والملاهي شماتةً بآدم عائلا، فكلّ ما كان في الأرض من هذا الضرب الذي يتلذّذ به الناس، فإنّما هو من ذلك». ولا يخفى ما فيه فإنّ قوله: من هذا الضرب إشارة إلى المعاذف والملاهي فكانه ضروب الملاهي والمعاذف التي يتلذّذ بها الناس من ذلك، والملاهي جمع الملهاة، فلا تدلّ على حرمة مطلق اللهو ولا الغناء. ومنها ما عن المجالس للحسن بن محمد الطوسي بسند ضعيف عن أبي الحسن علي بن موسى عائلا عن أبيه عن علي عائلا قال: «كلّ ما ألهي عن ذكر الله فهو من الميسر»، وفيه مضافاً إلى بعد أن يراد بالكلية جميع صنوف الملهاة وإلحاقها بالميسر حكماً؛ لأنّ الإلحاق الحكمي بلسان الإلحاق الموضوعي غير مناسب للبلاغة، ومجّد اشتراكها في الالهاء لا يصحح الدعوى، فلا يبعد أن يكون المراد بالكلية صنوف المقامرة كما ورد كلّ ما قومنا عليه فهو ميسر،

إن المراد بالملهي عن ذكر الله ليس الغفلة عن التوجّه إليه تعالى بالضرورة، فلا يبعد أن يكون المراد به ما يوجب الغفلة عنه تعالى بحيث لا يبالي بالدخول في المعاشي، كما هو شأن المقامرات واستعمال الملاهي، أو كان المراد غفلةً خاصةً تحتاج إلى البيان من قبل الله تعالى. وبهذا يظهر الكلام في رواية أعمش عن جعفر بن محمد عليهما السلام في حديث شرائع الدين حيث عد فيها من جملة الكبائر الملاهي وقال: «والملاهي التي تصد عن ذكر الله عز وجل مكروهه كالغناء وضرب الأوتار»، قوله: مكروهه يراد بها التحرير أو تكون بالنسب، ويكون المراد أنها تصد عن ذكر الله كرهاً واستلزماماً بلا إرادة من الفاعل. تأمل. وذلك لأن التمثيل بالغناء وضرب الأوتار لإفاده سخ ما يكون صادقاً عن ذكر الله تعالى. فإن ضرب الأوتار والغناء ونحوه توجب في النفس حالة غفلة عن الله تعالى وأحكامه، ويكون الاشتغال بها موجباً للوقوع في المعاشي كما ورد في الغناء: أنه رقية الزنا، وفي البريط، من ضرب في بيته أربعين صباحاً سلط الله عليه شيطاناً إلى أن قال نزع منه الحياة ولم يبال ما قال ولا ما قيل فيه، وفي رواية فلا يغار بعدها حتى تؤتي نسائه فلا يغار، وقال الله تعالى: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَقِّعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالبغضاء في الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدُّكُمْ عَنِ الصَّلَاةِ»، فلا دلالة فيها على حرمة مطلق اللهو. ومنها رواية الفضل بن شاذان المرورية عن العيون وهي حسنة أو صحيحة ببعض طرقها، وفيها في عد الكبائر، والاشتغال بالملاهي، وفيه أن الظاهر منها آلات اللهو لا مطلق الملهميات إلى غير ذلك مما هي دونها في الدلالة، فتحصل من جميع ذلك عدم قيام دليل على حرمة مطلق اللهو ولا على مطلق الأصوات اللهوية. نعم الأحوط الاجتناب عن بعض صنوف

الأصوات الالهوية كالتصانيف الرائجة بالحان أهل الفسوق، لا حتمال مساواتها مع الغناء في دخولها في الباطل الذي ورد فيه: إذا ميز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء في صحيحة الريان بن الصلت، واحتمال إلغاء الخصوصية من الغناء والحقها به ودخولها في التي تصد عن ذكر الله وألهت عنه، وإن كان للمناقشة فيها مجال. والله العالم بالحال»<sup>۱</sup>.

از آن‌جا که غنا صوتی است که حسن ذاتی و رقت را به صورت فی‌الجمله دارد، دیگر صوت‌های لهوی را در بر نمی‌گیرد و نمی‌توان با ادله‌ی حرمت غنا، آن را حرام دانست؛ چراکه خروج موضوعی از آن دارد. بله، برای اثبات آن می‌توان به دلایلی تمسک نمود که مطلق لهو را حرام می‌داند، اما بررسی این دلایل نشان می‌دهد که هیچ دلیلی برای اثبات مطلق لهو و نیز مطلق صوت‌های لهوی ارایه نشده است که در پیش بیان شده؛ بلکه احتیاط این است که از برخی از صوت‌های لهوی مانند ترانه‌های رایج که با الحان اهل فسوق اجرا می‌شود، دوری نمود؛ هرچند در دلایل آن نیز جای مناقشه وجود دارد.

### تحریر الوسیلة

حضرت امام خمینی<sup>ره</sup> در تحریر الوسیلة چکیده‌ی دیدگاه شیخ انصاری<sup>ره</sup> را می‌آورند و در آن‌جا نظرگاه جدیدی ندارند، از این رو تمام نقدهایی که ما بر شیخ انصاری وارد آورديم، بر مسأله‌ی سیزدهم کتاب مکاسب و متاجر تحریر الوسیله نیز وارد است. حضرت امام<sup>ره</sup> چنین می‌فرماید:

۱- ر. ک المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۴۵.

«الغناء حرام فعله، وسماعه، والتكتسب به. وليس هو مجرد تحسين الصوت، بل هو مددٌ وترجيعه بكيفية خاصة مطربة تناسب مجالس اللهو ومحافل الطرف وألات اللهو والملاهي. ولا فرق بين استعماله في كلام حقٍ من قراءة القرآن والدعاء والمرثية وغيره من شعر أو نثر، بل يتضاعف عقابه لو استعمله فيما يطاع به الله تعالى.

نعم قد يستثنى غناء المغنيات في الأعراس، وهو غير بعيد، ولا يترك الاحتياط بالاقصار على زفة العرائس والمجلس المعدّ له مقدماً ومؤخراً لا مطلق المجالس، بل الأحوط الاجتناب مطلقاً<sup>۱</sup>.

غناخوانی، شنیدن و کسب درآمد با آن حرام است. البته مراد از سمع در این عبارت همان استماع است. غنا در صوت نیکو منحصر نیست؛ بلکه مراد مدد صوت و ترجیع به گونه‌ای ویژه است که طرب انگیز و وجداً اور باشد و با مجالس لهو و طرب مناسب داشته باشد و در این صورت تفاوتی ندارد که کلام حق باشد یا در شعر و نثر و عذاب آن در امور حق و معنوی مانند قرائت قرآن کریم و مراثی افزوده می‌گردد.

بله، غنای خوانندگان در مجالس عروسی‌ها از غنای حرام استثنای شده و این امر بعيد نیست. البته در عروسی‌ها احتیاط ترک نشود و به مجلس قبل و بعد آن بسنه شود و چنین نیست که انجام آن در هر مجلسی را شامل گردد و احوط پرهیز از مطلق غناست؛ خواه در عروسی باشد یا در غیر آن.

با نقل گفتار امام خمینی ره از کتاب «المکاسب المحمرة» و

۱- تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۴۹۷.

«تحریرالوسله» جای بسی شکفتی دارد که چگونه برخی می‌پندارند که امام خمینی موسیقی را حلال دانسته، بلکه نقل شده است که ایشان به مسئولان وقت صدا و سیما فرموده بودند در صورت امکان، آهنگی که پیش از پخش اخبار گذاشته می‌شود حذف گردد!

### استفتاءات موسیقی

در اینجا شایسته است چند استفتا و پاسخ حضرت امام ره به آن را یادآور شویم تا در شناخت هرچه بیشتر دیدگاه نهایی ایشان، مفید افتد:

حکم موسیقی چیست و به چه آهنگ‌هایی موسیقی گفته می‌شود و با صدای مشکوک چه فرقی می‌کند و آیا آهنگ‌هایی که رادیو و تلویزیون پخش می‌کنند، از نظر شرعی اشکال دارد؟

«موسیقی مطرب حرام است و صدای مشکوک مانع ندارد و تشخیص با عرف است».<sup>۱</sup>

شنیدن و نواختن موسیقی، که امروزه به نام سرودهای انقلابی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران شنیده می‌شود چه صورتی دارد و در صورت مجوز شرعی موسیقی فوق، تعلیم و تعلم موسیقی و نیز خرید و فروش ابزار و آلات موسیقی به منظور فوق چه صورت دارد؟

«شنیدن و نواختن موسیقی مطرب حرام است و صدای مشکوک مانع ندارد و خرید و فروش آلات مختص به لهو جایز نیست و در آلات مشترکه اشکال ندارد».<sup>۲</sup>

۱- استفتاءات از محضر امام خمینی، ج ۲، ص ۱۴.

۲- استفتاءات از محضر امام خمینی، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲، سؤال ۲۵.

خواندن آیات قرآن به صورت سرود و آهنگ‌دار جایز است یا نه؟  
«اگر مطلب باشد جایز نیست».<sup>۱</sup>

آیا آواز خواندن زوجه برای زوج خود در صورتی که منجر به غنا  
شود جایز است یا خیر؟  
«حرام است».<sup>۲</sup>

استماع سرودهای انقلابی و مارش‌های عزا و جنگی و نظامی که  
نوعی موسیقی است چه صورت دارد؟

«مطلق صدا و آهنگ حرام نیست، و صدای حرام صدایی است که  
عراً به آن غنا و موسیقی می‌گویند -که مناسب مجالس لهو است -  
و صدای مشکوک مانع ندارد».<sup>۳</sup>

لطفاً مشخص بفرمایید کدام یک از آهنگ‌هایی که از رادیو و  
تلوزیون ایران پخش می‌شود، از نظر شرعی بلا اشکال است؟  
«موسیقی مطلب حرام است، و صدای مشکوک مانع ندارد».<sup>۴</sup>  
گیtar و یا سایر وسایلی که هم اکنون در منزل داریم اگرچه اصلاً از  
آن‌ها استفاده نمی‌شود، چه کار کنیم؟  
«آلات لهو را باید از بین ببرید».<sup>۵</sup>

زدن ساز بی‌حلقه در عروسی چه صورت دارد؟  
«ساز اشکال دارد».<sup>۶</sup>

۱- همان، ص ۱۴، سوال ۳۲.

۲- همان، ص ۱۵، سوال ۳۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۶۰۳، سوال ۱۰۷.

۴- همان، سوال ۱۰۸.

۵- استنفادات از محضر امام خمینی، ج ۲، ص ۱۷، سوال ۴۱.

۶- همان، ص ۱۶، سوال ۳۷.

خرید و فروش و نگهداشتن آلات موسیقی که برای لهو و لعب و نیز برای مارش‌های انقلابی و نظامی به کار می‌آید چه صورت دارد؟  
«خرید و فروش و نگهداری آلات لهو جایز نیست، و همچنین در آلات مشترکه اگر به قصد استفاده محرم باشد».<sup>۱</sup>

امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۳۰ خطاب به کارکنان رادیو فرمودند: «موسیقی از اموری است که البته هر کسی بر حسب طبع، خوشش می‌آید، لکن از اموری است که انسان را از جدیت بیرون می‌برد و به یک مطلب هزل می‌کشاند؛ دیگر یک جوانی که عادت کرد که روزی چند ساعت را با موسیقی سروکار داشته باشد... از مسایل زندگی و از مسایل جدی به کلی غافل می‌شود، عادت می‌کند، همان‌طور که به مواد مخادر عادت می‌کند، کسانی که به مواد مخادر عادت می‌کنند، دیگر نمی‌توانند یک انسان جدی باشند که بتوانند در مسایل سیاسی فکر نکنند. موسیقی فکر انسان را جوری می‌کند که دیگر نتواند در غیر همان محیط موسیقی و مربوط به شهوت و مربوط به موسیقی نتواند اصلاً فکر کند».<sup>۲</sup>

دقت براین فناوا و گفتارهایی که از حضرت امام خمینی رهنما رسیده است نشان می‌دهد که ایشان هم در موضوع غنا و هم در موضوع موسیقی با دیگر فقیهان هم‌آرا هستند و در عموم مسایل این باب، به دیدگاه‌های آنان گرایش دارند، که توضیح و بیان و نیز نقد چنین نظرگاه‌هایی در بیان آرای دیگر فقیهان عصر غیبیت آمده است، از این رو ما از تکرار آن خودداری می‌ورزیم.

۱- همان، ج ۳، ص ۶۰۵، سؤال ۱۱۶.

۲- صحیفه‌ی نور، ج ۸، ص ۱۹۸.

اما آنچه در استفتای اخیر حائز اهمیت است این است که ایشان موسیقی را با قید «مطرب بودن» می‌آورند که اگر این وصف مشعر به علیت باشد، ذات غنا ملاک حرمت قرار نگرفته و غنایی که طرب انگیز نباشد را حرام ندانسته‌اند؛ چنان‌که می‌فرمایند:

«موسیقی مطرب حرام است و صدای مشکوک مانع ندارد»

این توسعه، زمینه‌ی جواز غنا و موسیقی را به صورت گسترده فراهم می‌آورد، از این رو می‌فرمایند: «مطلق صدا و آهنگ حرام نیست»، اما در این زمینه چیستی طرب را توضیح نمی‌دهند و تشخیص آن را به عرف حواله می‌دهند؛ این در حالی است که مردم معنای خاصی از آن در نمی‌یابند. باید توجه داشت استفاده‌ی زیاد از موسیقی و غنا همان‌طور که در کلام حضرت امام خمینی رهیق آمده است فرد را به عادت می‌رساند و او را از امور جدی باز می‌دارد و به نفسانیات گرایش می‌دهد و بر این اساس، برای افراد عادی بسیار مضر می‌باشد و ما پیش از این، چند و چون آن را بررسیدیم و میزان استفاده‌ی آن را برای مردم عادی و برای سالکان و نیز برای عباد رحمان توضیح دادیم.

## بزرگان و اعاظم متأخر

آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی

آیت‌الله خویی (متوفی ۱۴۱۳ هـ) دلایل سه‌گانه‌ی اجماع، آیات و روایات را بر حرمت غنا فهرست می‌نماید و از این میان، دلیل اجماع را نمی‌پذیرد و آن را مدرکی می‌شمرد. ایشان نظرگاه فیض کاشانی را به تفصیل بر می‌رسد و با این نظر که حرمت غنا عارضی است، نه ذاتی، مخالفت می‌کند و می‌فرماید:

در صورتی که روایاتی که شدیدترین نهی را از غنا و موسیقی دارد بر گناهان همراه آن حمل نماییم، حرمت برای گناهان دیگر است و در این صورت، یادکرد از غنا و موسیقی و حمل چنین حکم شدیدی بر این موضوع و اهتمام به منع آن لغور می‌گردد.

ما گفتیم لحن شدیدی که در روایات غنا و موسیقی و در مذمت آن وجود دارد به سبب میزان تأثیر تخریبی بوده است که بر افکار مسلمانان و بهویژه جوانان می‌گذاشته و آنان را از مقام شامخ ولایت دور می‌داشته و به آستان بوسی خلفاً می‌کشانده و رفته سبب اندراس و نابودی دین

می شده است، از این رو نمی توان با در دست داشتن چنین ملاک و مناطقی، حکم حرمت موسیقی و غنایی که در حاکمیت دولت شیعی و ولایت‌مدار و در حمایت از خاندان رسول اکرم ﷺ و در مسیر دفاع از حقانیت ایشان ساخته می‌شود، داد و آن روایات را مستند چنین حکمی ساخت. ما این مناطق را به گونه‌ای تقریر کرده‌ایم که هم نقد حضرت امام خمینی ره و هم این نقد، بر آن وارد نمی‌آید. موضوع این روایات، رویارویی جبهه‌ی حق و باطل و اعتقاد به باطل و دولت ظلم است، که از تمامی گناهان بزرگ‌تر است. ایشان در بحث مستثنیات غنا، مراثی را از غنا خارج می‌داند، از این رو می‌گوید مراثی را نباید داخل در مستثنیات غنا دانست. ایشان آموزش عملی غنا و موسیقی را حرام و آموزش علمی و فرآگیری قواعد آن را بدون اشکال نمی‌داند. البته پیش از این گفتیم غنایی که به صورت غالب در مراثی و عزاداری‌ها انجام می‌شود، همان ماهیت غنا را دارد و چنان‌چه غنا از آن جهت که غناست حرام باشد، باید در همه‌ی موارد آن حرام باشد؛ مگر آن که دلیلی به صورت خاص، آن را استثنای نموده باشد و ما در باب مراثی و سوگواری‌ها و نیز نوحه‌گری مویه‌گران از آن بحث نمودیم و سخن ایشان، امر تازه‌ای نیست.

ایشان می‌فرماید:

«والتحقيق أن المستفاد من مجموع الروايات بعد ضم بعضها إلى بعض هو ما ذكره المصنف من حيث الكبرى، وتوضيح ذلك: أن الغناء المحرم عبارة عن الصوت المرجع فيه على سبيل اللهو والباطل والاضلال عن الحق، سواء تحقق في كلام باطل أم في كلام

حق، وسمّاه في الصحاح بالسمع، ويعبر عنه في لغة الفرس بكلمة:  
دو بيت وسرود وپسته وآواز خواندن، ويصدق عليه في العرف أنه  
قول زور و صوت لهوي. فإنَّ اللهو المحرّم قد يكون بالله اللهو من  
غير صوت كضرب الأوتار، وقد يكون بالصوت المجرّد، وقد يكون  
بالصوت في آلة اللهو كالنفح في المزمار والقصب، وقد يكون  
بالحركات المجرّدة كالرقص، وقد يكون بغيرها من موجبات اللهو.  
وعلى هذا، فكلّ صوت كان صوتاً لهوياً ومعدوداً في الخارج من  
ألحان أهل الفسوق والمعاصي فهو غناء محرّم، ومن أظهر مصاديقه  
الأغاني الشائعة بين النّاس في الراديوات ونحوها، وما لم يدخل في  
المعيار المذكور فلا دليل على كونه غناءً فضلاً عن حرمته وإن  
صدق عليه بعض التعريف المتقدّمة<sup>۱</sup>.

-آن‌چه از مجموع روایات -با ضمیمه‌ی بعضی بر بعض دیگر -  
استفاده می‌شود، همان است که مصنف این کتاب جناب شیخ  
انصاری رهنی در کبرای مسأله بیان کرده است.

توضیح مطلب این که غنای حرام عبارت است از: آواز زیر و بم‌داری  
که به طریق لهو، باطل و گمراه سازی از راه حق ادا شود؛ خواه در  
کلام حق باشد یا باطل. جوهری در کتاب صحاح از غنا به «سمع»  
تعییر کرده، و در زبان فارسی به عنوان «دو بیت»، «سرود»، «پسته» و  
«آواز خواندن» از آن یاد می‌کنند و در عرف و نوع مردم، عنوان «قول  
زور» و «صدای لهوی» بر آن صادق است.

لهو حرام انواعی دارد: گاهی تنها با آلت لهو بدون آواز انسان انجام  
می‌گیرد، مانند تار زدن و گاه با آواز خالی و گاهی با صدا در آلات

۱- مصباح الفقاہة، ج ۱، ص ۴۸۶

صادق باشد»<sup>۱</sup>.

موسیقی مانند؛ دمیدن در نی، سرنا و... انجام می‌گیرد. گاهی لهو تنها با حرکات بدن مثل رقص محقق می‌شود، و گاهی نیز با عواملی غیر از امور گفته شده شکل می‌پذیرد. از این رو، هر صدایی که لهوی باشد و در میان مردم از آهنگ اهل فسق و معصیت شمرده شود، غنای حرام است که شایع ترین آن آوازهای غنایی است که از رادیو و دیگر رسانه‌ها پخش می‌شود. آنچه در معیار گفته شده داخل نباشد، دلیل براین که غنا باشد نیست تا چه رسد به آن که حرام باشد؛ هرچند برخی از تعاریف غنا که ذکر آن گذاشت، برآن

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود سخن نوپدیدی در این فرازها دیده نمی‌شود و تنها تکرار آرای پیشینیان از فقهاست و ما این سخنان را در مقام خود توضیح و نقد نمودیم و از آن جهت این سخنان را آورده‌ایم تا خواننده انصاف دهد متاخران از فقیهان نیز تحقیق شایسته‌ای در این زمینه ارایه نداده‌اند و به تکرار دیدگاه‌های پیشینیان بسته نموده‌اند؛ خرداءی که به هیچ وجه نمی‌توان از آن چشم پوشید و نقص علمی آشکاری به شمار می‌رود.

### آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی رَبُّهُمْ

آیت الله العظمی گلپایگانی (م ۱۴۱۴ هـ) غنا را از چهار جهت کلی به بحث می‌گذارند که ما با نقل آن، سعی در نقد مختصر آن داریم:  
 «المسألة الخامسة في الغناء ورد الشهادة به. البحث في هذا المسألة في جهات:

۱- ر. ک : مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۸۵.

الجهة الأولى: في حرمة الغناء، ولا خلاف بين الأصحاب في تحريم الغناء، بل في الجوادر الاجتماع بقسميها عليه، بل قد ادعى التواتر في الأخبار الدالة على حرمتها. والجهة الثانية: في حرمة استماع الغناء. وهذا أيضاً لا خلاف في حرمتها، والأخبار الدالة عليه كثيرة. والجهة الثالثة: في كونه معصية كبيرة. وهذا أيضاً لا خلاف فيه. ويدلّ عدّة من الأخبار على كونه مما أوعده الله عليه النار. والجهة الرابعة: في موضوع الغناء المحرم، وهو عند المحقق وجماعه، بل نسب إلى الأكثر: «مد الصوت المشتمل على الترجيع المطروب.... قال المحقق: «سواء استعمل في شعر أو قرآن». أقول: أي: أن المحرم هو الكيفية الخاصة المذكورة أو التي يسمّيها العرف غناءً ويسمّى في الفارسية بـ«سرود» من غير فرق بين أن تكون تلك الكيفية في كلام حق كالقرآن والدعاء وأمثالهما أو باطل كالأشعار الباطلة، وسواء اقترن بشيء من المحرّمات كآلات اللهو وحضور الرجال في مجلس النساء أو لم يقترن»<sup>۱</sup>.

- غنا در چهار ناحیه دارای بحث است:

- ۱- حرمت غنا که هیچ اختلافی در آن دیده نمی‌شود و صاحب جواهر بر آن ادعای اجماع محصل و منقول نموده است و ادعا شده روایات حرمت آن نیز متواتر است.
- ۲- حرمت گوش فرا دادن به غنا که در این حکم نیز اختلافی نیست.
- ۳- غنا از گناهان کبیره است و در این جهت نیز اختلافی نیست و در روایاتی بر آن وعده‌ی آتش داده شده است.
- ۴- جهت چهارم بحث شناخت موضوع غنایی است که حرام شده است. موضوع غنا در دیدگاه محقق حلی و بیشتر فقیهان: کشیدن

۱-كتاب الشهادات، ج ۱، ص ۹۱

صدایی است که دارای ترجیع و طربانگیز باشد؛ خواه در شعر باشد یا در قرائت قرآن کریم. گوییم غنای حرام کیفیت خاصی است که ذکر آن گذشت یا همان چیزی است که نوع مردم آن را غنا می‌دانند و در فارسی سرود خوانده می‌شود؛ خواه این کیفیت در کلامی حق باشد؛ مانند: قرائت قرآن کریم و خواندن دعا، یا در کلامی باطل مانند شعرهای ناروا و بیهوده باشد، و خواه با یکی از محramات همراه باشد؛ مانند: استفاده از آلات لهو و حضور مردان بیگانه در مجلس زنان یا با چیزی همراه نباشد.

حضرت آیت‌الله گلپایگانی ره نظرگاه شیخ انصاری را به تفصیل توضیح می‌دهند<sup>۱</sup> و در این رابطه افزوده‌ای بر کلام شیخ ندارند. دیدگاهی که ما آن را به تفصیل مورد بررسی و نقد قرار دادیم.

اما در نقد دیدگاه ایشان نسبت به چهار جهت کلی غنا باید گفت: وی قایل است که در حرمت غنا اختلافی وجود ندارد، این در حالی است که ما در این کتاب، آرای بسیاری از فقیهان را آورديم، فقیهانی که هم در موضوع غنا اختلاف دارند و دیدگاه واحد و یکسانی در ارایه شناسه‌ی غنا ندارند و هم در حکم آن با هم درگیر می‌باشند. وی در ادامه از ادعای اجماع صاحب جواهر سخن به میان می‌آورد و برای اثبات حرمت غنا به آن نیز تمسک می‌جوید و ما در این کتاب بیش از یکصد روایت درباره‌ی حکم غنا آورديم، از این رو اجماع مورد ادعا، مدرکی می‌گردد و بدین سبب ارزشی ندارد. افزوده بر این، فقیه پارسای عصر حاضر از ادعای توادر روایات حرمت می‌نویسد، در حالی که نقل چنین ادعایی شایسته‌ی ایشان نیست و ما این دیدگاه را در نقل آرای فقیهان قرن دهم به تکرار بحث نمودیم.

۱- ر. ک: گلپایگانی، کتاب الشهادات، ص ۱۱۴.

حضرت آیت‌الله گلپایگانی ره حکم حرمت‌گوش دادن به غنا را نیز اتفاقی می‌شمرد و می‌گوید در آن اختلافی نیست. چنین حکمی در مورد غنای حرام وجود دارد و نه مطلق غنا که نه موضوع آن تعریف واحدی دارد و امری شناخته شده برای فقیهان است و نه در حکم آن اتفاق دارند. وی غنا را از گناهان کبیره می‌داند که در این راستا نیز باید خاطرنشان نمود که غنای حرام از گناهان کبیره است و نه غنا از آن جهت که غناست که توجه به غنا از این حیث، جای بحث دارد که آیا از گناهان است یا نه، و برفرض گناه بودن، آیا از کبایر است و یا از صغاری.

ایشان در جهت چهارم بحث که شناخت موضوع غناست نه تعریف دقیقی از غنا ارایه می‌دهد و نه سخنی تازه و جدید دارند و به کلام مشهور فقیهان که ارجاع شناخت غنا به عرف است تمسک می‌کنند. کلامی که مرحوم شیخ انصاری آن را نقد نمود و در این زمینه، تحقیق جامعی که از قلم ایشان جوشیده باشد دیده نمی‌شود، همان‌گونه که دیگر بزرگان این عصر نیز در این زمینه تحقیقی جامع و منسجم و علمی عرضه نکرده‌اند تا قابل نقل و یادکرد از آن باشد.

### آیت‌الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی ره

آیت‌الله مرعشی (متوفی ۱۴۱۰ هق) در پاسخ به استفتاءات زیر می‌نویسد:

کسب مال از راه قمار و یا غنا و امثال ذلک چه حکمی دارد؟

«کسب مال باید از راه حلال و مشروع باشد و از راه‌های حرام مثل دزدی و ربا و غنا و قمار حرام است.»

آیا می‌توان از رادیو و تلویزیون استفاده کرد؟

«استفاده از رادیو و تلویزیون در غیر از لهو و لعب جایز است، مانند گوش دادن به سخنرانی‌های مذهبی و علمی و قرآن کریم

و اخبار، ولی گوش دادن به ساز و آواز و برنامه‌های فاسد آن حرام است».

موزیک کلاسیکی و موسیقی که قبل از اخبار و یا بعد از آن و یا در هنگام فیلم‌های سینمایی زده می‌شود چه حکمی دارد؟ «احوط ترک استماع آن است»!

سرود خواندن چه حکمی دارد و اگر همراه آن موزیک باشد، چه صورتی دارد؟

سرود اگر شامل موعظه و ارشاد و مانند آن باشد اشکال ندارد، به شرط این که به نحو تغیی نباشد، ولی موسیقی به هر نحوی که باشد اشکال دارد».<sup>۲</sup>

بر اساس فتاوای این عالم زاهد، هرگونه استفاده‌ی جوانان و مردم از رسانه‌های دیداری و شنیداری که در غیر از موعظه و ارشاد یا استخبار باشد جایز نیست و از آن و به‌ویژه از نفحه‌ی آواز جعبه‌ی جادویی تلویزیون لازم است اجتناب و خودداری نمود، این در حالی است که طرح و فتاوای ارایه شده از ناحیه‌ی ما طرح سالم و مشروع شادمانی و سرگرمی را به دست می‌دهد و جوانان را از مباحثات دینی محروم نمی‌سازد.

ما در اینجا از نقل و بررسی کلام دیگر عالمان و فقیهان عصر حاضر خودداری می‌ورزیم تا هم حرمت آنان را پاس داشته باشیم و هم این‌که آن‌چه لازم به ذکر بوده در بررسی کلمات فقیهان گذشته آمده است و نیازی به نقل و تکرار ملال آور آن‌ها نیست.

A decorative horizontal scrollwork banner featuring symmetrical floral and geometric patterns, centered at the top of the page.

## ١ - توضيح المسائل الجديد، ص ٤٩٧

.۴۹۹ همان، ص ۲